

تاریخ
توسعه طلبی آمریکا
در ایران

نگارش پرفسور
گریگوری لوویچ بوندارفسکی



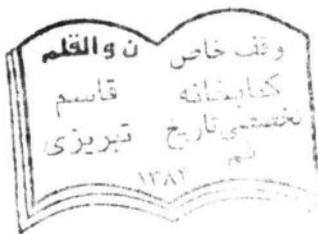
انتشارات حزب توده ایران

سال ۱۳۵۸



پروفیسور گ. ل. بوندارفسکی

تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران





تاریخ توسعه‌طلبی آمریکا در ایران
پرفسور گ. ل. بوندارفسکی

چاپ اول: ۱۳۵۸

حق چاپ و نشر برای شرکت سهامی خاص انتشارات
«توده» محفوظ است.

چاپ این اثر توسط انتشارات آلفا انجام گرفته است.

بها: ۱۰۰ ریال



ترجمه فارسی این اثر از روی متن روسی آن که در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۸ شمسی) توسط مؤسسه انتشاراتی «نووستی»^۱ نشر یافته، انجام گرفته است. اکنون که خلق قهرمان ایران برای دفاع از دست‌آوردهای سترگ انقلابی خود در قبال توطئه‌ها و دسایس امپریالیسم درنده آمریکا - پایدارترین دشمن خون‌خوار و غدار انقلاب ما - به پیکار آشتی‌ناپذیر برخاسته است، مطالعه این کتاب برای رزمندگان انقلابی ضرورت خاص کسب می‌کند. کتاب بر پایه مدارک جامع و مستند تدوین شده است و در درک ماهیت امپریالیسم جهان‌خوار آمریکا و آگاهی از تاریخ طولانی تجاوزکاری و توسعه‌طلبی اقتصادی، سیاسی و نظامی این دشمن منثور، بدخواننده یاری می‌رساند.

فهرست

- ۹ .۱ سرآغاز نفوذ آمریکا در ایران
- ۲ .۲ نخستین تلاش آمریکا برای اسیر کردن ایران
- ۱۲ .۳ میسیون مرگان شوستر
- ۱۶ .۴ میسیون اول میلپو یا تلاش دوم آمریکا برای اسیر کردن ایران
- ۲۱ .۵ تلاش برای تبدیل ایران به کشور تحت‌الحمایه آمریکا
- ۳۱ .۶ درسال‌های دومین جنگ جهانی
- ۳۵ .۷ نخستین سال‌های پس از جنگ
- ۴۵ .۸ نقشه‌های اسارت ایران در سال‌های پس از جنگ
- ۶۳ .۹ مبارزه امپریالیسم آمریکا علیه دولت ملی مصدق (کودتای ۲۸ مرداد)
- ۷۴ .۱۰ امپریالیسم آمریکا و سرنگونی دولت جبهه ملی
- ۹۳ .۱۱ اقتصاد ایران زیربوغ انحصارهای آمریکا
- ۱۱ .۱۱ جای ایران در نقشه‌های استراتژیک نظامی امپریالیسم آمریکا

۱. سر آغاز نفوذ آمریکا در ایران

از همان آغاز قرن نوزدهم بازرگانان آمریکایی از بازرگانی خود با چین میلیون‌ها دلار سود به دست می‌آوردند. آنان از چین به طور عمده چای صادر می‌کردند و در ازای آن تریاک بدان جا می‌بردند. انگلیسی‌ها با تریاک هندی میلیون‌ها چینی را به این سم مهلك معتاد ساخته بودند و آمریکایی‌ها با تریاک ارزان‌تر محصول ترکیه و ایران این تبه‌کاری را تکمیل می‌کردند. این تریاک را آن‌ها از ازبک و سپس از بنادر خلیج فارس به بهای هر جعبه ۱۵ دلار می‌خریدند، ولی در چین به هزار دلار می‌فروختند! تلاش برای تهیه بی‌وقفه صدها هزار جعبه تریاک ترکیه و ایران و رساندن آن از طریق اقیانوس اطلس و اقیانوس هند به بنادر چین از جمله عواملی است که در تعیین چگونگی سیاست دوران سی‌ساله اول قرن نوزدهم آمریکا در منطقه مدیترانه و خاور نزدیک نقش درجه اول داشته است. آمریکاییان به خاطر همین امر در آن زمان به جنگ با الجزیره و تونس و مراکش برخاستند تا عبور بی‌مانع کشتی‌های حامل تریاک خود را از تنگه جبل الطارق تأمین کنند. آن‌ها برای همین منظور نیز در آن زمان چیزی شبیه به ناوگان ششم امروزی خود به نام «اسکادرون دریای مدیترانه» ایجاد کردند و برای تهیه پایگاه‌های دریایی در سیشل و منطقه سالونیک به تلاش برخاستند. به همین علت دستگاه دیپلماسی آمریکا با استفاده وسیع از ناوگان جنگی خود توانست در سال ۱۸۳۵ قرارداد بازرگانی و سیاسی

اسارت‌باری به ترکیه و در سال ۱۸۳۳ نظیر همین قرارداد را به سلطان مسقط تحمیل کند. آمریکایی‌ها به کمک این قراردادها صادرات تریاک ایران از طریق بنادر ترکیه در مدیترانه و دریای سیاه و از طریق بنادر مسقط در خلیج فارس را زیر کنترل خود قرار دادند و بدین‌سان کار نفوذ مستقیم به ایران را آغاز کردند. چون این امر با مخالفت شدید رقبای انگلیسی روبه‌رو شد، در واشنگتن تصمیم گرفتند مبارزه خود را برای نفوذ در ایران موقتاً به کمک مدارس دینی مسیحی و وسایل دیگر انجام دهند.

مورخان ایرانی خاطرنشان ساخته‌اند که در آغاز سال‌های سی‌ام قرن نوزدهم مبلغان دینی مسیحی فرمانی از محمدشاه قاجار گرفتند که به موجب آن اجازه داشتند در شهر ارومیه مدرسه آمریکایی دایر کنند. مبلغان مسیحی آمریکایی برای این کار مبالغ هنگفتی دریافت می‌کردند. آن‌ها به بهانه فعالیت مذهبی و تشکیل مدرسه و خدمات پزشکی، به سود آمریکا در میان مردم تبلیغات می‌کردند و اطلاعات گوناگونی به دست می‌آوردند که در ماهیت امر جاسوسی بود.

چنین بود سرآغاز تعرض «فرهنگی» آمریکاییان در ایران. فعالیت مبلغان دینی مسیحی شرایط لازم را برای نفوذ سیاسی آمریکا در ایران فراهم ساخت. روز ۱۳ دسامبر سال ۱۸۵۶ قراردادی درباره «دوستی و بازرگانی» میان آمریکا و ایران به امضاء رسید که امتیازهای فراوانی برای بازرگانان و کارفرمایان آمریکایی در برداشت.

ولی به علت مخالفت‌های جدی دستگاه دیپلماسی انگلیس، ایالات متحده آمریکا سال‌ها بعد یعنی فقط در فوریه سال ۱۸۸۲ توانست سفارتخانه خود را در تهران دایر کند. نخستین سفیر

آمریکا در ایران بنجامین بود که بلافاصله پس از ورود، به شرکت فعال در مبارزات سیاسی داخل ایران پرداخت و باسران عشایر کرد تماس برقرار کرد. بنجامین که در تهران از رفتار بی‌شائبه آمریکا با ایرانیان دم می‌زد، خود رفتاری بسیار پر تکبر و سراپا تحقیر نسبت به ایرانیان و فرهنگ باستانی آنان داشت. به‌طوری که اسناد بایگانی گواهی می‌دهند، بنجامین در یکی از نخستین گزارش‌های خود به وزارت خارجه آمریکا، ایرانیان را «مردمی خود فروش و سراپا متعصب» نامیده بود. جانشین او وینستون با تب و تاب تمام کوشید تا از ناصرالدین شاه اجازه بگیرد که امتیاز احداث راه آهنی از تهران تا بوشهر که کنسولگری آمریکا در سال ۱۸۸۴ آن‌جا گشایش یافته بود، به سرمایه‌داران آمریکایی واگذار شود. ولی رقبای انگلیسی فاش کردند که وینستون برای تحصیل این امتیاز به‌عده‌ای از مقامات ایرانی رشوه داده است. در نتیجه این رسوایی، وینستون مجبور شد کشور را ترک کند. پرات سفیر بعدی آمریکا به‌نوبه خود کوشید تا نخستین امتیاز استخراج نفت بخش جنوب غربی ایران را از شاه کسب کند. او ناصرالدین‌شاه را متقاعد ساخت تا یک پیام سری خطاب به رئیس جمهوری آمریکا را که متن آن توسط خود سفیر تهیه شده بود، امضاء کند. این پیام علاوه بر تقاضای کمک به سرمایه‌گذاری آمریکا در ایران، حاوی دعوت کمک به «نجات ایران از چنگ انگلیس و روسیه» نیز بود.

از آغاز قرن بیستم، هنگامی که تئودور روزولت ریاست جمهوری آمریکا را برعهده داشت، تلاش آمریکا برای گسترش دامنه نفوذ خود در ایران بیش از پیش شدت پذیرفت. مبلغان دینی مسیحی و دیپلمات‌ها، بازرگانان و سرمایه‌داران، مهندسان و نفت‌خواران آمریکایی فعالیت خود را تشدید کردند.

۴. نخستین تلاش آمریکا برای اسیر کردن ایران میسون مرگان شوستر

از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم انحصارهای آمریکایی نفوذ خود را در خاور نزدیک و میانه شدت دادند. انحصارگران آمریکایی در جریان انقلاب‌های ترکیه و ایران که لبه تیز آن‌ها علیه زمامداران وابسته به دول استعمارگر اروپایی بود، کوشیدند تا در پرده شعار «لزوم تحکیم استقلال» این کشورها، از این انقلاب‌ها برای اعمال نفوذ در اقتصاد و سیاست آنان استفاده کنند. در سال ۱۹۱۵ در یاسالار کلبی چستر با شرکت فعال وزارت خارجه آمریکا موفق شد امتیاز انحصاری راه آهن و معادن بخش بزرگی از سرزمین ترکیه را از دولت آن کشور کسب کند. در همان سال دستگاه دیپلماسی آمریکا دولت ایران را واداشت تا هیئتی از مستشاران مالی آمریکایی را به ایران دعوت کند. ضمناً به دستور تافت رئیس جمهور آمریکا مرگان شوستر به ریاست این گروه منصوب شد. شخص اخیر پس از ورود به ایران خزانه دار کل کشور اعلام شد و حق نظارت بر تمام عملیات مالی و پولی دولت و از آن جمله حق جمع آوری مالیات‌ها و تفتیش مالی و حسابداری به او واگذار گردید. از آن پس هیچ‌یک از وزارتخانه‌های ایران بدون امضای خزانه دار کل، حق اقدام به هیچ‌گونه عملیات مالی نداشت. دیپلمات‌های خارجی همه بر آن بودند که شوستر دارد از اختیاراتی به مراتب بیش از وزیر دارایی و حتی بیش از مجموعه هیئت وزیران ایران برخوردار می‌شود. روز ۱۲ ژوئن سال ۱۹۱۱ شوستر

قانونی درباره تجدید سازمان دستگاه مالی ایران از مجلس گذراند و با کمک جدی راسل سفیر آمریکا در تهران به برکناری کارمندان ایرانی و تعویض آنان با آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها پرداخت و گمرک کشور را زیر کنترل خود قرار داد. در همان سال ۱۹۱۱ شوستر برای دریافت یک وام پنج میلیون لیره‌ای که در آن زمان مبلغ هنگفتی بود، با محافل مالی انگلیسی و آمریکایی به مذاکره پرداخت. برای تضمین پرداخت این وام اقتصادسراسر کشور می‌بایست طی چهل سال تمام زیر کنترل بانک‌داران غرب باشد. مجله آمریکایی «رویو اف رویوز» که آن زمان بسیار متنفذ بود، ضمن تفسیر فعالیت شوستر نوشت: «اداره امور ایران از نیویورک انجام خواهد گرفت».

کمی بعد امپریالیست‌های آمریکا به این نظر رسیدند که کنترل مالی ایران برای تأمین سیطره کامل کشور کافی نیست. بدین جهت در پاییز سال ۱۹۱۱ شوستر با پشتیبانی کامل راسل سفیر آمریکا خواستار شد که در ایران نوع جدیدی از نیروهای مسلح به نام ژاندارمری مالی تشکیل شود و زیر فرمان شخص خود او باشد. این نیرو اسماً برای جمع‌آوری مالیات بود، ولی در واقعیت امر نقش تکیه‌گاه نظامی شوستر و امپریالیست‌های آمریکایی را در کشور بازی می‌کرد. شوستر و راسل پس از ایجاد نخستین واحدهای ژاندارم مالی که شمار آنها به ۲۰۰۰ نفر می‌رسید، از دولت ایران خواستند تا این تعداد را به ۱۵۰۰۰ نفر برساند. همزمان با آن آمریکایی‌ها انحلال لشکر قزاق را که تنها واحد ارتش منظم ایران بود، خواستار شدند. اگر این نقشه‌ها عملی می‌شد، ایران در آن واحد زیر کنترل مالی و کنترل نظامی آمریکا قرار می‌گرفت.

شوستر همان‌گونه که خود در کتابش تحت عنوان «اختناق

ایران» اعتراف می‌کند، به تدریج اداره تمام رشته‌های امور کشور را به دست گرفت، بی‌آن که دولت ایران را به حساب بیاورد. او بدون آن که کوچک‌ترین اطلاعی از مقاصد خود به وزیران ایران بدهد، برای دریافت وام و امتیاز احداث راه آهن و خرید اسلحه با نمایندگان دول خارجی به مذاکره می‌پرداخت. شوستر برخلاف قوانین ایران دادگام و ویژه‌ای زیر نظر آمریکایی‌ها برای رسیدگی به کارهای آن کارمندان ایرانی که از فرمان‌ها و دستورهای او سرپیچی می‌کردند، تشکیل دادوزندان مخصوصی در تهران برای آنان ایجاد کرد. او سالیان درازی پیش از آن که سازمانی به نام ساواک در ایران پدید آید، در این زمینه مبتکر شد و پلیس مخفی خاص خود را برای جاسوسی در وزارتخانه‌ها و ادارات ایران تشکیل داد. افرادی که شوستر آن‌ها را برای جاسوسی می‌خرید هنگام گفت‌وگوی وزیران ایران به استراق سمع می‌پرداختند و هر سندی را که لازم داشتند، می‌دزدیدند. شوستر در کتاب خود دعوی می‌کند که همه این اعمال را برای خیر و صلاح ایران انجام می‌داده است. ولی واقعیات گواه بر آنند که در سپتامبر سال ۱۹۱۱ مالیات کشتار گاه‌ها و مالیات گوشت و دخانیات و غیره به میزان زیادی افزایش یافت، وضع اقتصادی کشور شدیداً روبه خرابی رفت، در یک سلسله از شهرها قحطی شد و بدهی مالی ایران به بانک‌های خارجی به مراتب بیش از پیش شد. در نتیجه این عوامل توده‌های مردم شهرهای تهران، تبریز و مشهد تظاهراتی برپا کردند که ندهتنها مقامات ایرانی، بلکه شوستر و دستیاران او را نیز مستقیماً مورد حمله قرار می‌دادند. روزنامه‌های کشور به درج مقالاتی در افشای شوستر پرداختند. انتشار این خبر که شوستر خزانه ایران را خالی کرده و بیش از ۴۰ هزار تومان به «بانک شاهنشاهی»

قرض داده شده است، خشم و برآشفتگی شدیدی در کشور برانگیخت و سوء قصدهایی را به‌جان اعضای میسیون موجب گردید.

در ژانویه سال ۱۹۱۲ دولت ایران با توجه به‌وضع سیاسی داخل کشور و بازتاب بین‌المللی فعالیت میسیون آمریکایی، تصمیم گرفت مرگان شوستر را از مقام خود برکنار سازد. میسیون مالی آمریکایی منحل شد و بدین‌سان نخستین تلاش آمریکایی‌ها برای اسیر کردن ایران به‌ناکامی انجامید. یکی از دانشمندان فرانسوی به‌نام دمورلی که سالیان دراز مشاور حقوقی دولت ایران بود، کتابی تحت عنوان «مسئله ایران و جنگ» نوشت که بخش بزرگی از آن به‌فعالیت شوستر اختصاص داشت. لنین پس از آشنایی با این کتاب سطور زیرین را از آن استنساخ کرد: «کنترل مالیه کشور که می‌خواهند بدان تحقق بخشند، فرمول جدیدی است برای استتار رژیم تحت‌الحمایگی که اکنون بسیار مد شده است». لنین با اشاره به‌دقیق بودن این اظهارنظر، در حاشیه کتاب نوشت: «عالی گفته است!».

ده سال پس از شکست میسیون شوستر، امپریالیسم آمریکا برای تحکیم مواضع خود در ایران به‌تلاش تازه‌ای دست‌زد.

۴. میسیون اول میلسپو یا تلاش دوم آمریکا برای اسیر کردن ایران

بلافاصله پس از پایان نخستین جنگ جهانی، انحصارات نفتی آمریکا به‌طور فعال به‌شکرت در مبارزه برای دستیابی به ثروت‌های نفتی کشورهای خاور نزدیک و میانه، پرداختند. فعالیت آن‌ها در سال ۱۹۲۱ که هاردینگ، دست‌نشانده این انحصارات رئیس جمهوری آمریکا شد، جنبه بسیار گستاخانه پیدا کرد. در طول سال ۱۹۲۱ در واشنگتن و تهران مذاکرات پرتب و تاب‌ی انجام می‌گرفت تا دولت ایران امتیاز انحصاری اکتشاف و استخراج نفت را در استان‌های پنجگانه شمال ایران به کمپانی نفت آمریکایی «استاندارد اویل» واگذار کند. در این مذاکرات مرگان شوستر دیکتاتور مالی پیشین ایران و آرتور میلسپو رایزن مالی وزارت خارجه آمریکا شرکت فعال داشتند. در نوامبر سال ۱۹۲۱ مجلس ایران زیر فشار دیپلمات‌ها و عمال آمریکایی این امتیاز را تصویب کرد.

همان‌گونه که انتظار می‌رفت دستگاه دیپلماسی انگلیس، زیر فشار شرکت نفت انگلیس و ایران، بلافاصله علیه رقیبان جدید به‌تعرض متقابل پرداخت. مقامات مالی آمریکا برای بازداشتن انگلیسی‌ها از مخالفت، علی‌رغم تعهدات رسمی خود، نیمی از سهام خود را به‌شکرت نفت انگلیس و ایران واگذار کردند. این عمل چنان موجی از برآشفستگی در کشور به‌پا کرد که دولت ایران در مارس سال ۱۹۲۲ مجبور شد امتیاز «استاندارد اویل» را ملغی کند. محافل واشنگتن متوجه شدند که برای

کنترل نفت ایران باید وسیله اثربخش‌تری به کار برند. تصمیم گرفته شد که در شرایط جدید از تجربه ناشی از فعالیت‌مرگان شوستر استفاده به‌عمل آید. وزارت خارجه آمریکا پس از مشورت با سران شرکت‌های نفتی و با پرزیدنت هاردینگ، موافقت دولت ایران را جلب کرد تا آرتور میلسپو را که با کمپانی نفت «سینکالر» بستگی نزدیک داشت، به‌عنوان مستشار عالی مالی کشور یعنی به‌عنوان مقامی که در ایران سابقه نداشت، منصوب کند. قراردادی که میان آمریکا و ایران برای تعیین حقوق و وظایف رهبر جدید دستگاه مالی کشور، به‌امضاء رسید، عمداً چنان مبهم و درهم تنظیم شده بود که به‌میلسپو امکان می‌داد تا هرطور بخواهد در حیات اقتصادی کشور مداخله کند.

در نوامبر سال ۱۹۲۲ میلسپو در رأس هیئتی مرکب از ۱۴ کارشناس آمریکایی که اکثر آن‌ها پیش از آن در کشورهای مستعمره و وابسته کار می‌کردند، وارد تهران شد و بلافاصله به‌تلاش برخاست تا امتیاز جدیدی در مناطق نفت‌خیز شمال به کمپانی‌های نفتی آمریکا واگذار کند. چون «استاندارد اویل» به‌سبب ارتباطات خود با شرکت نفت انگلیس و ایران یعنی با شرکتی که شنیدن نام آن حس بیزارگی و نفرت در مردم ایران برمی‌انگیخت، بدنام شده بود، امتیاز نفت شمال، همان‌گونه که پیش‌بینی می‌شد به کمپانی آمریکایی «سینکالر» واگذار شد. میلسپو و دستیارانش همزمان با آن به‌اقدام پرداختند تا امتیاز ساختمان راه‌های آهن و راه‌های شوسه سراسر کشور را به کمپانی بزرگ «اولن» آمریکایی واگذار کنند. این امتیازها در سال ۱۹۲۴ به آمریکایی‌ها واگذار شد. کمی بعد اداره مخصوص راه‌آهن ایران به‌ریاست کلند آمریکایی تأسیس شد. ده کارشناس راه‌آهن آمریکایی زیر دست او کار می‌کردند.

ولی فعالیت میلپسو و دیپلماسی آمریکا به همین جامحدود نشد. در طول سال‌های ۱۹۲۳-۱۹۲۵ عده‌ای از آمریکایی‌ها به مقاماتی چون ریاست اداره درآمدهای داخلی وزارت دارایی، خزانه‌دار کل این وزارتخانه، سرپرست مالی استان‌های مهمی از ایران چون فارس، آذربایجان، کرمان، خوزستان و گیلان، منصوب شدند. از آن‌جا که فعالیت روزافزون آمریکایی‌ها برای ایجاد صنایع، معادن و طرح‌ریزی ساختمان راه‌های آهن و شوسه در مناطق دارای اهمیت استراتژیک کشور و نیز پرداخت حقوق‌های کلان، صرف وجوه هنگفتی را ایجاب می‌کرد، میلپسو و دستیارانش به وضع مالیات‌های تازه پرداختند. طی پنج سال ۱۹۲۲ - ۱۹۲۸ بخش درآمد بودجه ایران دوبرابر شد. ولی این افزایش برخلاف ادعایی که میلپسو در کتاب خود تحت عنوان «هدف‌های آمریکا در ایران» سعی به اثبات آن دارد، نتیجه حسن عمل کارشناسان آمریکایی نبود، بلکه از افزایش شدید، مالیات‌های مستقیم و غیرمستقیم ناشی می‌شد. طی این سال‌ها درآمدهای ناشی از مالیات دخانیات ۳۰۰ درصد و درآمدهای ناشی از انواع عوارض راه و حمل و نقل ۴۰۰ درصد و عواید انحصار چای و قند دو برابر شد و مجموع این عوامل طبعاً بار سنگینی را به‌دوش زحمت‌کشان و تجار و کسبه خرده‌پا تحمیل کرد. در سال ۱۹۲۵ که میلپسو مالیات واحد راه و نیز مالیات کبریت را وضع کرد، وضع بیش از پیش وخیم شد.

وجوه هنگفتی که در نتیجه تشدید فوق‌العاده استثمار توده‌های مردم ایران دریافت می‌شد، در درجه اول به‌مصرف هزینه ارتش و پلیس می‌رسید. ارتش و پلیس در سال‌هایی که اداره امور مالی ایران به‌دست میلپسو انجام می‌گرفت، ۴۵ تا ۵۰ درصد از کل هزینه بودجه را مصرف می‌کردند. در همان

حال اعتبارات مخصوص بهداشت و آموزش و پرورش کاهش یافته بود. کفایت یادآور شویم که در بودجه تنظیم شده توسط میلپو در سال ۱۹۲۵ سهم بهداشت فقط ۳ درصد از کل هزینه بودجه بود. شگفت آور نیست که چرا آن زمان بیماری وبا در کشور بیداد می کرد و به گواهی پزشکان ایرانی در سال ۱۹۲۸ سی و سه درصد مردم ایران به تراخم مبتلا بودند که این رقم در استان های مرکزی و در جنوب کشور به ۵۰ درصد می رسید.

میلپو با تکرار شیوه های مرگان شوستر، در امور سیاسی کشور بی پروا مداخله می کرد. او به وسایل گوناگون می کوشید از لغو رژیم کاپیتولاسیون در ایران جلوگیری کند. در سال ۱۹۲۴ که مردم از انحطاط سیاسی و اخلاقی سلسله قاجار خشمگین بودند و نهضت جمهوری خواهی اوج می گرفت، میلپو شدیداً علیه آن به مخالفت برخاست. او در این زمینه نوشت: «استقرار نظام جمهوری عملاً در حکم یک انقلاب جدید خواهد بود... و بی نظمی و نابسامانی پدید خواهد آورد. برای مردمی که در امر خودگردانی تجربه ندارند، سلطنت از هر نظام دیگری بهتر است». میلپو پس از اطلاع از این که کارمندان اکثریت وزارتخانه های کشور قصد دارند در انتخابات مجلس از نامزدهای ترقی خواه مخالف سلسله قاجار و حامیان امپریالیست آن پشتیبانی کنند، دستوری را از تصویب گذرانید که در آن شرکت در انتخابات برای ده ها هزار کارمند ایرانی منع می شد.

نتایج اقتصادی فعالیت میسیون میلپو برای ایران بسیار اسفناک بود. در طول سال های ۱۹۲۵ - ۱۹۳۵ سطح کشت توتون ۴۵ درصد و محصول پنبه ۴۳ درصد کاهش یافت و در یک سلسله از استان ها زمین های قابل کشت، بدون زراعت ماند. به علت پیدایش خطر قحطی مجبور شدند خواربار مورد نیاز مردم را

از خارج وارد کنند. مجموع این جریان موجبات ناخرسندی
عظیم مردم و تظاهرات گسترده علیه آمریکا را فراهم ساخت.
موارد حمله به اعضای میسیون آمریکایی افزایش یافت. در سال
۱۹۲۴ به اصرار اکید میلسپو یکی از سربازان ایران به نام مرتضی
به اتهام حمله به سرگرد ایلمبری آمریکایی در حضور تمام اعضای
سفارتخانه آمریکا در تهران تیرباران شد. تعداد تظاهرات ضد
آمریکایی سال به سال بیش تر می شد.

بی اثری شیوه های مالی و اقتصادی میلسپو، مداخلات
بی پروای او در امور داخلی کشور، تلاش های گستاخانه ای
که به کار می برد تا ایران را زیر کنترل انحصارهای آمریکایی
قرار دهد و تشدید ناخرسندی توده های بزرگ مردم و محافل
اجتماعی کشور، سرانجام دولت ایران را وادار کرد تا در اوت
سال ۱۹۲۷ قرارداد با میلسپو و گروه او را فسخ کند. بدین سان
دومین تلاش آمریکا برای اسیر کردن ایران عقیم ماند.

۴. تلاش برای تبدیل ایران به کشور تحت‌الحمایه آمریکا در سال‌های دومین جنگ جهانی

اعضای میسیون میلسپو در سال ۱۹۲۷ از ایران طرد شدند و از آن پس نفوذ آمریکا در ایران به‌میزان زیادی کاهش یافت. ولی این امر به‌معنی آن نبود که واشنگتن از فکر تحکیم مواضع خود در ایران دست برداشته است. کردل هل وزیر خارجه آن زمان آمریکا در خاطرات خود می‌نویسد که در میان همه کشورهای خاورمیانه و نزدیک و آفریقای شمالی، ایران در نقشه‌های وزارت خارجه و کاخ سفید آمریکا جای خاصی داشت. در سال‌های دومین جنگ جهانی انحصارهای آمریکابدین نتیجه رسیدند که وقت تلافی ناکامی‌های اواخر دهه دوم و اوایل دهه سوم قرن بیستم رسیده است.

از پایان سال ۱۹۴۱ و به‌ویژه در نیمه اول سال ۱۹۴۲ بسیاری از مقامات دولتی ایران به‌دست اتباع آمریکا افتاد. در ژوئیه سال ۱۹۴۲ چند ژنرال آمریکایی با مأموریت رسمی برای «آموزش‌های علمی نظامی و بررسی مسائل حمل و نقل» به‌تهران آمدند. ولی در واقعیت امر در این دوران تمام نیروهای دیپلماسی آمریکا و محافل مالی و سازمان «خدمات استراتژیک» آن کشور که سلف سازمان «سیا» بود، در این راه به‌کار می‌رفت که قوام‌السلطنه - سرسپرده خود را به‌کرسی نخست‌وزیری ایران بنشانند. در اوت سال ۱۹۴۲ محافل حاکمه آمریکا به مقصد خود رسیدند و قوام‌السلطنه نخست‌وزیر ایران شد. از آن پس درهای کشور برای ورود انواع مستشاران

سیاسی و مالی و نظامی آمریکا چهارطاق شد. در سپتامبر سال ۱۹۴۲ شریدان آمریکایی عملاً رهبر وزارت خواربار شد. در ماه‌های اکتبر - نوامبر سال ۱۹۴۲، دو هیئت نظامی آمریکایی یکی به ریاست سرهنگ شوارتسکویف که رسماً برای «فرماندهی ژاندارمری ایران» دعوت شده بود و دیگری به ریاست ژنرال ریذلی که مأمور تجدید سازمان ارتش ایران بود، وارد تهران شدند. پاییز همان سال ۱۹۴۲ سرهنگ تیمرمان آمریکایی به عنوان مستشار کل اداره شهربانی ایران تعیین شد. همان زمان عده‌ای از آمریکایی‌ها به عنوان مستشار در وزارت بهداشتی و وزارت کشاورزی مشغول کار شدند و هارولد گره‌شام به ریاست اداره کل گمرک کشور منصوب شد.

ولی همه این‌ها تازه آغاز کار بود. درواشنگتن به این نتیجه رسیدند که باید شخصی را به تهران بفرستند که فعالیت گروه کثیر مستشاران و رایزنان و مدیران آمریکائی را هماهنگ سازد و کار آن‌ها را در جهت اجرای نقشه آمریکایی واحد هدایت کند. در اوت سال ۱۹۴۲ موافقت قوام السلطنه برای اعزام هیئت سیاسی - اقتصادی بزرگی به ایران که می‌بایست زیر نام هیئت مالی استتار گردد، جلب شد. رهبر این هیئت آرتور میلسپو بود.

پاییز سال ۱۹۴۲ آرتور میلسپو از انستیتوی بروکینگز به تهران می‌آید و بلافاصله به عنوان مدیر کل وزارت دارایی ایران منصوب می‌شود. ناگفته نماند که او به هنگام کار در انستیتوی یادشده در تهیه نقشه‌های توسعه طلبی دوران جنگ و پس از جنگ آمریکا در کشورهای آسیایی، شرکت فعال داشت. او در کتاب خود تحت عنوان «آمریکایی‌ها در ایران» که به سال ۱۹۴۶ توسط انستیتوی بروکینگز به چاپ رسید، جریان تدارک‌سری مأموریت جدید خود و گفت‌وگوهای محرمانه را که در وزارت

خارجہ ووزارت جنگ در واشنگتن ووالاستریت در نیویورک انجام داده ونیز رهنمودهایی را که از رهبران دولت آمریکا و انحصارات بزرگ آن کشور دریافت داشته است، به تفصیل شرح می دهد. محتوی اصلی گفت و گو ورهنمودها چگونگی برقراری کنترل کامل آمریکا در ایران بود. در واشنگتن دشواری و بخرنجی وظیفه ای را که در برابر میل سو قرار داده شده بود، درمی یافتند و بدین جهت تصمیم گرفته شده بود که فعالیت میل سو علاوه بر وسایل دیپلماتیک و جاسوسی و بانک ها با پشتوانه تانک و توپخانه نیز تقویت گردد. از آخرین روزهای دسامبر سال ۱۹۴۲ ورود نیروهای آمریکایی به ایران آغاز شد. در بهار سال ۱۹۴۳ سپاه اشغالی آمریکا به فرماندهی ژنرال کنولی که نام «فرماندهی خلیج فارس» بدان داده و آرم آن را شمشیر عربی سر کج همراه با ستاره پنج پر سفیدی برزمینه یک سپر سبز رنگ (اسلامی)، معین کرده بودند، سراپا تکمیل شد. البته ورود سپاه سی هزار نفری آمریکا در اسناد رسمی با استناد به ضرورت حفظ امنیت ایران توجیه می شد، ولی در همان هنگام محافل اجتماعی خاطر نشان ساختند که از پاییز سال ۱۹۴۱ که ستون پنجم فاشیسم در ایران از میان رفته و حاکمیت ایران طبق قرارداد ۲۹ ژانویه منعقد میان اتحاد شوروی و انگلیس و ایران، تضمین شده بود، وجود ارتش اشغالی آمریکا فقط موجبات وخامت اوضاع را در کشور فراهم می ساخت، زیرا در سپتامبر سال ۱۹۴۲ نیروهای شوروی پیشروی نیروهای هیتلری مأمور قفقاز را که علاوه بر تصرف باکو، خیال تصرف تهران را نیز داشتند، متوقف کرده بودند و علاوه بر آن در نوامبر سال ۱۹۴۲ نابودی ارتش ۶۰۰ هزار نفری فاشیسم آلمان در استالینگراد نیز آغاز شده بود. بدین سان در آن هنگام امنیت ایران به وسیله نیروهای مسلح

شوروی تأمین شده بود. در پاییز سال ۱۹۴۲ وضع سیاسی در کشور تا حدودی تثبیت شده بود.

روز اول فوریه سال ۱۹۴۳ آرتور میلسپو به مقام مستشار عالی امور مالی ایران که در قانون اساسی کشور پیش‌بینی نشده بود، منصوب گردید. با آن که طبق شرایط قرارداد اومی بایست فعالیت خود را فقط در چارچوب مسائلی که در صلاحیت وزارت دارایی بود محدود سازد، مستشاران آمریکایی که در وزارتخانه‌ها و دوایر دیگر کشور عهده‌دار مقامات بلندپایه بودند، بلافاصله پس از انتصاب او رسم را بر این قرار دادند که گزارش کار وزارتخانه‌های «خود» را به او تسلیم کنند. بدین‌سان کار تحقق نقشه انحصارهای آمریکایی برای برقراری کنترل فعالیت مهم‌ترین دوایر کشور، به کمک میسیون میلسپو، آغاز شد. تجدید سازمان دستگاه دولت در ژانویه سال ۱۹۴۳ و گماشتن افراد وابسته به آمریکا در این دستگاه، کار میلسپو را برای انجام وظیفه بسیار دشوارش، آسان کرد. علاوه بر آن وزارتخانه کار و اقتصاد که قبلاً تشکیل شده بود و می‌توانست مانعی در راه اجرای نقشه‌های میلسپو در زمینه کنترل اقتصاد سراسر کشور باشد، منحل شد.

با آن که بانک‌های ایران طبق شرایط قرارداد در حیطه کنترل میلسپو قرار نداشتند، کلوس آمریکایی خزانه‌دار کل از پرداخت هر یک از چک‌های وزارتخانه‌ها و ادارات ایران که به خزانه‌داری حواله می‌شد، ولی از نظر میلسپو نگذشته بود، خودداری می‌کرد. بدین‌سان عملکرد تمام بخش هزینه بودجه دولت ایران از همان آغاز زیر نظر و کنترل رهبری میسیون آمریکایی قرار گرفت.

میلسپو و سفارت آمریکا یک ماه و نیم پس از آغاز کار،

قانونی برای دریافت يك اعتبار ۲۵ میلیون ریالی از مجلس گذراندند تا از محل آن اسلحه و تجهیزات نظامی برای ارتش و ژاندارمری ایران از ایالات متحده خریداری شود. همزمان با آن تصمیم گرفته شد که تسلیحات ارتش و ژاندارمری ایران با اسلحه معمول در ارتش آمریکا تأمین شود. برای تأمین پایه مالی این اقدام بسیار گران قیمت، میلسپو مسئله دریافت وام از ایالات متحده را در برابر دولت ایران مطرح کرد.

میسیون میلسپوبه موازات این اقدام تصمیم گرفت تمام تلاش ممکن را به کاربرد تا امور خواربار را که برای ایران اهمیت حیاتی داشت، زیر کنترل خود قرار دهد. شریدان مستشار آمریکایی در وزارت خواربار، به دستور میلسپوبهای نان را ۵۰ درصد بالا برد و سیستم جدید جیره بندی خواربار را معمول کرد و علاوه بر آن مقرر کرد که تمام ذخیره آرد به جای تحویل به نانوایی های سنتی کشور، به کارخانه نان پزی وابسته به سیلوی تهران که زیر کنترل خودش بود، تحویل گردد. این کارخانه به جای پختن نان سنتی سنگک و تافتون به پختن نان «آمریکایی» معروف به نان سیلو پرداخت. خود میلسپو در کتاب «آمریکایی ها در ایران» اعتراف می کند که:

«نان سیلو بسیار نامرغوب و خمیر با رویه ای به سختی سمنت بود. این نان مخلوطی بود از آرد جو و گاه و سنگ و شن». میلسپو در همان حال که چنین نانی را به خورد مردم می داد، نرخ جدید دولتی گندم و جو را نیز به میزان زیادی بالا برد و بدین سان پشتیبانی ملاکان را که آن زمان اکثریت نمایندگان مجلس را تشکیل می دادند، به سوی خود جلب کرد. با این عمل او توانست مسئله واگذاری اختیارات فوق العاده به میسیون خویش را در مجلس مطرح سازد تا همان گونه که خود در کتابش

اعتراف می‌کند: «در زمینه کشاورزی و صنایع و بازرگانی قدرت دیکتاتورگونه به دست آمد».

لایحه قانونی واگذاری اختیارات فوق‌العاده به میلسپو، در اوایل آوریل سال ۱۹۴۳ موجب ناآرامی در تهران شد. الهیار صالح وزیر دارایی وقت به‌نشان اعتراض استعفا داد. بسیاری از روزنامه‌های تهران هر روز مقالاتی در اعتراض به نقشه‌های آمریکا در زمینه برقراری تسلط بر اقتصاد کشور، انتشار می‌دادند. روز ۱۹ آوریل که بحث پیرامون قانون اختیارات میلسپو در مجلس آغاز شد، بازار و مغازه‌ها و دکان‌های تهران تعطیل کردند. اتاق بازرگانی تهران رسماً قطعنامه‌ای به‌عنوان اعتراض صادر کرد. توده‌های مردم در خیابان‌ها به تظاهرات می‌پرداختند و مراتب خشم و برآشفته‌گی خود را علیه نقشه‌های خطرناک آمریکا ابراز می‌داشتند. سالنامه سال ۱۳۲۳ پارس در رابطه با این حوادث نوشته بود که آن روزها «خطر بلوای بزرگ پدید آمده بود». به درخواست میلسپو مقامات حکومت نظامی یک سلسله از روزنامه‌های ایران را توقیف و محل کار هیئت‌های تحریریه آن‌ها را مهر و موم کردند.

در این اوضاع و احوال مجلس کار تصویب واگذاری اختیارات فوق‌العاده را، علی‌رغم ابراز خشم سفارت آمریکا، متوقف ساخت و دیپلماسی آمریکا تصمیم گرفت پشتیبانی انگلیس را از خود تأمین کند. بدین منظور یک کارشناس انگلیسی در میسیون میلسپو به کار گرفته شد. در عوض سفارت انگلیس به پشتیبانی فعال از طرح قانون اختیارات فوق‌العاده پرداخت. روز ۴ ماه مه سال ۱۹۴۳ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۳) مجلس ایران بی‌اعتنا به برآشفته‌گی عظیم محافل اجتماعی کشور، قانون یاد شده را که برای اقتصاد شورپی آمده‌ای شوم داشت، تصویب

کرد.

میلسپو بلافاصله از اختیارات فوق العاده خود در دو جانب به استفاده پرداخت: او قرارداد بازرگانی ایران و آمریکا را که ۸ آوریل ۱۹۴۳ در واشنگتن امضا شده بود، از تصویب مجلس ایران گذرانید. این قرارداد که ایران را از درآمدهای گمرکی محروم می ساخت و بازار کشور را به روی کالاهای آمریکایی می گشود، به قدری به زیان ایران بود که دولت ایران آن را از محافل اجتماعی کشور کاملاً پنهان نگاه می داشت.

جانب دوم فعالیت میلسپو خصلت اداری و سیاسی داشت. او برای به اصطلاح تثبیت قیمت ها اداره ای تأسیس کرد با سازمانی عریض که بیش از هشتصد کارمند داشت و آمریکایی ها مقامات عالی آن را اشغال می کردند و در کار تمام وزارتخانه ها و ادارات کشور دخالت می کردند. در تابستان سال ۱۹۴۳ پی آمدهای شوم سیاست وزارت خواربار که شریدان و ویویان - مستشاران آمریکایی - رهبری آن را به دست داشتند، آشکار شد. کاشف به عمل آمد که از ۷۵۰ میلیون ریال پولی که این وزارتخانه برای خرید خواربار مصرف کرده است، در سال های ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳ مبلغ ۵۸۰ میلیون ریال ضرر به حساب صندوق دولت به ثبت رسیده است. در این هنگام حالت قحطی در کشور پدید آمد. با آن که محصول سال ۱۹۴۳ ایران خوب بود، فعالیت مستشاران آمریکایی در وزارت خواربار و اداره جدید تثبیت قیمت ها موجب شد که کار خرید غله برای سال ۱۹۴۳ عقیم ماند. در آن سال فقط سی درصد غله پیش بینی شده جمع آوری شد.

عده ای از مقامات ایرانی مثلاً استاندارهای آذربایجان و خراسان با امتناع اکید از اجرای دستورهای میلسپو و اداره

تثبیت قیمت‌ها و اداره غله و نان که آمریکایی‌ها تازه آن را تشکیل داده بودند، توانستند اهالی استان‌های خود را از قحطی نجات دهند. شهرداری تهران که به وعده‌های آمریکایی‌ها در باره تأمین نان اهالی اعتماد نداشت، خود به تأسیس نانوائی‌ها و دکان‌های لواش‌پزی پرداخت و محصول آن‌ها را جایگزین نان نامرغوب سیلوی «آمریکایی» ساخت.

در این میان میلپو به «تجدید سازمان» دستگاه اداری کشور پرداخت. ده‌ها مستشار جدید آمریکایی به ایران دعوت شدند و ادارات تازه‌ای به رهبری آن‌ها تأسیس گردید که از آن جمله بود اداره راه و حمل و نقل. بودجه ژاندارمری ایران که زیر کنترل شوارتسکیف آمریکایی بود ۹ برابر و بودجه ارتش که ایضاً زیر کنترل آمریکایی‌ها بود، دو برابر شد. میلپو برای تأمین هزینه مجموعه این اقدامات با شرکت نفت انگلیس و ایران معامله‌ای انجام داد که برای اقتصاد کشور بسیار زیانمند بود. او بهره مالکانه‌ای را که شرکت نفت انگلیس و ایران می‌پرداخت و مبلغ آن ۴۰۰ میلیون ریال بود، یک سال جلوتر دریافت کرد و تمام این پول را برای اجرای نقشه‌های آمریکا به مصرف رساند و در مقابل به هیئت مدیره شرکت اجازه داده شد که بنزینی را که متعلق به خود مردم ایران بود به قیمت مضاعف به مردم ایران بفروشد.

وقتی برخی از نمایندگان مجلس و محافل اجتماعی کشور از این شیوه رفتار مستشاران آمریکایی و از نتایج فعالیت آن‌ها ابراز برآشفتگی کردند، میلپو با وقاحت تمام اعلام کرد که علت عمده عدم موفقیت‌ها... کافی نبودن تعداد اعضاء میسیون آمریکایی و نیز کمبود اختیارات فوق‌العاده اوست. او دعوی داشت که اگر این توقعات برآورده نشود، کشور با خطر انقلاب

روبرو خواهد شد. میلسپو می گفت که میسیون تحت رهبری اش فقط به کار تحکیم مبانی اقتصاد کشور مشغول است و قصد دخالت در امور داخلی کشور را ندارد. ولی خودش در کتاب «آمریکایی‌ها در ایران» که در سال ۱۹۴۶ با عنوان «کلینیک (درمانگاه) انترناسیونالیسم جدید» انتشار یافت، نوشت:

«استقلال و حاکمیت ایران در بهترین حالت چیزی جز یک امید یا وعده نیست... این هدف‌ها تحقق‌پذیر نیست و نمی‌تواند تحقق‌پذیر باشد... ایران کشوری است که اتفاقاً در امور داخلیش باید دخالت شود».

ارقام زیر نشانگر نتایج این مداخله است: در نخستین سال فعال مایشائی آمریکایی‌ها میزان بدهی دولت به بانک ملی به ۳۸۸۵ میلیون ریال رسید، کسر بودجه ایران در سال ۱۹۴۳ بیش از ۱/۵ میلیارد ریال شد. در نتیجه رهبری آمریکایی‌ها در دستگاه مالی کشور نابسامانی بی‌سابقه‌ای پدید آمد. یکی از روزنامه‌های کشور در ۱۳ مارس ۱۹۴۴ به درستی نوشته بود که مستشاران آمریکایی کارها را چنان پریشان کرده‌اند که حالا ماهرترین کارشناسان مالی نیز نمی‌توانند آن را درمان کنند. طی دو سال فعال مایشائی آمریکایی‌ها به رهبری میلسپو در ایران شاخص قیمت‌ها از ۳۳۹ به ۱۱۵۸ (با احتساب ۱۰۰ در سال ۱۹۳۶) رسید. مردم بسیاری از شهرها و شهرستان‌ها در سال ۱۹۴۴ از پارچه و قند و دیگر کالاهای مورد نیاز درجه اول محروم بودند و رشوه‌خواری و فساد و احتکار خواربار و کالاهای ضروری در کشور بیداد می‌کرد. در این سیاه کاری‌ها آمریکایی‌ها نقش فعال داشتند. روزنامه «اقدام» در ۱۶ آوریل ۱۹۴۴ خبر داد که لمب رئیس اداره تثبیت قیمت‌ها و فرگوسن رئیس اداره توزیع کالا میلیون‌ها ریال رشوه گرفته‌اند.

مداخله میلسپو در امور سیاسی ایران و تلاش او برای سوق سیاست خارجی کشور به مجرای تبعیت از آمریکا و همزمان با آن پریشانی اقتصادی ناشی از دوزوكلك‌های مستشاران آمریکایی قاطبه مردم ایران را چنان به خشم آورد که مجلس ایران در ۸ ژانویه سال ۱۹۴۵ مجبور شد قانون سلب اختیارات فوق‌العاده میلسپو را تصویب کند. از پی آن کابینه بیات نخست‌وزیر وقت ایران تصمیم گرفت میلسپو را بکلی از کار برکنار کند. در فوریه سال ۱۹۴۵ میلسپو مجبور به ترك ایران شد. بدین‌سان مأموریت دومین میسیون میلسپو با رسوایی به پایان رسید.

۵. نخستین سال‌های پس از جنگ

بلافاصله پس از پایان دومین جنگ جهانی محافل حاکمه آمریکا به طرح‌ریزی سیاست درازمدت خود در قبال ایران پرداختند. هدف این سیاست عبارت بود از اولاً: تضعیف جنبش دموکراتیک و ضد امپریالیستی ایران. این جنبش در تمام کشورهای آسیا و آفریقا پس از دومین جنگ جهانی قوت گرفته بود. هدف دیگر واشنگتن که کم‌تر از هدف اول اهمیت نداشت، تخریب دوستی سنتی ایران و شوروی بود. علاوه بر آن انحصارات آمریکایی با تمام قوا می‌کوشیدند رقیبان انگلیسی خود را از صحنه بیرون کنند و ذخایر سرشار نفت ایران را زیر کنترل خود قرار دهند.

برای حصول این مقصود پیش از هر کار می‌بایست کسانی در ایران برمسند قدرت بنشینند که با آمریکا روابط نزدیک داشته باشند. این به هیچ وجه تصادفی نبود که در ژانویه سال ۱۹۴۶ باردیگر قوام السلطنه یعنی شخصی به نخست‌وزیری ایران منصوب شد که هنگام وزارت خود در سال ۱۹۱۱ زمینه را برای دعوت میسیون مالی مرگان شوستر به ایران فراهم کرده بود و در سال ۱۹۲۲، پس از رسیدن به مقام نخست‌وزیری، آرتور میلپو را به عنوان مستشار عالی مالی به ایران دعوت کرده و عملاً تمام اقتصاد کشور را زیر کنترل او قرار داده بود. در دوران زمان‌داری قوام السلطنه چندبار در کشور بحران شدیدی پدید آمد که نتیجه سیاست ضد مردمی او بود.

دین آچسن معاون وزیر خارجه آمریکا در سال‌های اول پس از جنگ و وزیر خارجه آن کشور از سال ۱۹۴۹ به بعد در کتاب خاطرات خود تحت عنوان «پرطمطراق» حضور در آفرینش»، ضمن اشاره به این دوران از تاریخ ایران شرح مشبعی را به تاریخ تدوین و اجرای سیاست آمریکا در زمینه مسئله ایران تخصیص داده و در فصل ۲۲ آن از دیدارهای مکرر خود در تابستان و پاییز سال ۱۹۴۶ با حسین علاء سفیر آن زمان ایران در آمریکا، سخن گفته است. از این سخنان معلوم می‌شود که آچسن به نمایندگی از طرف ترومن - رئیس جمهوری آمریکا - از دولت ایران طلب می‌کرد که ارتش و ژاندارمری ایران را برای سرکوب نیروهای دموکراتیک آذربایجان هرچه زودتر به آن استان اعزام دارد. دستگاه دیپلماسی آمریکا گستاخانه اظهار امیدواری می‌کرد که این مفسده‌جویی به تیرگی مناسبات ایران و شوروی بیانجامد و جنبش دموکراتیک ایران را درهم کوبد و راه را برای ورود سرمایه آمریکایی به ایران هموار سازد.

در دسامبر ۱۹۴۶ به دستور واشنگتن و به امر نخست وزیر قوام نیروهای ارتش ایران به سرکوب وحشیانه شرکت کنندگان در جنبش دموکراتیک آذربایجان پرداختند. آن‌ها را گروه گروه دستگیر می‌کردند، تیرباران می‌کردند و یا در میدان‌ها به دار می‌آویختند. هانری والاس یکی از نزدیکان روزولت و از رجال دولتی برجسته آمریکا با لحنی دردناک گفت:

«من شرم دارم از این که بگویم نیروهای پلیس ایران در عملیات خود علیه مردم ایران زیر فرمان سرتیپ شوارتسکوپف آمریکایی بوده‌اند. به رهبری این شخص و به فرمان آلن سفیر آمریکا در ایران بزرگ‌ترین حزب اپوزیسیون ایران غیرقانونی اعلام شده و رهبران اتحادیه‌های کشور به زندان تسلیم گردیده

و جمع کثیری اعدام شده‌اند و هزاران خانواده را به‌زور و قهر به‌بازداشتگاه‌ها فرستاده‌اند.»

پس از آن که بیش از ۲۵ هزارتن از مبارزان دمکرات و عناصر میهن‌پرست ایران بازداشت و شکنجه و بسیاری از آنان اعدام شدند، آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند زمینه‌الغای قرارداد ۴ آوریل سال ۱۹۴۶ ایران و شوروی را فراهم سازند. روز ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۴۷ آلن سفیر آمریکا محافل حاکمه ایران را به‌انجام این اقدام فراخواند و رسماً به‌آن‌ها اطمینان داد که در این زمینه از پشتیبانی کامل آمریکا برخوردار خواهند بود.

همزمان با آن آمریکایی‌ها در اکتبر سال ۱۹۴۷ قرارداد جدیدی به‌دولت ایران تحمیل کردند که در آن دعوت گروه بزرگی از مستشاران نظامی آمریکایی به‌ایران پیش‌بینی می‌شد. در همان سال یک وام اسارت‌بار از سوی آمریکا به‌ایران تحمیل شد. دیپلماسی آمریکا و انحصارات آن کشور به‌تحقق نقشه کنترل اقتصاد و سیاست ایران پرداختند. این کنترل همان‌گونه که آرتور میلسپو در کتاب «آمریکایی‌ها در ایران» تشریح کرده بود، برای مدت ۲۵ تا ۳۵ سال در نظر گرفته شده بود. میلسپو در آن کتاب نوشته بود که:

«ایران از بسیاری جهات همان مرحله‌ای از تکامل را می‌گذراند که انگلیس در قرن‌های ۱۱-۱۲ می‌گذرانید.»
و سپس افزود که: «ایران حکم طفل صغیری را دارد که مجبور است زندگی بزرگ سالی خود را پیش از موقع آغاز کند.»

میلسپو ضمن توجیه نقشه تبدیل ایران به تحت‌الحمایه آمریکا که آلن و شوارتسکوپف و آپسن نیز آن را کاملاً تأیید می‌کردند، سعی داشت ثابت کند که در ایران باید هرگونه

صنعتی از میان برود و کشور به يك پایگاه نظامی و به سرزمین تهیه محصولات کشاورزی و مواد خام برای امپریالیسم آمریکا تبدیل شود. برای تحقق همین هدف بود که مستشاران نظامی و ژاندارمری و مالی آمریکایی به ایران اعزام می شدند و برای رسیدن به همین مقصود بود که دمکراسی در ایران سرکوب شد، روابط اقتصادی با اتحاد شوروی به هم خورد و مناسبات ایران و اتحاد شوروی به تیرگی گرایید.

۶. نقشه‌های اسارت ایران در سال‌های پس از جنگ

نفوذ آمریکا در ایران طی سال‌های پس از جنگ آهنگی سریع داشت و در سمت‌های متعددی انجام می‌گرفت. در سال ۱۹۴۶ به‌هنگام نخست‌وزیری قوام‌السلطنه، قراردادی میان دولت ایران و شرکت آمریکایی «موریسون - ناسن» برای تنظیم برنامه هفت‌ساله توسعه ایران امضا شد که هزینه آن به‌طور عمده می‌بایست از طریق اخذ وام از بانک بین‌المللی «توسعه و ترمیم» تأمین شود. بدین جهت وقتی این بانک که آن‌زمان زیر سلطه کامل وال‌استریت بود، از واگذاری اعتبار خودداری کرد (زیرا نفت همچنان در دست انگلیسی‌ها بود)، دولت ایران مجبور شد در برنامه تجدیدنظر کند. در سال ۱۹۴۸ دولت ایران قراردادی برای تنظیم یک برنامه هفت‌ساله دیگر با شرکت آمریکایی «اوورسیز کنسالتانتس» که ماکس تورنبرگ نایب‌رئیس انحصار نفتی «استاندارداویل» کالیفرنیا در رأس آن قرارداد داشت، امضا کرد. بدین‌سان رئیس یک کمپانی کلان نفت آمریکا به‌تنظیم برنامه برای رشد اقتصاد ایران پرداخت! حتی دین آچسن در کتاب خاطرات خود به‌نام «حضور در آفرینش» اعتراف می‌کند که برنامه تورنبرگ عملی نبود. آچسن در این کتاب می‌نویسد که وقتی در سال ۱۹۴۹ شاه ایران به آمریکا آمد تا یک اعتبار چند میلیون دلاری برای انجام این برنامه دریافت دارد، با صراحت به او فهماندند که تا نفت در اختیار آمریکایی‌ها قرار نگیرد و قدرت تامه در ایران به‌دست شاه نیفتد، انحصارهای

آمریکایی ۱۰۰ - ۱۵۰ میلیون دلار درخواستی را پرداخت نخواهند کرد. آچسن تصریح می‌کند که حتی تعهد شاه در بارهٔ این که «ایران را به دژ غرب تبدیل خواهد کرد» موضع واشنگتن را تغییری نداد. خودداری از پرداخت وام تاحدودی موجب تضعیف مواضع آمریکا در ایران شد. در آن هنگام موج پرزور جنبش ضد امپریالیستی برای ملی کردن نفت و برچیدن بساط شرکت نفت انگلیس و ایران که همه مردم از آن نفرت داشتند، برخاسته بود.

پاییز سال ۱۹۴۹ نمایندگان میهن پرست مجلس و شخصیت‌های اجتماعی ترقی خواه به رهبری دکتر محمد مصدق جبهه ملی را بنیاد نهادند. این جبهه ابطال انتخابات تقلبی مجلس شانزدهم، آزادی احزاب و الغای حکومت نظامی را خواستار شد. دولت مجبور شد این خواست‌های محافل اجتماعی را بپذیرد. در نتیجهٔ انتخابات جدید، نمایندگان جبهه ملی در مجلس شانزدهم بانفوذترین گروه نمایندگان از کار درآمدند. دکتر محمد مصدق از تریبون مجلس جداً خواستار انحلال بی‌درنگ شرکت نفت انگلیس و ایران و ملی کردن صنعت نفت ایران شد. خواست‌های مصدق در آن زمان بیانگر اراده میلیون‌ها ایرانی بود. سراسر کشور به پیکار برای تحقق استقلال سیاسی و اقتصادی برخاست. طبقه کارگر ایران به اعتصاب‌های بزرگی دست زد که با شعار مبارزه علیه امپریالیسم بر گزار می‌شد.

این جریان نه تنها دارندگان امتیاز شرکت نفت انگلیس و ایران، بلکه محافل حاکمه ایالات متحده را نیز سخت به وحشت انداخت. در واشنگتن تصمیم به اتخاذ تدابیر فوری علیه جنبش مردم ایران گرفته شد. در سال ۱۹۵۰ هنری گریدی که قبلاً سفیر آمریکا در یونان بود و به کمک سربازان انگلیسی و اسلحه،

آمریکایی و صدها میلیون دلار پول دریافتی از صندوق «اصل چهارم برنامه ترومن» نقش تبه کارانه‌ای در سرکوب جنبش آزادی‌بخش ملی مردم یونان بازی کرده بود، سفیر آمریکا در ایران تعیین شد. در اکتبر سال ۱۹۵۰ میان آمریکا و ایران قراردادی منعقد شد که به موجب آن «اصل چهارم برنامه ترومن»، ایران را نیز شامل می‌شد. آمریکا برای این منظور هیئت مخصوصی از مستشاران خود را به ایران فرستاد که شمار آنان در آغاز سال‌های ۱۹۵۰ - ۱۹۶۰ از ۱۲۵ نفر فرون‌تر بود. این هیئت در تبریز، رشت، مشهد، کرمانشاه، اصفهان، شیراز، کرمان و شهرهای دیگر کشور شعبه داشت.

در این سال‌ها وضع اقتصادی ایران سخت به‌وخامت گرایید. در سال ۱۹۵۱ میزان واردات کالاهای آمریکایی به ایران بیست برابر صادرات ایران به آمریکا بود. ورود منسوجات آمریکایی و دیگر کالاهای ارزان‌قیمت صنایع سبک آمریکا موجبات ورشکستگی کارخانه‌های صنایع سبک و پیشه‌وران ایران را فراهم ساخت. صدها کارخانه و کارگاه پیشه‌وری تعطیل شد. به‌طوری‌که روزنامه «اطلاعات» در تاریخ ۸ فوریه ۱۹۵۰ خبر داد در نتیجه رقابت کالاهای آمریکایی فقط در شهر یزد ۳۵ هزار کارگر بافنده بی‌کار بودند و در فقر به‌سر می‌بردند. رزم‌آرا نخست وزیر آن‌زمان ضمن سخنرانی‌های خود در ماه‌های ژوئن و سپتامبر سال ۱۹۵۰ ناچار شد اذعان کند که تعداد بی‌کاران ایران از ۵۰ هزار نفر فزون‌تر شده و «وضع اقتصادی کشور روزبه‌روز بدتر و فقر مردم پیوسته شدیدتر می‌شود.» در همان حال فعالیت دیپلماسی آمریکا برای تقویت بیش از پیش نفوذ آمریکا در ارتش ایران شدت گرفت. روز ۲۳ مه سال ۱۹۵۰ در واشنگتن قرارداد جدیدی میان آمریکا و ایران

درباره «همیاری در زمینه‌های دفاعی» به امضاء رسید که در آن گسترش فعالیت میسیون نظامی آمریکا در ایران و افزایش تعداد مستشاران نظامی و ارسال سلاح‌ها و مهمات جنگی از آمریکا به ایران پیش‌بینی می‌شد. مستشاران نظامی آمریکا ارتش و ژاندارمری و شهربانی ایران را کنترل می‌کردند. برای هر واحد و هر مؤسسه آموزشی نظامی عده‌ای از افسران آمریکایی را مأمور کرده بودند تا فعالیت آن‌ها را رهبری کنند.

با وجود این اقدامات، روحیات ضدامپریالیستی در ایران تشدید می‌شد. به مبارزه در راه ملی کردن نفت ایران و برانداختن شرکت نفت انگلیس و ایران که پایگاه استعمار بود، بیش از همه توجه می‌شد. بدین جهت انگلیس آشکارا ایران را به‌توسل به زور تهدید کرد و کشتی‌های جنگی خود را به آب‌های خلیج فارس فرستاد. در آن سال‌ها جنبش ضدامپریالیستی در ایران به‌طور عمده خصلت ضدآمریکایی داشت. در ژانویه سال ۱۹۵۱ پس از ورود یک کشتی حامل اسلحه آمریکا به بندر شاهپور، در آن شهر تظاهرات بزرگی علیه آمریکا برپا شد. اهالی شهر بندر را در محاصره خود گرفتند. کارگران بندری ایران از تخلیه سلاح‌های آمریکایی سر باز زدند و نگذاشتند نماینده سفارت آمریکا که از تهران آمده بود، وارد بندر شود. در اوایل سال ۱۹۵۱ رزم‌آرا با استفاده از روحیات ضدآمریکایی، قرارداد با شرکت آمریکایی «اورسیز کنسالتانتس» را فسخ کرد و به مستشاران اقتصادی آمریکا که رهبری برنامه هفت‌ساله را به‌دست داشتند، پیشنهاد کرد کشور را ترک کنند. رزم‌آرا اعلام کرد که ایران دیگر از آمریکا کمک نخواهد گرفت. او گروه بزرگی از افسران ایران را که برای کارآموزی به آمریکا رفته بودند از آن‌جا فراخواند. آچسن وزیر خارجه آن‌زمان آمریکا

ضمن شرح این رویدادها در خاطرات خود، آن‌ها را «علامت طوفان» نامید. سیاست دولت رزم‌آرا مانعی برای اجرای نقشه‌های آمریکا در ایران ایجاد کرد... روز ۷ مارس سال ۱۹۵۱ رزم‌آرا به قتل رسید و حسین علاء به جای او برمسند نخست‌وزیری نشست. ولی حساب محافل امپریالیستی درباره این که حسین علاء می‌تواند جنبش مردم ایران را در راه ملی کردن نفت مهار کند یادست کم کنترل نفت را از دست انگلیسی‌ها بگیرد و به دست آمریکایی‌ها بدهد، به کلی غلط از کار درآمد. بهار سال ۱۹۵۱ اعتصاب عمومی کارگران نفت آغاز شد و مورد پشتیبانی زحمت‌کشان سراسر کشور قرار گرفت. رهبران روحانی ایران خواستار ملی کردن صنعت نفت شدند. هفت تن از آیات عظام فتوا دادند که «پشتیبانی از جنبش ملی کردن نفت وظیفه دینی هر مسلمان ایرانی است». جبهه ملی، مبارزه در راه ملی کردن را در داخل مجلس هماهنگ می‌کرد. روز ۲۷ آوریل ۱۹۵۱ دولت حسین علاء مجبور به استعفا شد. در ۲۹ آوریل مجلس نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق رهبر جبهه ملی را تصویب کرد و روز ۲ مه ۱۹۵۱ قانون ملی کردن نفت ایران و تمام دارایی شرکت نفت انگلیس و ایران را به تصویب رسانید. بدین‌سان مرحله تازه‌ای در تاریخ ایران آغاز شد.

۷. مبارزه امپریالیسم آمریکا علیه دولت ملی مصدق

فعالیت مجددانه مصدق برای اجرای قانون تاریخی مصوب مجلس درباره انحلال شرکت نفت انگلیس و ایران و ملی کردن صنعت نفت، واکنش را بیش از پیش مضطرب می ساخت. زمامداران آمریکا بیمناک شدند که مبدا نمونه رفتار ایران کشورهای شبه جزیره عربستان را تحت تأثیر شدید خود قرار دهد. اگر ملی کردن در آن کشور عملی می شد، برای «آرامکو» - غول انحصار نفتی آمریکا پی آمدهای فلاکت بار داشت. بدین جهت روابط محافل حاکمه آمریکا با مصدق و دولت جبهه ملی روز به روز بیش تر جنبه خصمانه به خود می گرفت. دین آچسن وزیر امور خارجه آمریکا در کتاب خاطرات خود، دو فصل تمام را به مناسبات ایران و آمریکا در سال های ۱۹۵۱-۱۹۵۲ اختصاص داده است. او شرح مبسوطی بیان می دارد درباره این که وزارت خارجه و کاخ سفید آمریکا چه نقشه هایی طرح کرده بودند تا از وضع بغرنج آن زمان ایران برای منفرد ساختن مصدق و ایجاد انشعاب در جبهه ملی و سرانجام تحکیم مواضع آمریکا در ایران استفاده کنند.

سه هفته پس از رسیدن مصدق به نخست وزیری ایران، گریدی سفیر آمریکا در تهران یادداشتی به دولت ایران تسلیم کرد که در آن گفته می شد ایالات متحده آمریکا نسبت به ملی کردن صنعت نفت نظر بسیار منفی دارد. در پایان ماه مه ترومن رئیس جمهور آمریکا شخصاً پیامی برای مصدق فرستاد که حاوی

مطالبه اکید شروع مذاکرات با انگلیس برای رفع اختلاف نفت بود. این مداخله بی‌شرمانه آمریکا در امور داخلی ایران و تلاش این کشور برای واداشتن دولت به تسلیم در قبال شرکت نفت انگلیس و ایران، محافل اجتماعی ایران را سخت برآشفته ساخت. در پایان ماه مه سال ۱۹۵۱ نخستین کنگره جمعیت ملی مبارزه علیه شرکت نفت انگلیس و ایران برگزار شد. کنگره ضمن پشتیبانی کامل از دولت در امر ملی کردن صنعت نفت، تصمیم گرفت نام جدیدی برای جمعیت معین کند و از آن پس این جمعیت به نام جمعیت ملی مبارزه علیه شرکت‌های نفتی امپریالیستی موسوم شد. با این عمل تأکید شد که نه تنها علیه انگلیس، بلکه علیه انحصارهای نفتی کشورهای دیگر نیز باید مبارزه انجام گیرد. در این میان دیپلماسی آمریکا پشتیبانی خود را از سیاست استعمارگران انگلیسی در مسئله نفت ادامه می‌داد. دادگاه بین‌المللی داوری لاهه روز ۵ ژوئیه سال ۱۹۵۱ زیر فشار آمریکا قرار صادر کرد که به موجب آن اجرای قانون ملی کردن نفت عملاً برای دولت ایران ممنوع اعلام می‌شد. چهار روز بعد، در ۹ ژوئیه آن سال، گریدی پیام تازه‌ای از ترومن به مصدق تسلیم کرد که رئیس جمهور آمریکا در آن اصرار می‌کرد که دولت ایران بی‌چون و چرا از رأی دادگاه لاهه پیروی کند. علاوه بر این ترومن با لحن بسیار دور از نزاکت از مصدق می‌خواست که فرستاده شخصی او را بپذیرد. این فرستاده می‌بایست نقش میانجی را میان دولت ایران و هیئت نمایندگی شرکت نفت انگلیس و ایران بازی کند. بدین سان امپریالیست‌های آمریکا علی‌رغم اعتراض رسمی دولت ایران می‌کوشید تا رأی دادگاه بین‌المللی لاهه را به این دولت تحمیل کند. ضمناً باید گفت که رأی دادگاه مزبور سراپا غیرقانونی بود، زیرا این دادگاه برای رسیدگی

به اختلاف میان دولت‌ها ایجاد شده بود و حال آن که اختلاف انگلیس و ایران دعوی میان ایران از بک سو و شرکت نفت انگلیس و ایران از سوی دیگر بود که رسماً یک شرکت خصوصی به‌شمار می‌رفت. علاوه بر این کاخ سفید اصرار داشت که میان دولت ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران با میانجیگری آمریکا مذاکره انجام گیرد. ترومن برای آن که مطالبه‌اش بی‌پشتوانه نباشد، دستور داد چند ناو جنگی از ناوگان هفتم آمریکا به آب‌های ساحلی ایران اعزام شود.

در کتاب خاطرات آچسن به تفصیل آمده است که تدارک مسافرت فرستاده شخصی ترومن به تهران چگونه انجام می‌شد و کاخ سفید و وزارت خارجه آمریکا چگونه انواع نقشه‌ها می‌کشیدند تا مصدق را به تسلیم وادارند و نفوذ آمریکاراجایگزین نفوذ انگلیس گردانند. روز ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۵۱ فرستاده شخصی پرزیدنت ترومن وارد تهران شد. مردم با تظاهرات صدهزار نفری خود مراتب اعتراض شدید خود را نسبت به ورود این شخص ابراز داشتند. تظاهرکنندگان خواستار اجرای قانون ملی کردن صنعت نفت و بازگشت بی‌درنگ میانجی آمریکایی از ایران و خروج ناوهای جنگی آمریکا و انگلیس از خلیج فارس بودند. سرلشکرزاهدی وزیر کشور، برای خوش آیند امپریالیست‌های آمریکا دستورات واحد‌های شهربانی و نیروهای نظامی برای سرکوب تظاهرات توده‌ای مردم اعزام شوند. در نتیجه حملات وحشیانه به تظاهرکنندگان بیش از ۱۰۰ نفر کشته و بیش از ۵۰۰ نفر زخمی شدند. در تهران حکومت نظامی اعلام گردید و نزدیک به ۲۰ روزنامه ترقی‌خواه توقیف شدند و عده زیادی از مبارزان را به زندان افکندند. در پاسخ این اعمال در بسیاری از شهرهای ایران تظاهراتی برپا شد که خصلت آشکار

ضد آمریکایی داشت. دولت مجبور شد برخی از افسران مسئول کشتارهای جمعی را به دادگاه جلب کند. سرلشکر زاهدی با آن که گریدی سفیر آمریکا سخت از او حمایت می کرد، مجبور به استعفا شد.

بر آشفتگی محافل اجتماعی ایران و گسترش وسیع جنبش ضد امپریالیستی موجب شد که دولت مصدق نه تنها پیشنهادهای آمریکا و انگلیس درباره شیوه های حل و فصل اختلاف نفت را رد کند، بلکه از گرفتن وام پیشنهادی بانک صادرات و واردات آمریکا نیز خودداری ورزد.

در چنین شرایطی محافل حاکمه انگلیس و آمریکا به تعرض آشکار علیه ایران پرداختند. نمایندگان هر دو دولت امپریالیستی در شورای امنیت طلب کردند که ایران با قرارداد صنایع نفت خود در کنترل یک شرکت بین المللی موافقت کند. در کتاب خاطرات آچسن این خواست دول امپریالیستی تشریح شده است. کاشف به عمل می آید که وزارت خارجه آمریکا در همان زمان نقشه کنترل ایران به دست شرکت های نفت آمریکایی را تنظیم کرده بود. برای نخستین گام در این راه تأسیس یک شرکت بین المللی پیشنهاد می شد. چون دکتر مصدق ضمن سخنرانی خود در شورای امنیت و در تلویزیون آمریکا این پیشنهاد را جداً رد کرده بود، لندن و واشنگتن تصمیم گرفتند ایران را در محاصره مالی و اقتصادی قرار دهند. شرکت های نفتی انگلیس و آمریکا نه تنها از خرید نفت ایران امتناع ورزیدند، بلکه با اعمال فشار شدید کمپانی های نفتی فرانسه و ایتالیا و ژاپن را نیز وادار به فسخ قراردادهای خود با ایران کردند. گذشته از این وقتی دولت ایران با نمایندگان سازمان های بازرگانی خارجی کشورهای سوسیالیستی برای اقدام به ارسال نفت ایران

به کشورهای اروپای شرقی به مذاکره پرداخت، سفارت آمریکا در تهران با لحن اتمام حجت از دولت ایران خواست که این مذاکرات را قطع کند. در نتیجه محاصره امپریالیستی ایران، در نیمه سال ۱۹۵۱ استخراج نفت کشور به کلی قطع شد. در نیمه دوم سال ۱۹۵۱ و در سراسر سال ۱۹۵۲ و نیز در نیمه اول سال ۱۹۵۳ فقط به اندازه یک دوازدهم میانگین سالیانه استخراج نفت در سال‌های پیش از آن، نفت استخراج شد. همزمان با آن دولت انگلیس ذخایر ارزی دولت ایران را در بانک‌های انگلیس مسدود کرد و دولت آمریکا هر گونه کمک به ایران و از جمله تعهدات ناشی از اصل چهارم برنامه ترومن را قطع کرد. دیپلماسی آمریکا و دستگاه جاسوسی آن کشور که با این اقدامات بحران مالی و اقتصادی در ایران ایجاد کرده بودند، در ژوئیه سال ۱۹۵۲ زمینه یک بحران سیاسی بسیار حاد را نیز فراهم ساختند. به دستور آن‌ها محمدرضا پهلوی و گروه‌های ارتجاعی نمایندگان مجلس در ۱۷ ژوئیه سال ۱۹۵۲ مصدق را مجبور به استعفا کردند. روز بعد باردیگر قوام السلطنه به نخست‌وزیری ایران منصوب شد. قوام که برای ششمین بار پس از جنگ نخست‌وزیر می‌شد، برای سرکوب جنبش ضد امپریالیستی کشور بی‌درنگ به اقدام پرداخت. ژاندارمری و نیروهای نظامی کشور به دستور هندرسن سفیر جدید آمریکا در تهران مأموریت گرفتند که علیه تظاهر کنندگان اسلحه به کار برند.

مردم ایران در پاسخ این عمل به پیکار شدیدتر علیه امپریالیسم آمریکا و قوام السلطنه دست نشانده آن برخاستند. روز ۲۱ ژوئیه سال ۱۹۵۲ اعتصاب عمومی در تهران آغاز شد. تمام ادارات و مغازه‌ها و بازار تهران تعطیل شدند. در میدان‌های بزرگ شهر میتینگ‌هایی تشکیل شد که شرکت کنندگان آن‌ها استعفای

فوری قوام و اخراج عمال انگلیس و آمریکا را از کشور خواستار بودند. به دستور شخص قوام علیه تظاهر کنندگان از تانک استفاده شد. تانک‌ها و توپ‌ها به روی مردم آتش گشودند. نزدیک به ۱۰۰ نفر کشته و بیش از ۸۰۰ نفر زخمی شدند. ولی علی‌رغم تمام این بیدادگری‌ها نتوانستند جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران را درخون خود خفه کنند. غروب ۲۱ ژوئیه قوام مجبور به استعفا شد و نیمه شب همان روز به بغداد گریخت. روز بعد ۲۲ ژوئیه دکتر محمد مصدق باردیگر نخست‌وزیر ایران اعلام شد و در عین حال وزارت جنگ را هم خود به عهده گرفت. روز ۳ اوت مجلس، قانون واگذاری اختیارات فوق‌العاده به مصدق را که مدت آن شش ماه معین شده بود، تصویب کرد. این تلاش امپریالیسم آمریکا برای احراز تسلط بر ایران نیز به شکست انجامید.

۸. نخستین توطئه‌ها علیه دولت مصدق

شکست تلاش آمریکا برای سرنگون ساختن دولت جبهه ملی زیر رهبری مصدق در ژوئیه سال ۱۹۵۲ وازیبی آن فرار قوام السلطنه، محافل حاکمه آمریکا را به تجدیدنظر در سیاست خود علیه ایران واداشت. واشنگتن تصمیم گرفت از این پس همزمان در دوسو عمل کند. از یک سو در جبهه دیپلماتیک همراه با امپریالیست‌های انگلیسی واز راه استفاده کامل از عمال آنان در ایران ودرعین حال واداشتن آن‌ها به واگذاری بخش هرچه بیش‌تری از سهم خود در بهره‌برداری از نفت ایران به انحصارات آمریکا وازسوی دیگر گسترش دامنه فعالیت سری سازمان جاسوسی «سیا» و آدم‌کشان آن.

در کتاب خاطرات دین آچسن شرحی درباره مذاکرات انگلیس و آمریکا که در سطح بالا انجام گرفته بود، بیان شده است. این مذاکرات در اوت سال ۱۹۵۲ در لندن وواشنگتن صورت گرفت و مبتکر آن نیز وینستون چرچیل نخست‌وزیر سابق انگلیس بود. چرچیل در همان زمان به ترومن رئیس جمهور آمریکا پیشنهاد کرد اقدامات هر دو کشور را در مسئله ایران با یکدیگر هماهنگ سازد. رئیس کشور ایالات متحده آمریکا بانی برنامه رسوای ترومن که سالوسانه اعلام کرده بود هدفش کمک مؤثر به کشورهای وخلق‌های خاور نزدیک و میانه است، بی‌درنگ با پیشنهاد آغاز مبارزه مشترک علیه مردم ایران و دولت قانونی آنان که رهبری آن به عهده مصدق بود، ابراز موافقت

کرد. تنها مسئله‌ای که رهبران دو کشور در آن بایکدیگر مخالفت داشتند، چگونگی سهم انحصارات نفتی آمریکا در سودهای کلان شرکت نفت انگلیس و ایران بود. چرچیل بر آن بود که سیاستمداران آمریکا برای شرکت خود در سرنگونی مصدق و درالغای قانون مصوب سال ۱۹۵۱ در باره ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران و سپردن ثروت نفت ایران به دست صاحبان واقعی آن یعنی مردم ایران، مزد بیش از اندازه گرانی طلب می‌کنند. با وجود این، همان‌گونه که آچسن و ایدن وزیر خارجه آن زمان انگلیس در خاطرات خود معترفند، همدستی انگلیس و آمریکا برای برهم زدن ثبات ایران و تخریب اقتصاد آن در تمام طول نیمه دوم سال ۱۹۵۲ با شدت تمام ادامه داشت.

همزمان با اقدامات مشترک انگلیس و آمریکا برای حمله مستقیم به دولت مصدق، درواشنگتن به‌طرح نقشه مرحله دوم کاملاً سری سیاست تجاوزکارانه آمریکا علیه ایران پرداختند. در اوت سال ۱۹۵۲ درواشنگتن یک جلسه سری از رهبران وزارت خارجه و «سیا»ی آمریکا برای تنظیم جزئیات نقشه این مرحله و اجرای آن در ایران تشکیل شد. شرکت‌کنندگان این جلسه عبارت بودند از بروس معاون وزیر خارجه آمریکا، ژنرال بایرود مشاور وزیر خارجه آمریکا در امور خاور نزدیک، تره‌زایس رئیس شعبه جاسوسی وزارت خارجه آمریکا در کشورهای خاور نزدیک، آلن رئیس دایره جنگ روانی و نیز کارکنان بلندپایه سازمان سیا. طبق خبرهفته‌نامه فرانسوی «تربون دوناسیون» مورخ ۵ سپتامبر سال ۱۹۵۲، جلسه به این نتیجه رسید که اقدام مستقیم تازه برای برکنار ساختن مصدق ممکن است به‌اعتلای بیش از پیش جنبش ملی و تشدید بازهم بیش‌تر روحیات ضد آمریکایی در کشور بیانجامد. بدین جهت در قرار جلسه خاطر نشان

می‌شد که «وظیفه اساسی نمایندگان آمریکا در ایران در آینده نزدیک عبارت از ایجاد زمینه انشعاب در جبهه ملی و در مجموع جنبش ملی کشور و بدین‌سان منفرد کردن مصدق و محروم ساختن او از پشتیبانی مردم».

دیپلمات‌های آمریکایی و جاسوسان آن کشور در ایران برای اجرای این تصمیم به‌تشدید تضاد میان گروه‌های مختلف جبهه ملی در مجلس پرداختند. عمال آمریکا اخبار و اطلاعات دروغینی در اختیار برخی از گروه‌های این جبهه قرار می‌دادند که طبق آن گویا «خطر کمونیسم» ایران را تهدید می‌کند و گویا مصدق نقشه کشیده است که سلطنت را در ایران براندازد و خود با عنوان رئیس‌جمهور، دیکتاتور ایران شود. در عین حال عمال آمریکا در تدارک دوتوطئه نیز شرکت فعال داشتند: یکی با همکاری دستگاه جاسوسی انگلیس و دیگری تماماً توسط خود آمریکایی‌ها.

سرکردگی توطئه اول با سرلشکر حجازی معاون پیشین ستاد ارتش ایران و برادران رشیدیان از سرمایه‌داران بزرگ ایران بود. از سوی انگلیسی‌ها رهبری این توطئه با سرهنگ ایتورس بود که کارهای مربوط به تدارک کودتا در تهران را با تهیه نقشه شورش همزمان قبایل بختیاری و قشقایی هماهنگ می‌کرد. از سوی آمریکایی‌ها تدارک توطئه را ژنرال سیمرمان رئیس مسیون نظامی آمریکا به‌عهده‌داشت. روز ۱۳ سپتامبر ۱۹۵۲ روزنامه ایتالیایی «پائزه‌سرا» خبر مشروح ارسالی خبرنگار خود از بغداد را تحت عنوان «آمریکایی‌ها تصمیم به‌سرنگونی مصدق گرفته‌اند»، انتشار داد. به‌موجب این خبر تدارک توطئه چنان دامنه‌ای به‌خود گرفته بود که سرهنگ اسپندلر تنظیم نقشه عملیاتی آن را برای جنگ‌های خیابانی با

اهالی تهران به‌پایان رسانده بود. برای این منظور حتی با حزب شبه فاشیستی «سومکا» نیز مخفیانه تماس‌هایی برقرار شده بود. ولی در نتیجه هشیاری میهن‌پرستان و کوشش سر‌تیپ افشارطوس رئیس شهربانی ایران، توطئه کشف شد.

روز ۱۳ اکتبر سال ۱۹۵۲ دکتر حسین فاطمی وزیر خارجه ایران در کنفرانس مطبوعاتی اعلامیه رسمی دولت ایران را در باره کشف يك توطئه علیه دولت با ذکر این مطلب که دو ژنرال ارتش و دو نماینده مجلس در آن شرکت دارند، قرائت کرد. از پی آن سرلشکر حجازی و برادران رشیدیان بازداشت شدند. روز ۱۵ اکتبر روزنامه‌های «کیهان» و «داد» ضمن مقالات بزرگی درباره این توطئه، فهرست مفصلي از توطئه‌گران چاپ کردند. گفته می‌شد که برای انجام کودتا ۴۵ هزار سلاح خارجی تهیه شده است. در اعلامیه رسمی دکتر فاطمی در آن کنفرانس مطبوعاتی صریحاً گفته می‌شد که توطئه‌گران با سفارتخانه يك دولت خارجی در تماس مستقیم بوده‌اند. چون در آن زمان مصدق هنوز امیدوار بود که در مبارزه برای ملی کردن شرکت نفت انگلیس و ایران بتواند ایالات متحده را دست کم بی طرف نگاه دارد (آخرترومن همچنان برای او پیام‌های دوستانه می‌فرستاد!)، در اعلامیه از نقش ایالات متحده در توطئه چیزی گفته نمی‌شد! مبلغین و دیپلمات‌های آمریکایی با استفاده از این امر در يك سلسله مقاله و جزوه و کتاب کوشیدند ثابت کنند که توطئه‌گران فقط با سفارت انگلیس رابطه داشته‌اند. ولی پرفسور الولساتون ایران‌شناس مشهور انگلیسی در کتاب مستند خود تحت عنوان «نفت ایران و شمه‌ای از تاریخ سیاست روز»، با ذکر دلایل متقن ثابت می‌کند که سرنخ‌های توطئه پاییز سال ۱۹۵۲ به سفارت آمریکا در تهران می‌رسید.

کشف توطئه حجازی- رشیدیان موجب رسوایی کامل انگلیس شد و در اکتبر سال ۱۹۵۲ کار به قطع مناسبات سیاسی میان ایران و انگلیس و اخراج نمایندگان رسمی انگلیس از کشور انجامید. ولی سفارت آمریکا در تهران و میسیون نظامی آمریکا و مستشاران مأمور اجرای اصل چهارم برنامه ترومن فعالیت خود را ادامه می‌دادند. علت این امر آن بود که اولاً همان‌گونه که گفتیم مصدق در آن زمان هنوز به تمام دورویی سیاست آمریکا در قبال ایران پی‌نبرده بود و ثانیاً آمریکایی‌ها سوای همدستی با انگلیسی‌ها برای تدارک کودتای حجازی- رشیدیان که در ظاهر امر توسط سفارت انگلیس تدارک دیده می‌شد، خودشان نیز به فعالیت شدیدی در داخل مجلس و از جمله در داخل جبهه ملی مشغول بودند و علاوه بر آن در نهایت اختفا دومین توطئه نظامی را که این بار تمام و کمال آمریکایی بود، تدارک می‌دیدند.

در ماه‌های ژانویه- فوریه سال ۱۹۵۳ سیاست آمریکا در ایران در درجه اول در جهت تخریب مواضع مصدق و تقویت کامل قدرت شاه سیر می‌کرد. در آغاز، این سیاست با عدم موفقیت روبه‌رو می‌شد. روز ۱۳ ژانویه ۱۹۵۳ مجلس عالی رغم مخالفت شدید نمایندگان مرتجع هوادار آمریکا، قانون تمدید اختیارات فوق‌العاده مصدق را برای يك سال دیگر تمدید کرد. مصدق با استفاده از این اختیارات و با توجه به این امر که مخالفان او در مجلس با دربار شاه ارتباطات روز به روز بیش‌تری برقرار می‌کنند، روز ۲۴ فوریه سال ۱۹۵۳ ضمن گفت و گو با شاه به او اطلاع داد که قصد دارد دربارهٔ صلاحیت مجلس هفدهم به يك همه‌پرسی از مردم اقدام کند. ضمناً برای این که از دسایس و مداخله دربار در جریان این همه‌پرسی جلوگیری کرده باشد، به شاه پیشنهاد کرد

که کشور را ترك گوید. روز ۲۸ فوریه سال ۱۹۵۳ رئیس مجلس به نمایندگان اطلاع داد که شاه تصمیم گرفته است برای معالجه به اروپا برود. ولی در همین جلسه گروهی از نمایندگان مرتجع مخالف دولت به توصیه وزیر دربار که با هندرسن سفیر آمریکا ارتباط داشت، خواستار صرف نظر کردن شاه از مسافرت شدند و همزمان با آن تظاهراتی به طرفداری از شاه در برابر قصر شاه ترتیب دادند که در آن به همراه مرتجعین جمع کثیری از عناصر منحط و اوباش نیز که آمریکایی‌ها آن‌ها را از طریق سازمان فاشیستی «سومکا» استخدام کرده بودند، شرکت داشتند. شاه ضمن سخنرانی در برابر این تظاهر کنندگان گفت:

«چندی است که وضع سلامتی من يك دوره معالجه در خارج را ایجاب می‌کند و من به تجویز پزشکان تصمیم گرفته بودم امروز عازم اروپا شوم، ولی حالامی بینم که ملت نمی‌خواهند کشور را ترك کنم و به معالجه بروم. بدین جهت چاره دیگری ندارم جز این که سفر خود را به تأخیر اندازم».

مصدق که برای مشایعت شاه به قصر رفته بود، مورد حمله اوباش فاشیست قرار گرفت و مجبور شد به مجلس پناه برد. دیپلمات‌ها و جاسوسان آمریکا و عناصر خرابکار، دلشاد از این موفقیت، به تحقق نقشه‌ای که در جلسه سری اوت ۱۹۵۲ درواشنگتن طرح شده بود، پرداختند.

پس از عقیم ماندن توطئه ضد دولتی حجازی- رشیدیان که در پاییز ۱۹۵۲ با همکاری جاسوسان آمریکا و انگلیس ترتیب داده شده بود، سازمان «سیا» به تشدید فعالیت يك مرکز ضد دولتی دیگر که از پاییز سال ۱۹۵۱ با اختفای کامل علیه مصدق عمل می‌کرد، پرداخت. سرکرده توطئه گران سرلشگر فضل‌اله زاهدی بود. از آنجا که این عنصر نقش بسیار پلیدی

دروسر کوب جنبش ملی ایران و در اسیر ساختن کشور به دست امپریالیسم آمریکا بازی کرده است، جا دارد که شرح کوتاهی درباره زندگی نامه او بیان شود.

زاهدی از جمله افسران قزاق بود که بارضاخان همکاری می کرد و در سر کوب جنبش گیلان شرکت فعال داشت. او چند سال استاندار خوزستان بود. در سال ۱۹۴۱ رئیس شهربانی کل کشور شد. روزنامه ایتالیایی «آواتتی» در ۲۵ مه ۱۹۵۴ مقاله مشروح و مستندی درباره زاهدی درج کرد که در آن گفته می شد زاهدی در همان سال ۱۹۴۱ با یکی از عمال هیملر در ایران به نام فرانتس مایر ارتباط برقرار کرد «و درباره تمام نقشه های نظامی و چگونگی استقرار واحدهای ارتش ایران و اطلاعات سری مربوط به ساختمان ها و استحکامات نظامی و مخابرات ارتشی ایران به آلمان گزارش فرستاد». به پاداش این «خدمت» به او وعده داده شده بود که پس از اشغال کشور توسط نیروهای هیتلری، «پیشوای ایران» شود. در واقع نیز ریین تروپ نام زاهدی را در لیست اعضای کابینه آینده ایران که در ۷ فوریه ۱۹۴۲ توسط وزارت خارجه نازی ها تهیه شده بود، قید کرده بود. آن زمان هیتلری ها حساب کرده بودند که ارتش آلمان در تعرض بهار و تابستان سال ۱۹۴۲ علیه نیروهای ارتش شوروی پیروز خواهد شد. طبق نقشه هیتلر این تعرض می بایست نه فقط به تصرف باکو و تفلیس، بلکه در عین حال به اشغال تبریز و تهران بیانجامد.

در آغاز سال ۱۹۴۲ زاهدی، به دستور فرانتس مایر سازمانی به نام «ملیون ایران» در داخل ارتش تشکیل داد که يك سازمان مخفی فاشیستی بود و افسران دارای روحیات فاشیستی در آن عضویت داشتند. این سازمان می بایست در روزهایی که نیروهای

هیتلر به مرزهای ایران نزدیک شوند، شورش فاشیستی در تهران برپا کند. روزنامه «آوانتی» نوشته بود که زاهدی می‌بایست طبق نقشه‌ای که مایر کشیده بود، بلافاصله پس از شورش، از آلمان و ترکیه کمک بخواهد. قرار گذاشته بودند که در ازاء کمکی که ترکیه خواهد کرد، زاهدی بعدها برای ترکیه حقوق خاصی در کردستان و آذربایجان ایران قائل شود. شایان توجه است که خود دولت ترکیه اصلاً از این مذاکرات خبر نداشت. بخش مربوط به ترکیه در این نقشه توسط فن پاپین سفیر هیتلر در آنکارا تهیه شده بود. زاهدی در قبال توافق خود با نقشه‌های مایروپاین، در سال ۱۹۴۲ مبلغ هنگفتی از سازمان جاسوسی آلمان پول دریافت کرد. پس از آن که بخشی از عمال آلمانی توسط انگلیسی‌ها در جنوب ایران دستگیر شدند، اطلاعات جسته گریخته‌ای دربارهٔ خیانت زاهدی به دست آمد و به همین جهت دستگاه ضد جاسوسی انگلیس در سال ۱۹۴۲ زاهدی را بازداشت و تبعید کرد.

زاهدی در سال‌های پس از جنگ به ایران بازگشت. در سال ۱۹۴۹ باردیگر به ریاست شهربانی منصوب شد و در سال ۱۹۵۱ با پشتیبانی نیروهای ارتجاعی به وزارت کشور رسید. ولی پس از آن که تظاهرات صد هزار نفری توده‌های مردم علیه ورود فرستادهٔ مخصوص پرزیدنت ترومن، در ۱۵ ژوئیه سال ۱۹۵۱ به دستور او وحشیانه سرکوب شد و در جریان آن بیش از ۱۰۰ تن کشته و بیش از ۵۰۰ تن زخمی شدند، زاهدی از کابینه مصدق برکنار شد.

درست در همین هنگام بود که فرانتس مایر مشهور، جاسوس سابق هیملر این بار به عنوان نماینده چند شرکت صنعتی بزرگ آلمان غربی وارد تهران شد و در یک دیدار محرمانه با زاهدی

از او خواست که حالا دیگر باید به خدمت دستگاه جاسوسی آمریکا درآید و ضمناً تهدید کرد که در صورت مخالفت، فعالیت جاسوسی او را در سال‌های دومین جنگ جهانی فاش خواهد کرد. آن‌گاه زاهدی به وسیله یکی از جاسوسان سابق دیگر هیتلر به نام بازه ویتس که در سال ۱۹۴۶ به خدمت دستگاه جاسوسی آمریکا درآمده بود و آن‌هنگام به عنوان خبرنگار چند روزنامه آلمان غربی در تهران به سر می‌برد، با سازمان «سیا» روابط بسیار نزدیک برقرار ساخت و رهبری مرکز عمده مخالفان دولت مصدق را در ایران به عهده گرفت.

پرفسور الول ساتون ایران‌شناس معروف انگلیسی در کتاب «نفت ایران» می‌نویسد زاهدی در سال ۱۹۵۱ به دستور آمریکایی‌ها کلوپ افسران بازنشسته را تشکیل داد. در همان‌جا بود که تدارک کودتا انجام گرفت. پاییز سال ۱۹۵۲ پس از کشف توطئه حجازی- رشیدیان، بیش از ۲۰۰ تن از تیمساران و افسران ارشد از ارتش اخراج شدند. این افسران به نوشته الول ساتون هسته سازمان توطئه‌گر زیر رهبری زاهدی را گسترش دادند و آن را تقویت کردند. روز ۲۸ فوریه ۱۹۵۳ توطئه‌گران با شرکت فعال زاهدی کوشیدند مصدق را به قتل برسانند. این تلاش عقیم ماند و زاهدی و برخی از همدستانش بازداشت شدند، ولی کمی بعد دولت ایران زیر فشار هندرسن سفیر آمریکا زاهدی را آزاد کرد!

همزمان با تدارک کودتا محافل حاکمه آمریکا تا آن‌جا که در قدرتشان بود کوشیدند تا وضع اقتصادی ایران را مختل سازند و موجبات نارضایی مردم را از دولت مصدق فراهم آورند و تضادهای درون جبهه ملی را تشدید کنند. تحریم نفت ایران که از سال ۱۹۵۱ توسط انگلیس انجام گرفته بود، مورد پشتیبانی

و تشویق کامل ایالات متحده آمریکا بود. حتی در آوریل سال ۱۹۵۳، وقتی دولت مصدق که در نتیجه این تحریم از نظر مالی سخت در مضیقه بود، بهای نفت خام را برای خریداران سابق کشورهای غربی ۵۰ درصد کاهش داد، انگلیس و آمریکا با اقدامات مشترک خود، مانع فروش آن شدند. آنگاه مصدق روز ۲۶ مه سال ۱۹۵۳ نامه‌ای برای آیزنهاور رئیس جمهور تازه آمریکا فرستاد و در آن خواهش کرد که مقامات آمریکایی از شرکت در تحریم اقتصادی نفت ایران دست بردارند و آمریکا در اجرای وعده‌های قبلی خود به ایران وام بدهد! آیزنهاور فقط پس از گذشت یک ماه به نامه مصدق پاسخ داد و در آن همه پیشنهاد های دولت ایران را رد کرد و عملاً خواستار تسلیم در برابر شرکت نفت انگلیس و ایران شد. شمس‌الدین امیرعلائی محقق ایرانی، در بهار سال ۱۹۵۳ ضمن تحلیل سیاست آمریکا در قبال ایران، در کتاب خود تحت عنوان «نفت و استقلال ایران» نوشت که هدف تمام مانورهای آیزنهاور و جاسوسان و دیپلمات‌های آمریکایی در آن دوران این بود که «به هر قیمتی شده فرصتی به دست آورند و به کودتای ضد مصدق جامه عمل بپوشانند».

در اواخر ماه مه سال ۱۹۵۳ جان فوستر دالس وزیر امور خارجه آمریکا سفری به کشورهای آسیا انجام داد و بابتی اعتنایی تمام از آمدن به ایران خودداری کرد. ضمناً دالس هنگام دیدار از پاکستان هندرسن سفیر آمریکا در تهران را برای دادن رهنمودهای مفصل دربارهٔ پرداختن به اقدامات قاطع علیه مصدق به کراچی احضار کرد. در ژوئن سال ۱۹۵۳ هندرسن به بازی «درز» خبر زد و از پی آن در مطبوعات ایران متن نامه محرمانه‌ای از دالس به عنوان سفیر آمریکا در تهران انتشار یافت که حاوی حملات بسیار تند به مصدق بود. این دعوت

آشکاری بود از ارتجاع داخلی برای پرداختن به اقدامات شدید علیه دولت جبهه ملی. روز ۱۳ ژوئیه سال ۱۹۵۳ روزنامه «نیویورک پست» ضمن مقاله مفصلی که از تهران رسیده بود، نوشت:

«دولت مصدق در طول همین سال جاری سقوط خواهد کرد... ارتش ایران ارتش دلیری است که با ایالات متحده روابط نزدیک دارد. آمریکا این ارتش را به اسلحه مدرن مجهز می‌کند و کادر افسری آن را تعلیم می‌دهد.» حملات شوم امپریالیسم آمریکا به مصدق آغاز شد.

در طول تمام نیمه اول سال ۱۹۵۳ هندرسن سفیر آمریکا در تهران و جاسوسان «سیا» و نمایندگان انحصارهای آمریکا، تصمیم‌های جلسه سری واشنگتن را که در اوت سال ۱۹۵۲ در مورد ایران گرفته شده بود، اجرا می‌کردند و در جریان آن با تمام قوا می‌کوشیدند تا فراكسیون جبهه ملی را در مجلس برهم زنند، در کار پارلمان ایران دشواری ایجاد کنند و به‌ویژه خود مصدق را منفرد سازند. آمریکایی‌ها برای حصول این مقصود می‌کوشیدند از روابط پنهانی دربار و گروه تیمساران ارتش ایران با نمایندگان مخالف دولت مصدق در مجلس، استفاده کنند.

با تمام این احوال مصدق در ۲۵ مه سال ۱۹۵۳ توانست پیروزی مهمی به‌دست آورد. مجلس قانونی تصویب کرد که به موجب آن تمام مسئولیت رهبری ارتش به وزیر دفاع یعنی به مصدق که در عین حال وزارت دفاع را به‌عهده گرفته بود، محول می‌شد. نقش شاه به‌عنوان بزرگ‌ارتشتاران بیش از پیش جنبه تشریفاتی پیدا می‌کرد. تصویب این قانون تمام نقشه‌های جان فوستر دالس و هندرسن و سرلشکر حجازی و به‌ویژه زاهدی

را با خطر عقیم ماندن روبرو می کرد.

در این میان انتشار خبر مربوط به بهبود مناسبات ایران با کشورهای سوسیالیستی و دعوت مصدق از يك هیئت شوروی به ایران برای مذاکره درباره مسائل اقتصادی، اردوی ارتجاع خارجی و داخلی را سخت مشوش ساخت. یکی از مؤلفان آمریکایی به نام اندریو تولی در کتاب خود تحت عنوان «تاریخچه درونی سیا» می نویسد:

«وحشت از امکان بهبود مناسبات ایران و اتحاد شوروی دیپلمات‌ها و جاسوسان آمریکا در تهران را به تلاشی تب‌آلود واداشت.»

روزنامه فرانسوی «تربیون دوناسیون» در ۷ اوت سال ۱۹۵۳ ضمن مقاله مفصلی درباره بحران ایران نوشت که هندرسن سفیر آمریکا در ماه‌های ژوئن و ژوئیه تقریباً هر روز بانمایندگان مجلس و سایر رجال سیاسی ایران دیدار می کرد و در این دیدارها پیوسته آن‌ها را از «خطر کمونیسم» می ترسانید و در این رابطه از آن‌ها می خواست که تمام نیروی خود را برای سرنگونی مصدق بسیج کنند. هندرسن و دست‌افزارهایش با استفاده وسیع از شیوه شانتاژ و تحریک، تهدید و تطمیع، برخی از اعضای جبهه ملی را به سوی خود جلب کردند.

در ژوئن سال ۱۹۵۳ در نتیجه دسایس محافل ارتجاعی و دیپلماسی آمریکا وضعی در مجلس پدید آمد که ادامه کارعادی آن را غیرممکن می ساخت. در کردیورهای مجلس و حتی از تربیون آن سرنگونی مصدق و بهبود بنیادی روابط ایران با آمریکا طلب می شد.

در این شرایط مصدق بار دیگر مسئله انجام همه‌پرسی در باره انحلال مجلس را بدعلت کارآمد نبودن آن و نیز ضرورت

انجام انتخابات مجدد را مطرح ساخت. این فکر با پشتیبانی پرشور محافل اجتماعی و توده‌های مردم ایران روبرو شد. در ژوئیه سال ۱۹۵۳، در سالروز سرکوب خونین مردم که در ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به دستور قوام السلطنه انجام گرفته بود، در تهران و دیگر شهرهای ایران میتینگ‌ها و تظاهرات بزرگی برپا شد که بیش از ۱۰۰ هزار نفر در آن‌ها شرکت داشتند. تظاهرکنندگان علاوه بر انحلال مجلس که به لانه دسایس خارجی تبدیل شده بود، اخراج بی‌درنگ مستشاران آمریکایی از ایران و الغای کلیه قراردادهای مربوط به واگذاری کمک‌های کذایی آمریکا به ایران را نیز طلب می‌کردند. آنچه بیش از همه خشم تظاهرکنندگان را برمی‌انگیخت، وجود سازمان‌هایی بود که برای کنترل چگونگی اجرای کمک‌های ناشی از اصل چهارم برنامه ترومن تشکیل شده و از مدت‌ها پیش به‌مراکز جاسوسی و تحریکات آمریکایی بدل گردیده بودند.

در واشنگتن شیپورهای آشوب به‌صدا درآمد. کرمیت روزولت بزرگ‌ترین کارشناس «سیا» در سیاست خارجی و داخلی آمریکا، بخش خاصی را به‌فعالیت «سیا» در ایران اختصاص داده و برپایه واقعیات و اسناد انکارناپذیر، بدین نتیجه رسیده‌اند که وزارت امور خارجه آمریکا و سازمان «سیا» که آن دوران زیر نظر بدون کنترل برادران دالس بودند، در اواخر بهار سال ۱۹۵۳ به کرمیت روزولت مأموریت دادند که «برای سرنگونی مصدق به اقدام بپردازد.» مورخ ژاپنی تاتسود زواونو در کتاب خود: «جاسوسانی که از آمریکا آمده‌اند»، این نتیجه‌گیری رس و وایز را تأیید می‌کند و یادآور می‌شود که کرمیت روزولت - نوه تئودور روزولت رئیس جمهور اسبق آمریکا و طرح‌کننده شعار: «آمریکا باید سیاست خارجی خود

را به كمك چماق بزرگ از پيش ببرد»، از سالها پيش يعنى از دوران دومين جنگ جهانى در كشورهاي خاور نزديك و ميانه به عمليات جاسوسى مشغول بوده است. او در همان زمان به عنوان يكي از كاركنان متنفذ «اداره خدمات استراتژيك» - يعنى سلف سازمان «سيا»ى كنونى - بارها به ايران رفته و با سران ارتش و افراطى ترين محافل ارتجاعى كشور تماس هاي نزديك برقرار کرده بوده است.

در ژوئن سال ۱۹۵۳ كرميت روزولت، بدنوشته رس و وايز و اونو در رأس گروه بزرگى از كارشناسان شعبه خاور نزديك «سيا» با دسته چك ضخيمى كه حق استفاده بدون كنترل از آن را داشت، وارد ايران شد. ويكتور مارچتى و جون ماركس نيز كه در سال ۱۹۷۴ كتاب معروف «سيا و كيش جاسوس پرستى» را انتشار داده اند، اين نظر را تأييد مى كنند.

روز اول اوت مهمان جديدى وارد تهران شد كه همان ژنرال شوارتسكېف بود. از نظر رسمى او فقط در سر راه به كراچى، عبوراً از تهران ديدن مى كرد و مى بايست به عنوان وابسته نظامى آمريكا در كراچى مشغول خدمت شود. شوارتسكېف در كاخ سفيد كارشناس مهمى در زمينه ايران به شمار مى رفت، زيرا از سال ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ عملاً رياست شهربانى و ژاندارمرى ايران را به عهده داشت. ضمناً به طورى كه مؤلف كتاب «رژيم سياسى و كنسرسیوم نفت در ايران» يادآور مى شود، شوارتسكېف به ايجاد يك شبكه بزرگ جاسوسى در ايران توجه فراوان داشت. شوارتسكېف پس از ورود به ايران در سال ۱۹۵۳ نخستين ديدار را، همان گونه كه انتظار آن هم مى رفت، با سرلشكر زاهدی هم رزم سابق خویش انجام داد و او را از رهنمود مستقيم آلن دالس در مورد اقدام بى درنگ به اجراى نقشه كودتای نظامی،

آگاه ساخت و درعین حال طرح تمام شبکه جاسوسی و تماس‌هایی که کریمیت روزولت مقدماتاً آن را تدارک دیده بود، در اختیار زاهدی گذاشت. بدین‌سان میان فعالیت‌های چندشاخه از دستگاه جاسوسی آمریکا و ارتجاع ارتشی ایران که هدف واحد کودتای نظامی را تعقیب می‌کردند، هماهنگی برقرار شد. شوارتسکیف علاوه بر رهنمودهای آلن دالس فهرست عمال کریمیت روزولت را نیز در اختیار زاهدی و دستیارانش قرار داد. کارشناسان معتبر ایرانی و نیز دو مؤلف فرانسوی به‌نام پیرنور و ژاک برژییه نگارندگان کتاب «یک جنگ حقیقی پنهانی» و اندریو تولی آمریکایی مؤلف کتاب «تاریخ درونی سیا» در این نکته متفق‌القولند که شوارتسکیف مبلغ هنگفتی پول - بیش از ۱۵ میلیون دلار - برای مصارف کودتا به زاهدی و دیگر توطئه‌گران پرداخت کرد. روز ۱۵ اوت شوارتسکیف به پاکستان پرواز کرد، ولی نه برای کار در سفارت آمریکا در کراچی، بلکه برای مذاکرات طولانی با علیرضا برادرشاه که به‌بهانه شکارپلنگ به پاکستان رفته بود. ضمن مقاله منتشرشده در روزنامه فرانسوی «تربیون دوناسیون»، مورخ ۱۱ سپتامبر سال ۱۹۵۳، آمده است که در جریان مذاکرات شوارتسکیف با علیرضا در پاکستان نقشه تدارک شورش قبایل مرزنشین بلوچستان مورد توافق قطعی قرار گرفت! قرار بود که با اجرای این نقشه وضع دولت مصدق بیش از پیش وخیم شود.

در همان روز ۳۵ ژوئیه که علیرضا «برای شکار به پاکستان» رفت، خواهر ارشدش اشرف نیز به سویس پرواز کرد تا مذاکرات مهمی را با آمریکایی‌ها انجام دهد. در این گیرودار مصدق برای انجام همه‌پرسی در مورد انحلال مجلس به تدارک جدی مشغول بود. این همه‌پرسی روز ۳ اوت در تهران و روز ۱۵

اوت در شهرستان‌ها انجام گرفت و در آن بیش از دو میلیون نفر بزرگه انحلال مجلس هفدهم و فقط ۱۲۰۰ نفر علیه انحلال رأی دادند. رئیس سیا آلن دالس بی‌آن‌که در انتظار نتایج نهائی همه‌پرسی بماند، به سوئیس پرواز کرد. هندرسن سفیر آمریکا در تهران نیز به‌همان‌جا احضار شد. در سوئیس راجع به تاریخ کودتا توافق صورت گرفت. اندریوتولی در کتاب خود «تاریخ درونی سیا» صریحاً می‌نویسد که «تصمیم قطعی دربارهٔ زمان کودتا توسط آلن دالس و لوی هندرسن و اشرف پهلوی اتخاذ گردید». دوتن از دوستان نزدیک آلن دالس به‌نام‌های ریچارد و گلدیس هارکس - نگارندگان سه‌مقاله در مجله «ساتردی ایونینگ پست» که در نوامبر سال ۱۹۵۴ تحت عنوان مشترک «فعالیت مخفی سیا» انتشار یافت، نیز این مطلب را تأیید می‌کنند.

تصمیم‌های اتخاذ شده در سوئیس از طریق خطوط ارتباطی «سیا» برای اطلاع سرلشکر زاهدی که از ۲۰ ژوئیه سال ۱۹۵۳ مخفیانه در منزل یکی از آمریکایی‌ها زندگی می‌کرد، به‌تهران خبر داده می‌شد. طبق خبری که روزنامه فرانسوی «لوموند» به‌تاریخ ۲۰ سپتامبر سال ۱۹۵۳ منتشر ساخت، زاهدی از طریق پسرش اردشیر زاهدی - که آن زمان در میسیون آمریکایی اصل چهارم برنامه ترومن کار می‌کرد و بعدها به‌مقامات بالای دیپلماتیک و از جمله به‌سفارت ایران در واشنگتن رسید و در ۱۷ ژانویه سال ۱۹۷۹ سرانجام مجبور به‌استعفا شد، - با توطئه‌گران و کارکنان سفارت آمریکا در تهران در ارتباط بود. توطئه‌گران در ۱۲ اوت تیپ دوم یکی از لشکرهای ارتش ایران را به‌عنوان نیروی ضربتی برای کودتای نظامی آماده کردند. شب ۱۲ اوت ۱۹۵۳ مصدق ضمن نطق خود از رادیو تهران با استناد به‌نتایج همه‌پرسی، تصمیم خود را برای انحلال مجلس

اعلام کرد. شب میان ۱۲ و ۱۳ اوت، شاه که آن زمان در شهر رامسر کنار دریای خزر استراحت می کرد، مخفیانه دو فرمان امضاء کرد: یکی دربارهٔ برکناری دکتر محمد مصدق از مقام نخست وزیری و دیگری دربارهٔ انتصاب سرلشکر زاهدی به این مقام. سرهنگ نصیری فرماندهٔ گارد شاه و رئیس آیندهٔ ساواک، این فرمان ها را به تهران برد. کریمت روزولت و فضل اله زاهدی که در پنهانگاه به سر می بردند، فرمان دادند که نقشه کودتای نظامی به موقع اجرا گذارده شود.

۹. امپریالیسم آمریکا و سرنگونی دولت جبهه ملی
(کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

محققین تاریخ ایران و کارشناسان حقوقی و قضائی و قانون اساسی کشور در این نکته متفق القولند که آنچه در شب ۲۳ مرداد ۱۳۳۲ در شهر رامسر روی داد یعنی امضای مخفیانه دو فرمان در باره برکناری دکتر مصدق از مقام نخست وزیری و انتصاب فضل‌اله زاهدی به جای او، در تاریخ ایران بی سابقه بوده است. ونسان مونتسی تاریخ‌نویس مشهور فرانسه در کتاب «ایران»، شمس‌الدین امیرعلائی در کتاب «نفث و استقلال ایران»، هوبرت پیکته مورخ فرانسوی در کتاب «شرق از خلال شیشه پنجره اتومبیل»، الول ساتون در کتاب «نفث ایران» و بسیاری از مؤلفان دیگر، این مطلب را خاطر نشان کرده‌اند. در همه این نوشته‌ها ذکر شده است که فرمان‌هایی که پنهان از مصدق نخست وزیر قانونی به امضاء رسید، نقض فاحش قانون اساسی سال ۱۹۰۶ (مطابق ۲۴ ذی‌قعدة سال ۱۳۲۴ هجری قمری) و متمم این قانون بود که در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، به تصویب رسید. نص قانون اساسی ایران و شرح و تفسیر آن در چاپ دوم کتاب معتبر «دائرة المعارف اسلام» و نیز در چاپی که سال ۱۹۶۶ (۱۳۴۵) تحت عنوان «دستور» انتشار یافت، آشکارا دلالت بر این معنی دارد.

مؤلفان یاد شده در آثار خود از این که سرلشکرزاهدی یعنی شخصی که در سال‌های دومین جنگ جهانی با دستگاه جاسوسی فاشیستی، روابط مخفی داشته، به نخست‌وزیری ایران

منصوب شده است، سخت ابراز برآشفتگی می کنند.

بامداد روز ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ سرهنگ نصیری سرلشکر زاهدی را که در مخفی گاه بود و نیز ژنرال مک کلور - رئیس گروه مستشاران نظامی آمریکا در ایران را با متن فرمان های شاه آشنا ساخت. توطئه گران به دستور ژنرال مک کلور و کرمیت روزولت مأمور مخصوص سازمان جاسوسی «سیا» واحدهای خود را در تهران جمع کردند تا در ساعت یک بعد از نیمه شب ۲۴ مرداد به محض اینکه نور سفید موشک را مشاهده کردند، مصدق و مؤثرترین اعضای کابینه او را به همراه سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش دستگیر کنند.

ولی در پرتو هشیاری میهن پرستان ایران، محافل دمکراتیک تهران از برخی از جزئیات این توطئه آگاه شدند و آن گاه گروه های بزرگی از مردم خشمگین تهران باشعارهای ضد شاه به خیابان ها ریختند. در میان افراد پادگان های پایتخت نیز قطب بندی نیروها آغاز شد. در چنین شرایطی توطئه گران به توصیه ژنرال مک کلور و کرمیت روزولت که هنوز در اختفا به سر می برد، کودتا را یک روز به تعویق انداختند. نیمه شب ۲۴ مرداد افراد گارد شاه چندتن از وزیران را بازداشت کردند. سرهنگ نصیری به خانه نخست وزیر رفت و فرمان شاه درباره برکناری او را به وی تسلیم داشت. ولی آن شب توطئه شکست خورد. بخشی از واحدهای شورشیان خلع سلاح شدند و سرهنگ نصیری به دستور مصدق و سرتیپ ریاحی بازداشت گردید.

در این میان فضل اله زاهدی همچنان در پنهانگاه بود. شاه و ملکه ثریا بلافاصله پس از دریافت خبر شکست کودتا با هواپیما از رامسر به بغداد گریختند. مؤلف کتاب «ایران و پهلوی» می نویسد تصمیم شاه درباره فرار به بغداد به توصیه مصرانه

زاهدی که خود به دستور کرمیت روزولت عمل می کرد، اتخاذ شد. هوبرت پیکته می نویسد شاه پس از دریافت این خبر که پادگان بندرپهلوی «اتزلی امروز» برای دستگیری خانواده شاه به سوی رامسر حرکت کرده است، پرواز خود را به بغداد تسریع کرد.

شاه و ثریا پس از دو روز اقامت در بغداد با یک هواپیمای مسافری به طور ناشناس بهرم پرواز کردند. مؤلفان آمریکایی، رس و وایز در کتاب «دولت نامرئی» که به شرح اعمال «سیا» اختصاص دارد، می نویسند وقتی شاه بهرم رسید آلن دالس برای مذاکره با او با هواپیما از سویس بهرم شتافت.

در این هنگام در کاخ سفید، وزارت دفاع، وزارت خارجه آمریکا و سازمان «سیا»ی آن کشور بحث های تب آلودی پیرامون وضع ایران انجام می گرفت. ریچارد کوتن یکی از تاریخ نویسان مشهور آمریکا در کتاب خود تحت عنوان «ناسیونالیسم در ایران» نوشت که شکست توطئه ۲۵ مرداد ۱۳۳۲، در واشنگتن یک شکست بسیار جدی برای سیاست شرقی آمریکا تلقی شد و بدین جهت تصمیم گرفتند برای سرنگونی مصدق، بی درنگ به تلاش مجدد برخیزند.

نظریات پروفیسور ریچارد کوتن شایان توجه خاص است: در نوامبر سال ۱۹۷۸ او به دستور پرزیدنت کارتر با گروهی از همکاران ایران شناس خود در دانشگاه های آمریکا، به ایران آمد تا با وضع کشور آشنا شود. پروفیسور کوتن ضمن نتیجه گیری های خود، خاطر نشان می کند که سیاست دوران بیست و پنج سال اخیر آمریکا در ایران که پایه آن برپشتیبانی از یک رژیم سلطنتی فاسد قرار داشت، سراپا خطا بوده است.

نگارندگان کتاب «دولت نامرئی» شرح مبسوطی بیان

داشته‌اند درباره این که کارکنان سفارت آمریکا و رؤسای سازمان جاسوسی آمریکا در ایران طی روزهای ۱۷ و ۱۸ اوت (۲۶ و ۲۷ مرداد) با چه تب و تاب کار می‌کردند. در این روزها به دستور گرمیت روزولت «کمیته اجرائی» خاصی به ریاست سرلشکر زاهدی در تهران تشکیل شده بود. طبق گواهی تاتسودز واونو مؤلف کتاب «جاسوسانی که از آمریکا آمده‌اند»، این «کمیته اجرائی» در روزهای ۱۷ و ۱۸ اوت میلیون‌ها دلار از پولی را که ژنرال شوارتسکیف در اواخر ژوئیه ۱۹۵۳ با خود به تهران آورده بود، میان تیمسارها و سیاستمداران مرتجع ایران تقسیم کرد. ولی باید گفت که در این روزها فقط عمال عیان و نهان «سیا» نبودند که در ایران فعالیت می‌کردند. روز ۱۷ اوت یعنی یک روز پس از شکست توطئه اول و فرارشتاب زده شاه به‌خارج لوی هندرسن سفیر آمریکا که برای شرکت در مذاکرات سری آلن‌دالس و اشرف پهلوی به سوئیس رفته بود، به سرعت به تهران بازگشت. مراجعت هندرسن به تهران که دو روز پیش از کودتا انجام گرفت، بی‌پایه بودن دعوی برخی از مبلغین آمریکایی را درباره این که «سیا» کودتا را به‌ابتکار خود و بدون توافق با وزارت خارجه و کاخ سفید آمریکا انجام داد، ثابت می‌کند.

روز ۱۸ اوت هندرسن از مصدق دیدن کرد و به‌طوری که روزنامه «واشنگتن پست» در شماره مورخ ۲۲ اوت ۱۹۵۳ خود نوشت، با وقاحت تمام به او گفت که دولت آمریکا با تمام قوا از ادامه زمامداری او جلوگیری خواهد کرد. سفیر آمریکا در اظهارات خود که در عرف سیاسی بی‌سابقه بود، به‌نخست‌وزیر ایران اکیداً توصیه می‌کرد که بی‌درنگ استعفا بدهد. این یک اعلام آماده‌باش به توطئه‌گران بود. بامداد روز

شوم ۲۸ مرداد فرا رسید. همه مؤلفان یاد شده و از جمله رس و وایز در کتاب «دولت نامرئی» و نیز ویکتور مارچتی و جون مارکس در کتاب «سیا و کیش جاسوس پرستی» می‌نویسند که کرمیت روزولت کارشناس اصلی «سیا» در منطقه خاور نزدیک که بعدها به‌پاداش «هنرنامه‌ی» های خود عنوان «مستر ایران» و پست پردرآمد نایب‌رئیس «گالف اویل» - یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های نفتی آمریکا - را دریافت کرد، شخصاً رهبری عملیات توطئه‌گران را به‌عهده داشت. به‌دستور زاهدی چندواحد ارتش به‌فرماندهی جمعی از تیمسارهای جنایتگر وارد تهران شدند. عمال «سیا» که علاوه بر ۱۵ میلیون دلار تقسیم شده توسط شوارتسکیف، ۹ میلیون دیگر هم مایه گذاشته بودند، دسته‌های جنایتکاران حرفه‌ای و اوباش و ارادل را به‌خیابان‌ها فرستادند.

در همان حال به‌دستور کرمیت‌روزولت اعضای سازمان‌های فاشیستی «آریا» و «سومکا» نیز به‌خیابان‌ها ریختند. دسته‌های آدم‌کشان و فاشیست‌ها و ارادل و اوباش طبق نقشه از پیش تنظیم شده محل کار روزنامه‌های مترقی را درهم کوبیدند و مغازه‌ها را غارت کردند. همه این اعمال با شعارهای سلطنت‌طلبانه انجام می‌گرفت. در این هنگام نیروهای زیرفرمان تیمسارهای سلطنت‌طلب در اجرای نقشه‌هایی که کرمیت‌روزولت و ژنرال شوارتسکیف و زاهدی تنظیم کرده بودند، پست و تلگراف و رادیوی تهران را اشغال کردند و بی‌درنگ به‌پخش پیام شاه و نطق ژنرال زاهدی که خود را رسماً نخست‌وزیر اعلام کرده بود، پرداختند.

پس از یک نبرد خونین ۹ ساعته واحدهای ارتش زیر فرمان تیمسارهای توطئه‌گر هجوم‌کنان خانه مصدق را درهم

کوفتند و نخست‌وزیر ایران را بازداشت کردند. در جریان کودتای نظامی ۲۸ مرداد بیش از ۳۰۰ نفر در تهران کشته و نزدیک به هزار نفر زخمی شدند. از جمله در جریان نبرد برای دفاع از خانه مصدق بیش از ۱۰۰ تن کشته و نزدیک به ۴۰۰ تن زخمی شدند. در طول عملیات جنگی، به‌ویژه هنگام هجوم بدخانه نخست‌وزیر که از نظر قانونی همچنان رئیس دولت مصوب مجلس بود، نیروهای توطئه‌گران به‌دستور سرلشکر زاهدی عمل می‌کردند و شخص اخیر نیز به‌وسیله دستگاه بی‌سیم پیوسته نه فقط با کریمت روزولت، بلکه همچنین با ژنرال مک‌کلور رئیس گروه مستشاران نظامی آمریکا و ژنرال وارن رئیس اداره اصل چهارم برنامه ترومن و سرهنگ مک‌لاند رهبر گروه مستشاران نظامی آمریکا در ژاندارمری ایران، در رابطه بود. در طول روز ۱۹ اوت (۲۸ مرداد) همه وزیران دولت مصدق و همه اعضای فعال جبهه ملی بازداشت شدند. قدرت به دست سرلشکر زاهدی افتاد. طبق خبر مجله آمریکایی «نیوزویک» مورخ ۳۱ اوت ۱۹۵۳، شاه که در هتل «اکسلسیور» رم به‌سر می‌برد، روز ۲۵ اوت به‌دیدار آلن‌دالس رئیس «سیا» رفت و شخص اخیر پیروزی را به‌شاه تبریک گفت و درباره نقشه‌های آینده کار دولت ایران با او قرار و مدار گذاشت. شاه روز ۲۲ اوت ۱۹۵۳ به‌تهران بازگشت. روز ۲۶ اوت پیام رسمی تبریک آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا به‌او تسلیم شد. روز ۳۱ اوت هندرسن به‌زاهدی اطلاع داد که دولت آمریکا ۴۵ میلیون دلار به‌عنوان کمک بلاعوض در اختیار دولت جدید ایران گذارده است.

در محافل حاکمه آمریکا وجد و شعف حکم‌فرما بود. مجله «یونایتد نیوزاند ورلدریپورت» که به‌وزارت دفاع آمریکا

نزدیک است، روز ۲۸ اوت ۱۹۵۴ طی مقاله‌ای تحت عنوان «کمک آمریکا موجه از کار درآمد»، نوشت:

«ارتش و شهربانی ایران که بدست آمریکایی‌ها تعلیم دیده‌اند، با کامیون‌های آمریکایی وارد تهران شدند... نظامیان ایرانی به کمک تانک‌های «شرمن» آمریکایی و اسلحه ساخت آمریکا نخست‌وزیر مصدق را سرنگون کردند و حکومت را بدست خود گرفتند».

ژنرال استوارت نماینده برجسته وزارت دفاع آمریکا در سال ۱۹۵۴ در جلسه کمیسیون خارجه مجلس نمایندگان کنگره آمریکا با لحنی وقیحانه‌تر گفت: «سلاح‌هایی که سربازان ایرانی برای سرنگون ساختن مصدق بدست گرفته بودند، کامیون‌هایی که سوار بودند، تانک‌هایی که به کمک آن‌ها به‌خانه مصدق یورش بردند، وسایل ارتباطی که برای کنترل در اختیار داشتند، همه توسط آمریکایی‌ها و به‌موجب برنامه کمک نظامی به آن‌ها واگذار شده بود. بدون انجام چنین برنامه‌ای، به‌احتمال قوی الان يك دولت مخالف آمریکا در ایران زمام حکومت را بدست می‌داشت».

از کودتای ۱۹ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد ۱۳۳۲) که بدست ایالات متحده و ارتجاع داخلی در ایران تدارک دیده شد تا سقوط رژیم آفریده این کودتا يك ربع قرن به‌طول انجامید. این سال‌ها برای مردم قهرمان ایران، برای کشوری با فرهنگ باستانی درخشان، دوران دشوار و تیره و تاری بود. بلافاصله پس از کودتا، زاهدی که در عین حال هم نخست‌وزیر و هم وزیر جنگ و وزیر کشور و وزیر خارجه شده بود، ثروت نفت ایران را به کنسرسیوم بین‌المللی که آمریکایی‌ها در آن نقش مسلط داشتند، تسلیم کرد و با این عمل بازگشت هزینه‌هایی

که آمریکا در آستان کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پرداخته بود، آغاز شد. در دوران فعالیت دولت زاهدی مذاکرات برای کشاندن ایران به بلوک بغداد - سنتو، به طور کلی پایان یافته بود. پس از آن که زاهدی در آوریل سال ۱۹۵۵ در نتیجه افشای روابط خود با جاسوسان بیگانه مجبور به استعفا شد، حسین علاء جانشین او در مقام نخست وزیر، کار او را به فرجام رسانید در اکتبر ۱۹۵۵ ایران را وارد پیمان بغداد کرد. زاهدی و خلف او علاء که به کمک سازمان جاسوسی «سیا» واسلحه و دلار آمریکا به حکومت رسیدند، موجبات اسارت بیش از پیش کشور را در چنگ امپریالیسم آمریکا و تبدیل ایران به بزرگترین پایگاه آمریکا در شرق، فراهم ساختند. برخی از نمایندگان محافل اجتماعی آمریکا فقط حالا متوجه شده اند که سیاستی که آمریکا یک ربع قرن پیش در قبال ایران در پیش گرفت، سراپا معیوب بوده است. روزنامه «نیویورک تایمز» روز اول ژانویه سال ۱۹۷۹ ضمن یادآوری گوشه ای از تاریخ نفوذ و توسعه طلبی آمریکا در ایران و اشاره به وقایع سال ۱۳۳۲ نوشت:

«در واقع این خود ما بودیم که رژیم ایران را آفریدیم: دولت قانونی را با کودتای تدارک شده توسط «سیا» سرنگون کردیم و رژیم جدید را جایگزین آن ساختیم و سپس ساواک - پلیس مخفی - آن را تشکیل دادیم و در اتخاذ مشی اقتصادی و سیاسی به این رژیم کمک کردیم.»

پلیس مخفی ساواک در سیستم رژیمی که طبق نقشه های واشنگتن ایجاد شده بود، جای خاصی داشت. پس از سقوط رژیم شاه معلوم شد که ۶۵ هزار نفر در ساواک کار می کرده اند. چه تعدادی از مبارزان ایرانی قربانی این دستگاه جهنمی شدند؟ روزنامه های تهران می نویسند در دوران سلطنت محمد

رضا پهلوی بیش از ۳۸۵ هزار نفر در سیاه‌چال‌های ساواک در شکنجه‌گاه‌ها و «تونل مرگ» آن واقع در خارج تهران به قتل رسیدند. ضمناً روزنامه‌ها یادآور می‌شوند که این رقم به‌هیچ‌وجه کامل نیست و شمار شهیدان از این هم بیشتر است. روزنامه «اینترنیشنل هرالد‌تریبون» اعترافات و اقراریر زیادی را درباره چگونگی نقش «سیا» و اسرائیلی‌ها در ساواک شاه، نقل کرده که یکی از جالب‌ترین آن‌ها اعتراف جس لیف کارمند سابق سیا و کارشناس مسائل ایران است. او می‌گوید ساواک مستقیماً به‌دست آمریکایی‌ها ایجاد شد. یکی از کارکنان بلندپایه «سیا» شیوه‌های مدرن شکنجه زندانیان را به‌ساواکی‌ها تعلیم می‌داد. سمینارهای خاصی تشکیل می‌شد که به‌بررسی و تعلیم تکنیک شکنجه اختصاص داشت. لیف می‌گوید که آمریکایی‌ها ساواک را با «تجربه» نازی‌های هیتلری که قربانیان خود را در سال‌های دومین جنگ جهانی به‌شیوه‌های وحشیانه شکنجه می‌دادند، آشنا کردند.

در نخستین روزهای انقلاب، هنگامی که رزمندگان میهن‌پرست انقلابی، به‌مرکز ساواک در سلطنت‌آباد یورش بردند و آن را تصرف کردند، در زیرزمین آن شهر دیگری در برابر خود دیدند که تجهیزات فنی آن مافوق هرگونه تصور آنان بود. همه کارها در این‌جا به‌کمک کامپیوتر انجام می‌گرفت. تقریباً برای هر فرد ایرانی در این‌جا یک پرونده ترتیب داده شده بود که در آن حتی جزئیاتی چون سلیقه‌های او، راهی که هر روز از آن پیاده یا سواره سر کار می‌رود، نوع سیگاری که می‌کشد، تفریحات خود را با چه کسانی و چه گونه می‌گذرانند و غیره، ثبت بود. کامپیوتر می‌توانست هر اطلاعاتی را بی‌درنگ عرضه کند. تمام آلات و ادوات از آمریکا وارد شده بود. در ایران

عملا هیچ اتاقی از ادارات و هتل‌ها و هیچ کلاس درس دانشجویی نبود که ساواک (و به‌همراه آن «سیا») چشم یا گوش نداشته باشد.

«سیا» در تأسیس ساواک - این دستگاه عظیم تضییق و ترور - رهبری مستقیم داشت. از همان لحظه تشکیل ساواک در سال ۱۹۵۷، عمال آن توسط کارکنان «سیا» آموزش می‌دیدند و مجهز می‌شدند و رهنمود می‌گرفتند. در اواخر سال ۱۹۷۸ سخنگوی وزارت خارجه آمریکا تأیید کرد که ۱۷۵ تن از کارکنان ساواک در پایگاه مخصوص «سیا» در ماکلین - مرکز ویرجینیا - دوره تعلیماتی می‌گذرانند. البته باید گفت که سال ۱۹۷۸ از این لحاظ «کم‌بار» بود، زیرا سال‌های پیش از آن، در هر دوره پنج‌ساله «پالایشگاه ویرجینیا»ی «سیا» به‌طور متوسط ۴۰۰ تن از عمال ساواک تعلیم می‌دیدند.

اسناد سری که چندی پیش در بنای نمایندگی سابق اسرائیل در تهران کشف شد، نشان داد که نه تنها دستگاه جاسوسی آمریکا، بلکه دستگاه‌های جاسوسی اسرائیل و چین نیز با ساواک همکاری طولانی داشته‌اند. به‌موجب این اسناد دستگاه‌های جاسوسی چین و اسرائیل فعالیت خود را در زمینه گردآوری اطلاعات پیوسته با یکدیگر هماهنگ می‌ساختند و این اطلاعات را منظمآ با هم مبادله می‌کردند. مثلاً چینی‌ها با استفاده از عمال خود در میان گروهک‌های مائوئیست، اطلاعات لازم را در باره فعالیت سازمان‌های مخالف رژیم شاه و ارتباط‌های آنان با سازمان‌های فلسطینی در اختیار «همکاران» اسرائیلی خویش قرار می‌دادند. سرویس‌های جاسوسی یکن در ایران به کار گروه‌های سرسپرده چین توجه خاص معطوف می‌داشتند. هفته‌نامه لبنانی «الکفاح العربی» نوشته بود که در روزهایی که دولت بختیار

سر کار بود، اعضای این گروهک‌ها به اتفاق دستگاه جاسوسی اسرائیل به هر دسیسه و تحریکی دست می‌زدند تا در جبهه هواداران آیت‌اله خمینی تفرقه ایجاد کنند. نقشه‌های این عملیات در ساواک تنظیم می‌شد.

دستگاه جاسوسی اسرائیل برای اطلاعات چینی‌ها دربارهٔ چگونگی همکاری پیروان آیت‌اله خمینی با سازمان آزادی‌بخش فلسطین اهمیت بسیار قائل بود. بعدها به‌عمل چینی دستور داده شد امکانات استفاده از گروهک‌های مائوئیستی لبنان، فرانسه و ایران را برای تخریب همکاری میان هواداران خمینی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین، بررسی کنند. به آن‌ها گفته شده بود که در این زمینه از کلیه وسایل و حتی ترور رهبران اپوزیسیون و سازمان آزادی‌بخش فلسطین استفاده کنند. ولی تلاش‌های عمال چینی و امپریالیسم و ارتجاع برای جلوگیری از روند گسترش انقلاب همگانی ایران، چنان که می‌دانیم به شکست رسوا انجامید.

۱۰. اقتصاد ایران زیر یوغ انحصارهای آمریکا

تحلیل تاریخ تبدیل ایران به بزرگ‌ترین پایگاه امپریالیسم آمریکا در آسیا و در منطقه اقیانوس هند، چنانچه نقش شوم انحصارهای آمریکایی در چپاول ثروت‌های ملی ایران و به‌ویژه ثروت نفت آن، ولو به‌طور اجمال هم شده مورد بررسی قرار نگیرد، البته يك تحلیل کامل نخواهد بود.

گفتیم که تصمیم دولت مصدق درباره ملی کردن صنعت نفت ایران نه تنها لندن - قرارگاه شرکت نفت انگلیس و ایران، - بلکه واشنگتن را نیز خشمگین ساخت.

یادآور می‌شویم که مدت‌ها پیش از کودتای ۱۳۳۲، میان دولت‌ها و بزرگ‌ترین انحصارهای نفتی غرب، در لندن و واشنگتن مذاکرات داغ و پرتشنجی درباره چگونگی تقسیم «گنج ایران» انجام می‌گرفت. ایالات متحده آمریکا در صورت موفقیت خود در برانداختن دولت مصدق و الغای قانون ملی کردن صنعت نفت ایران، بزرگ‌ترین سهم را از این خوان‌یغما طلب می‌کرد. در اوایل سال ۱۹۵۳ - شش‌ماه پیش از آن که کریمت روزولت و شوارتسکیف گروه چاقو‌کشان و گارد شاه را برای انجام کودتا به خیابان‌های تهران بفرستند، درباره جانشین شرکت نفت انگلیس و ایران یعنی کنسرسیوم بین‌المللی نفت توافق حاصل شده بود. در این کنسرسیوم سهم‌ها به ترتیب زیر تقسیم می‌شد: شرکت نفت انگلیس و ایران که حالا «بریتیش پترولیوم» نامیده می‌شد، ۴۵ درصد را برای خود حفظ می‌کرد،

شرکت نفت انگلیس و هلند به نام «رویال داچ - شل» ۱۴ درصد را می برد، به شرکت نفت فرانسوی «فرانسزدوپترول» ۶ درصد و به شرکت های کلان آمریکایی یعنی به «استاندارد اویل اف نیوجرسی»، «استاندارد اویل اف کالیفرنیا»، «تکراس اویل کمپانی»، «سوکوفی واکوم اویل کمپانی» و «گالف اویل کورپوریشن» ۴۵ درصد تعلق می گرفت. با توجه به این که در اواسط سال های ۱۹۵۵ - ۱۹۶۵ سرمایه آمریکایی بخش بزرگی از سهام شرکت انگلیسی «رویال داچ - شل» و «فرانسزدو پترول» را بی سروصدا به چنگ آورد، باید گفت که انحصارهای آمریکایی در نتیجه کودتای سال ۱۳۳۲ توانستند کنترل خود را به کمک کنسرسیوم بین المللی نفت بر صنعت نفت ایران برقرار کنند.

روز ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۴ علی امینی وزیر دارایی دولت سپهد زاهدی متن کامل قرارداد با کنسرسیوم بین المللی نفت را امضا کرد. این قرارداد در اکتبر همان سال زیر فشار ارتجاع به تصویب مجلس شورا و سنا رسید.

قانون ملی کردن صنعت نفت مصوب سال ۱۳۲۹ رسماً اعتبار خود را حفظ می کرد. شرکت ملی نفت ایران هم که به موجب این قانون تأسیس شده بود، به موجودیت ظاهری خود ادامه می داد. ولی در واقعیت امر قرارداد منعقد شده میان رژیم تازه ایران و کنسرسیوم بین المللی نفت چیزی نبود جز ریشخند قانون ملی کردن صنعت نفت و اهانت گستاخانه و بی شرمانه به مردم ایران. بلافاصله پس از امضای موافقتنامه مقدماتی با مقامات ایرانی، هوارد پیچ رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم بین المللی نفت که به عنوان رئیس کمپانی «استاندارد اویل اف نیوجرسی»، یکی از بزرگترین شرکت های نفتی آمریکایی، با علی امینی

مذاکره کرده بود، ضمن مصاحبه با مجله «جرنل اف کومرس» (۷ اوت ۱۹۵۴)، ارگان متنفذ محافل صنعتی و بازرگانی آمریکا گفت:

«قرارداد امضا شده حقوق و اختیاراتی را برای اعضای کنسرسیوم تأمین می‌کند که اگر امتیاز نفت را به دست می‌آوردند، چیزی بیش از آن عایدشان نمی‌شد. ما قراردادی داریم که کلیه حقوق و اختیارات لازم برای بهره‌برداری استثنایی از منابع نفت و اداره کامل آن را طی یک دوران طولانی برای ما، تأمین می‌کند.»

دو شرکت کذایی تولیدی که طبق شرایط این قرارداد تأسیس شده بودند، برای اکتشاف و استخراج و تصفیه نفت در بخش عظیمی از خاک ایران از حق انحصاری برخوردار بودند. منطقه عمل این دو شرکت حتی از منطقه عمل شرکت نفت انگلیس و ایران نیز وسیع‌تر بود، زیرا ۸ جزیره از جزایر خلیج فارس و از جمله جزایر بزرگی چون خارك و قشم و هرمز و تمام باریکه ساحلی خلیج فارس به عرض سه‌میل از فلات قاره را هم علاوه بر آن دربرمی‌گرفت (منظور از فلات قاره، آن بخش از مناطق زیر دریایی مجاور کرانه‌های خلیج فارس است که قابل بهره‌برداری است و به ایران تعلق دارد). دولت ایران از خواست اولیه خود یعنی از حداقل کنترل عملیات تولیدی این شرکت‌ها در خاک خود نیز صرف‌نظر می‌کرد. واگذاری حق فروش تمام نفت ایران در خارجه به این شرکت‌های تولیدی ضربت بزرگی به اقتصاد ایران وارد می‌آورد. هردوی این شرکت‌های تولیدی یعنی «ایرانین اویل اکسپلوریشن اند ایستراکشن کمپانی» و «ایرانین اویل ری‌فاینینگ کمپانی» در ایران به ثبت رسیده بودند، ولی مدیریت آن‌ها در دست هلند

بود و فعالیت آن‌ها را کمپانی مخصوص «ایرانین اویل پارتیسیپنس» که در لندن قرار داشت، هماهنگ می‌کرد.

مدت اعتبار قرارداد کنسرسیوم بین‌المللی نفت با دولت ایران تا سال ۱۹۷۵ بود و به کنسرسیوم حق داده می‌شد که آن را تا سال ۱۹۹۴ تمدید کند. کنسرسیوم بین‌المللی نفت در سه سال اول عملکرد قرارداد به دولت ایران حق می‌داد که جمعاً فقط ۶۸ میلیون تن نفت استخراج و صادر کند و ضمناً فقط بخش ناچیزی از آن را می‌توانست در خود ایران تصفیه کند. مؤلفان آمریکایی که به مسئله نفت پرداخته‌اند، عوام‌فریبانه نوشته‌اند که شرکت ملی نفت ایران که در سال ۱۳۲۹ تأسیس شد، طبق قرارداد جدید حق فعالیت مستقل خود را حفظ کرده است، ولی در واقعیت امر کنسرسیوم بین‌المللی نفت شرایطی تحمیل کرده بود که سهم استخراج نفت توسط شرکت ملی نفت ایران فقط نیم درصد میزان استخراج نفت توسط کنسرسیوم بود. در عوض تمام هزینه مسافربری، راه‌داری، خانه‌سازی، بهداشت و خدمات اجتماعی در سراسر منطقه عمل شرکت‌های تولیدی کنسرسیوم بین‌المللی نفت به عهده شرکت ملی نفت ایران بود.

پروفسور الول ساتن ایران‌شناس مشهور انگلیسی ضمن تحلیل چگونگی شرایط این قرارداد بی‌سابقه، در کتاب «نفت ایران» به درستی نوشت که قرارداد اسارت‌بار منعقد شده میان دولت ایران و کنسرسیوم بین‌المللی نفت بیش از آنچه شرکت نفت انگلیس و ایران در آغاز سال ۱۹۵۱ به ایران پیشنهاد می‌کرد، برای ایران زیانمند بود.

طبق محاسبه‌ای که هاروی اوکنور کارشناس آمریکایی نفت در کتاب خود «امپراتوری نفت» انجام داده است، هر تن

نفت خامی که در ایران استخراج می‌شد، برای سودگران کنسرسیوم بین‌المللی نفت ۱۲/۵۶ دلار سود داشت و حال آن‌که حداکثر قیمت تمام شده هر تن نفت ۱/۵ دلار بود. بدین جهت شگفت‌آور نیست که طبق آمار کارشناسان اوپک در طول سال‌های ۱۹۵۲-۱۹۶۳ نرخ سود «شرکت نفت عراق» ۵۶ درصد و از آن «آرامکو» در عربستان سعودی ۶۱ درصد، ولی نرخ سود کنسرسیوم بین‌المللی نفت در طول سال‌های ۱۹۵۵-۱۹۶۴ ۶۹ درصد بود. تعمق در این ارقام با روشنی بیش از پیش نشان می‌دهد که سازمان «سیا» برای چه مقاصدی کودتای سال ۱۳۳۲ را تدارک دیده بود.

نامه کارگران کارخانه‌های آبادان که در ۹ مه سال ۱۳۵۷ در روزنامه «پست تهران» منتشر شد، تأثیرات هلاکت‌بار فعالیت کنسرسیوم بین‌المللی نفت را در زندگی زحمت‌کشان ایران نشان می‌دهد. در این نامه گفته می‌شد که «کارگران خوزستان از شدت فقر با مرگ دست به‌گریبانند و از فرط استیصال میهن خود را ترک می‌گویند و به کویت می‌گریزند. از هنگامی که کنسرسیوم فعالیت خود را آغاز کرده است، بیش از سی هزار کارگر ایرانی به کویت مهاجرت کرده‌اند. کنسرسیوم حتی با مهندسان ایرانی رفتاری برده‌وار دارد و با چنین رفتاری دیگر وضع کارگران معلوم است. در دوران پس از آغاز فعالیت کنسرسیوم ده‌ها هزار کارگر ایرانی بی‌کار شده‌اند و در گرسنگی و تنگدستی به‌سر می‌برند. علیه کارگران ایرانی پیوسته از «قانون امنیت عمومی» استفاده می‌شود و کنسرسیوم به کمک این قانون بی‌قانونی می‌کند.»

کنسرسیوم بین‌المللی نفت تا اواخر سال‌های دهه ۱۹۶۰-۱۹۷۰ بیش از ۶۰ درصد کل نفت استخراجی ایران را زیر کنترل خود داشت و به دولت ایران کم‌تر از ۵۰ درصد ارزش

آن را می‌پرداخت. ضمناً گردانندگان کنسرسیوم سعی داشتند هرچه پیش‌تر نفت خام از ایران صادر کنند و تصفیه نفت و تولید فرآورده‌های گران‌بها تر آن را در پالایشگاه‌ها و مؤسسات خود در خارج از ایران انجام دهند. این امر طبعاً زیان مالی عظیم برای ایران داشت و از رشد اقتصادی و پیشرفت فنی کشور به شدت جلوگیری می‌کرد.

ولی سودهای عظیمی که انحصارهای نفت خوار آمریکا در نتیجه کودتای ۱۳۳۲ و ایجاد کنسرسیوم بین‌المللی نفت به دست می‌آوردند، تنها به سودهای میلیاردی دلاری آنان از نفت ایران و حمل و نقل و تصفیه و فروش این نفت منحصر نبود. جریان از این قرار بود:

در اواخر سال‌های دهه ۱۹۴۵-۱۹۵۰ رسوایی سیاسی بزرگی در آمریکا به بار آمد: پنج انحصار کلان نفتی آمریکا که بعدها عضو کنسرسیوم بین‌المللی نفت شدند، قانون ضد تراست موسوم به «قانون شرمین» و قرار سال ۱۹۱۱ دادگاه عالی آمریکا را که به موجب این قانون دستور انحلال شرکت «استاندارد اویل» امپراتوری نفتی را کفلر را داده بود، به شدت نقض کردند و فعالیت خود را در جهت حفظ تسلط انحصاری بر بازار آمریکا ادامه دادند و برای حفظ ظاهر به تأسیس شرکت‌هایی چون «استاندارد اویل اف نیوجرسی»، «استاندارد اویل اف کالیفرنیا»، «ساکونی و اکوم اویل کمپانی» و وابسته‌های آنها یعنی شرکت‌های «گالف اویل کورپوریشن» و «تکراس اویل کمپانی» پرداختند. این انحصارها پس از برقراری تماس نزدیک با دو شرکت انگلیسی: یکی شرکت نفت انگلیس و ایران و دیگری شرکت «رویال داچ-شل»، بهای نفت را در آمریکا سخت بالا بردند و عرصه را بر فعالیت شرکت‌های کوچک و متوسط تنگ

کردند. بدین جهت درسامبر سال ۱۹۴۹ دولت آمریکا مجبور شد کمیسیون بازرگانی فدرال ایالات متحده آمریکا را مأمور کند تا درباره فعالیت غیرقانونی کارتل نفتی مرکب از این انحصارهای کلان نفتی آمریکا گزارشی تهیه کند. این گزارش در سال ۱۹۵۱ تهیه شد و در آن از نقض فاحش قوانین ضد تراست، از افزایش بی بند و بار قیمت نفت، از لطمه زدن به فعالیت شرکت های نفتی کوچک و متوسط و نیز از رشوه های کلانی که کارتل نفت به کارمندان بلند پایه دستگاه دولتی و نمایندگان مجلس های محلی در ایالت ها و در واشنگتن داده بود، پرده برداشته شد. دولت ترومن یک سال تمام به نام مصالح «امنیت ملی» از تسلیم این گزارش به سنا خودداری کرد. ولی در سال ۱۹۵۲ برخی از مطالب آن به اطلاع کمیسیون سنا رسید و موضوع بزرگ ترین رسوایی سیاسی پس از جنگ در آمریکا بر سر زبان ها افتاد.

حال بر این منوال بود که «بحران ایران» بروز کرد و دولت ملی مصدق صنعت نفت ایران را ملی اعلام داشت و با این اقدام عملاً بساط شرکت نفت انگلیس و ایران را برچید. آن گاه دین آچسن وزیر خارجه آمریکا به پرزیدنت ترومن پیشنهاد کرد نفت ایران را به تصرف خود درآورد و با تأسیس یک کنسرسیوم بین المللی نفت به شرکت همان انحصارهای نفت خواری که طبق گزارش کمیسیون بازرگانی فدرال می بایست به جرم نقض اصول قانون اساسی و نقض قانون ضد تراست و دادن رشوه های کلان به دادگاه تسلیم شوند، ایران را تحت الحمايه خود سازد. وزارت دارایی و وزارت دادگستری آمریکا علیه این پیشنهاد سخت به مخالفت برخاستند. آن گاه «مجتمع نظامی-صنعتی» که لووت وزیر دفاع و ژنرال اومار بردلی رئیس کمیته مشترک ستادهای ارتش بررأس آن قرار داشتند، وارد معرکه شد. به طوری که

دین آچسن در کتاب خاطرات خود: « حضور در آفرینش » (صفحات ۶۸۲ - ۶۸۳) گواهی می‌دهد، پرزیدنت تزومن با استناد به قانون خرید مواد دارای اهمیت استراتژیک رسماً اجازه داد که انحصارهای نفتی یاد شده گروه را کفلر وارد کنسرسیوم بین‌المللی نفت شوند. در نتیجه این امر انحصارهای نفتی کلان آمریکا نه تنها وارد کنسرسیوم بین‌المللی نفت شدند، بلکه به بهانه «حفظ مصالح دفاعی کشور» از دادن هرگونه توضیحی به کمیسیون سنا در رابطه با گزارش کمیسیون بازرگانی فدرال کشور نیز معاف شدند. بدین سان پرونده جزایی این انحصارهای نفتی که به موجب قانون تراسن در وزارت دادگستری مورد رسیدگی قرار گرفته بود، بسته شد.

بنابراین شرکت‌های نفتی کلان پنج‌گانه آمریکا نه فقط کنترل نفت ایران را بدست گرفتند، بلکه همزمان با آن خود نیز از زیر کنترل مقامات قضایی و مالی آمریکا خارج شدند و در نتیجه توانستند هم رقابت شرکت‌های نفتی کوچک و متوسط را درهم شکنند و قیمت‌های مورد نظر خود واراده خود را بر مصرف‌کنندگان نفت تحمیل کنند و هم مسیر رشد صنایع تولید انرژی را در آمریکا از بیخ و بن تغییر دهند. این شرکت‌ها اولاً با کند ساختن رشد صنایع نفت آمریکا وابستگی آمریکا به واردات نفت را که در دست خودشان بود، بیش از پیش تشدید کردند و ثانیاً با استفاده از اهرم‌های نفوذ اقتصادی و سیاسی جلوی پیشرفت صنایع زغال را گرفتند و با این عمل نزدیک به ۸۵ درصد اقتصاد آمریکا را مصنوعاً به نفت نیازمند کردند. بدین سان شرکت‌های نفتی کلان آمریکا - یا صاحبان کنسرسیوم بین‌المللی نفت که تا همین اواخر ایران را در چنگ خودخفه می‌کردند، در امر گسترش و ژرفسازي بحران انرژی بزرگی



که در سال ۱۹۷۳ حیات اقتصادی و سیاسی ایالات متحده را به لرزه درآورد، نقش شوم بازی کردند.

پس می‌بینیم که اعمال داخلی و خارجی «مجتمع نظامی-صنعتی» آمریکا که انحصارهای نفتی، بخش ناگسستی آن را تشکیل می‌دهند، به طرز خاصی باهم در ارتباط بوده‌اند. محافل حاکمه آمریکا به بهانه «ضرورت استراتژیک» برقراری تسلط بر ایران انحصارهای نفتی کلان را از تعقیب قضایی در کشور آزاد می‌کنند و مواضع آن‌ها را چه در ایالات متحده و چه در خاورمیانه تحکیم می‌بخشند. انحصارهای نفتی آمریکایی گرداننده اصلی کنسرسیوم نیز به نوبه خود کمک می‌کنند تا ایران به پایگاه نظامی استراتژیک آمریکا در آسیا بدل شود و «مجتمع نظامی-صنعتی» ایالات متحده از محل میلیاردها دلار درآمد حاصل از نفت ایران، از محل سفارش‌های تسلیحاتی ایران، از استعمار بی‌رحمانه مردم ایران و از محل میلیاردها دلار سپرده سردمداران رژیم شاه مخلوع در بزرگ‌ترین بانک‌های آمریکا که با امپراتوری نفت را کفلر در رابطه نزدیک هستند، ثروت افزایی کنند.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به دست سازمان «سیا» صورت گرفت، نه تنها نفت یعنی ثروت عمده ایران را زیر کنترل انحصارهای آمریکایی قرارداد، بلکه دروازه‌های ایران را نیز به روی سرمایه خارجی و در درجه اول آمریکایی چارطاق کرد. در نوامبر سال ۱۹۵۵ زیر فشار سفارت آمریکا قانون مخصوصی درباره تشویق سرمایه‌گذاری‌های خصوصی خارجی در ایران به تصویب رسید. به سرمایه‌داران خارجی در صورت ملی شدن مؤسسات آنان تضمین‌های کافی داده می‌شد. به سهام‌داران خارجی اجازه داده می‌شد تا هم سرمایه وهم سود خود را به صورت ارز

از کشور خارج کنند. تعجب آور نبود که شمار شرکت های خارجی در رشته های ساختمان، بافندگی، نفت و غیره به رقم عظیم رسید. حتی مجله ارتجاعی «تهران مصور» در ۲۷ ژوئن سال ۱۹۵۸ نوشته بود که آن زمان ۱۵۸۴ شرکت خارجی و در درجه اول آمریکایی در ایران از خود نمایندگی داشتند. در سال ۱۹۵۸ قانونی درباره لغو محدودیت ها برای بانک های خارجی در ایران به تصویب رسید. بلافاصله پس از صدور این قانون کنسرسیوم بانک های آمریکایی یک بانک مخصوص سرمایه گذاری در تهران تشکیل داد و این بانک برای تأمین مالی انواع مؤسسات صنعتی و ساختمانی خارجی امتیازهای خاصی از دولت دریافت کرد.

کار به جایی رسید که طبق خبر منتشر شده در شماره مورخ ۷ نوامبر ۱۹۵۹ روزنامه «داد»، سازمان برنامه ایران بخشنامه ای صادر کرد که به موجب آن شرکت در مناقصه های مربوط به مقاطعه کاری ساختمانی فقط برای خارجی ها و نمایندگان کمپانی های خارجی که سرمایه خارجی در شرکت مزبور داشت، مجاز بود. در نتیجه این اعمال کل سودی که امپریالیست های خارجی، خاصه آمریکایی، در سال ۱۹۵۹ از مؤسسات و بانک های گوناگون در ایران به دست آورده بودند، تقریباً به یک میلیارد دلار آن زمان رسید.

از همان دوران بود که ادارات و مؤسسات دولتی و خصوصی ایران پرشد از هزارها کارشناس و مستشار آمریکایی که اعمال آنها اقتصاد کشور را به تباهی سوق می داد. مجله «دنیای جدید» در ۲۵ مه ۱۹۶۱ نوشت که آمریکایی ها در ایران سیاست «ورشکست کن، وام بده و فرمانروا باش» را اعمال می کنند. آمارهای مربوط به اواخر سال های دهه ۱۹۵۰-۱۹۶۰

و اوایل سال‌های دهه ۱۹۶۵-۱۹۷۰ نشانگر تأثیرات هلاکت باری است که سیاست‌باز گذاشتن دروازه‌های ایران به‌روی کالاها و سرمایه‌های آمریکایی در اقتصاد کشور داشته است. طی این سال‌ها در نتیجه رقابت خارجی ده‌ها کارخانه در رشته صنایع سبک تعطیل شد. روزنامه «کیهان» در تاریخ ۱۲ ژانویه سال ۱۹۶۵ نامه‌ای از صاحبان کارخانه‌های نساجی خطاب به نخست‌وزیر انتشار داد که در آن گفته می‌شد که در نتیجه‌باز گذاشتن دروازه‌های کشور به روی کالا‌های خارجی، کارخانه‌های نساجی ایران دچار وضع وخیمی شده و در شرف ورشکستگی هستند. روزنامه «اطلاعات» در ۲۷ مارس ۱۹۶۵ نوشت که صاحبان کارخانه‌های چرم‌سازی ایران به‌مناسبت ورود نامحدود کفش خارجی به ایران که در نتیجه آن بسیاری از کارخانه‌های چرم‌سازی از کار افتاده‌اند، به‌وزیر صنایع اعتراض کرده‌اند. صدها مؤسسه دیگر صنایع سبک نیز به‌همین وضع گرفتار شده بودند. بی‌کاری در کشور دامنه وسیعی به‌خود گرفت.

بدین‌سان رژیم ضد ملی و ضد دمکراتیک‌شاه مخلوع کشور را به‌دور جهانی بسیار خطرناک انداخت، بدین‌معنی که زیر فشار واشنگتن دروازه‌های کشور را بر روی کالاها و سرمایه‌های خارجی و به‌ویژه آمریکایی گشود و با این عمل موجبات تخریب اقتصاد ملی و تعطیل کارخانه‌های صنایع سبک و بی‌کاری عظیم را در کشور فراهم ساخت. و این نیز به‌نوبه خود در بودجه کشور تأثیر مهلك بخشید و کسر بودجه‌های مزمن را موجب گردید و دولت را واداشت تا برای دریافت وام پیوسته دست‌گدایی به‌سوی کشورهای خارجی دراز کند. در ماه مه ۱۹۶۱ آمریکا يك وام ۳۳ میلیون دلاری به ایران داد و در اوت همان سال نخست‌وزیر امینی وامی به‌مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار از آمریکا

دریافت کرد. طی سال‌های ۱۹۶۲-۱۹۶۳ بانک‌های آمریکایی و بانک بین‌المللی ترمیم و توسعه چهاروام با شرایط اسارت‌آور به ایران واگذار کرد. سرمایه‌داران آمریکایی که با تحمیل قرارداد ننگین مربوط به تشکیل کنسرسیوم بین‌المللی نفت، ایران را از دریافت درآمد واقعی نفت محروم کرده بودند، به یاری رژیم شاه مخلوع امتیازهای بزرگی برای ورود کالاها و سرمایه‌های خود به دست آوردند و این امر کشور را به سوی بحران شدید اقتصادی و مالی سوق داد. بانک‌های آمریکایی که در اواسط سال‌های ۱۹۶۵-۱۹۷۵ «وام‌های نجات دهنده» در اختیار ایران گذاشته بودند، با این عمل کشور را کاملاً به اسارت خویش درآوردند.

البته محققین و دیپلمات‌ها و کارشناسان امور بین‌المللی آمریکا به هر وسیله می‌کوشند تا نقش تباهی‌آور محافل حاکمه آمریکا را در تخریب اقتصاد ایران و به اسارت کشیدن آن پرده پوشی کنند. برای همین منظور بود که انستیتوی مسائل جنگ و انقلاب و صلح به نام هوور در سال ۱۹۷۸ کتابی تحت عنوان «ایران در چنگ قدرت پهلوی» انتشار داد که سراسر فصل ششم آن به «دگرگونی سیاست نفتی ایران در طول سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۷۵» اختصاص داشت. در این فصل دعوی می‌شد که قرارداد منعقد شده در سال ۱۹۷۳ میان دولت ایران و کنسرسیوم بین‌المللی نفت خوش‌بختی کامل ایران را تأمین کرده است، زیرا طبق مواد این قرارداد کنترل کامل صنایع نفت به دست ایران افتاده و علاوه بر آن پالایشگاه آبادان به عنوان بزرگ‌ترین پالایشگاه نفتی جهان، در اختیار دولت یعنی شرکت ملی نفت ایران قرار گرفته است. رژیم شاه سابق درباره این قرارداد داد سخن می‌داد و آن را بزرگ‌ترین پیروزی خود می‌نامید. روز

شروع اجرای این قرارداد که با اول فروردین مصادف بود، رسماً به نام روز نفت جشن گرفته شد.

ولی در واقعیت امر این پیروزی بسیار نیم‌بند و قابل بحث بود، زیرا اولاً شرکت نفت ایران که رسماً صاحب نفت کشور نامیده شد، متعهد بود که نفت را به قیمتی کم‌تر از آنچه مقرر است، به همان کنسرسیوم بین‌المللی نفت بفروشد. در نتیجه این امر کنسرسیوم و به‌بیان دیگر انحصارهای آمریکایی مثل گذشته از نفت ایران سودهای کلان به دست می‌آوردند، میزان استخراج نفت کشور را زیر کنترل خود داشتند و آن را به هر جا که میل و اشتگتن بود و از جمله برای متجاوزان اسرائیلی و نژاد پرستان آفریقای جنوبی می‌فرستادند. ثانیاً شرکت ملی نفت ایران متعهد شده بود بودجه‌های سالیانه و برنامه‌های درازمدت خود را در زمینه سرمایه‌گذاری برای توافق به‌عضای کنسرسیوم بین‌المللی نفت ارائه دهد. از این گذشته شرکت ملی نفت ایران متعهد شده بود که تا پایان سال‌های دهه ۱۹۷۵-۱۹۸۰ بیش از هفت میلیارد و پانصد میلیون دلار در رشته صنعت نفت سرمایه‌گذاری کند. ثالثاً شرکت ملی نفت تعهد کرده بود که فقط از طریق شرکت مخصوص خدمات که کنسرسیوم بین‌المللی نفت تشکیل داده بود، کمک‌های فنی و کارشناس برای استخراج نفت و تصفیه آن در پالایشگاه‌های خود، دریافت دارد.

پس می‌بینیم که حتی بعد از قرارداد به اصطلاح «تاریخی» سال ۱۹۷۳ نیز بخش اعظم درآمد واقعی نفت و کنترل صدور نفت، کنترل میزان سطح رشد و سمت و آهنگ رشد صنعت ایران، همچنان در دست صاحبان آمریکایی کنسرسیوم بین‌المللی نفت باقی ماند.

ناگفته نماند که محافل حاکمه آمریکا حتی به این قرارداد

نیم‌بند و سازش کارانه نیز فقط زمانی تن در دادند که دولت عراق پس از مبارزات طولانی با شرکت‌های نفتی غربی سهام‌دار «کمپانی نفت عراق» به پیروزی رسیده و صنعت نفت عراق در اول ژوئیه سال ۱۹۷۲ کاملاً ملی شده بود. عراق در درجه اول بدان جهت توانست دست به چنین عمل قاطعی بزند که در آوریل سال ۱۹۷۲ قرارداد دوستی و همکاری با اتحاد شوروی منعقد کرده بود و امضای این قرارداد اعتبار بین‌المللی عراق را به میزان عظیمی بالا برده بود.

چنین است حقیقت قراردادی که در سال ۱۹۷۳ میان ایران و کنسرسیوم بین‌المللی نفت و در واقع میان ایران و انحصارهای آمریکایی به امضا رسید. می‌دانیم که اواخر سال ۱۹۷۳ در نتیجه اوج‌گیری جنبش ضد امپریالیستی کشورهای روبه‌رشد و وحدت عمل کشورهای عضو «اوپک»، قیمت نفت و بالتیجه درآمد کشورهای نفت‌خیز بیش از ۴ برابر شد. از سال ۱۹۷۳ تا سال ۱۹۷۸ درآمد ایران از نفت جمعاً به‌صد میلیارد دلار رسید.

قبلاً یادآور شده‌ایم که رژیم واژگون شده محمد رضا پهلوی چگونه ده‌ها میلیارد از این دلارهای نفتی را به‌صورت سفارش و خریدگران‌ترین سلاح‌های غیر قابل استفاده برای ایران، دوباره به ایالات متحده آمریکا بازپس فرستاد. مبالغ عظیمی از درآمد نفت نیز برای ساختمان انواع پایگاه‌های نظامی زمینی و هوایی و دریایی و پرداخت حقوق‌ها و مزایای کلان‌بدهی‌ها از صد هزار کارشناس و مستشار نظامی و کشوری خرج شد. به بیان دیگر این هزینه‌ها نیز به‌گاو صندوق‌های انحصارهای آمریکایی سرازیر شد. سرانجام نباید فراموش کرد که دارودسته راهزن شاه بیش از ۲۵ میلیارد از دلارهای نفتی را به‌سرقت بردند و به بانک‌های آمریکایی و بانک‌های سویسی

وابسته به این بانک‌ها سپردند. ولی سیل دلارهای نفتی چنان پرزور بود که رژیم شاه با تکیه بر آن به اقدامات پرسروصدا در زمینه «منعتی کردن» کج و معوج ایران پرداخت. او در آخرین کتاب خود «به سوی تمدن بزرگ»، اعلام داشت که قصد دارد ایران را به «ژاپن خاورمیانه» تبدیل کند.

اما پس از آن که طومار رژیم فاسد و خودفروخته شاه به نیروی انقلاب مردم ایران درهم پیچیده شد، بررسی و پنج میلیون مردم ایران آشکار گردید که اقتصاد ایران به معنی واقعی کلمه با وضع فلاکت باری روبه‌رو بوده است. راستی هم با وجود آن درآمدهای عظیم و بی‌سابقه نفت، چه شد که اقتصاد ایران بدچنین وضعی گرفتار آمد؟

در سال ۱۹۷۵ ناگهان کاشف به عمل آمد که ایران با آن که طی سه سال پیش از آن، بیش از پنجاه میلیارد دلار درآمد از نفت به دست آورده، نزدیک به دو میلیارد دلار کسری موازنه پرداخت داشته است. مجله انگلیسی «اکنومیست» در رابطه با این امر در شماره مورخ ۲۵ دسامبر ۱۹۷۵ خود ضمن مقاله‌ای تحت عنوان «افسانه اعجاز ایران» نوشت که دولت ایران زیر فشار خارجی یعنی آمریکا کنترل ارز را لغو کرده و میزان گمرک اقلام بزرگی از کالاهای وارداتی را کاهش داده است. در سال‌های ۱۹۷۲-۱۹۷۳ ارزش واردات کالاهای خارجی سده میلیارد دلار بود، ولی در سال‌های ۱۹۷۴-۱۹۷۵ این رقم بدهه میلیارد دلار رسید. طبق محاسبه همین مجله در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۷۶ ارزش واردات کالاهای وارداتی به ۱۷ میلیارد دلار رسید، ولی در واقع از ۲۵ میلیارد دلار نیز تجاوز کرد. بدینان دیگر ایران طی سه سال بیش از سی میلیارد از دلارهای نفتی خود را برای واردات

کالاهایی که به هیچ وجه ضرورت درجه اول نداشتند، مصرف کرد.

ضمناً بخش بزرگی از این کالاها قدرت رقابت را از کالا های مشابهی که توسط صنایع ملی کشور تولید می شد، سلب کرد و این صنایع را به معنی واقعی کلمه به ورشکستگی کشاند. با وجود این ورود کالاهای خارجی و تجهیزات آمریکایی با ابعادی روزافزون ادامه یافت. چون بندرهای ایران قدرت پاسخ گویی به چنین سیل عظیمی از بار را نداشتند، کشتی های خارجی هر يك سه تا چهار ماه جلوی اسکله های بارگیری در انتظار می ماندند و این امر موجب شد که صاحبان شرکت های کشتی رانی خارجی سالیانه بیش از يك میلیارد دلار جریمه سورشارژ بگیرند. مقادیر هنگفتی از این بارها توسط کشتی های آمریکایی (دارای پرچم کشورهای مختلف) حمل می شدند و بنابراین بخش بزرگی از چهار میلیارد دلاری که ایران طی چهار سال بابت جریمه سورشارژ به صاحبان کشتی های غربی پرداخت، نصیب شرکت های کشتی رانی آمریکایی شد.

ولی هیچ يك از این عوامل رژیم شاه را از ادامه این سیاست بازرگانی دارای پی آمدهای مهلك برای اقتصاد کشور، باز نداشت. روز ۵ مه سال ۱۹۷۵ میان ایران و آمریکا يك قرارداد اقتصادی امضاء شد که بزرگ ترین قرارداد سراسر تاریخ ایران بود. به موجب این قرارداد آمریکا می بایست طی پنج سال بعد معادل ۱۵ میلیارد دلار کالا و خدمات در اختیار ایران بگذارد. پاییز سال ۱۹۷۶ هنگام مسافرت هنری کیسینجر وزیر خارجه آمریکا به ایران قرارداد تکمیلی دیگری بسته شد که به موجب آن حجم بازرگانی ایران و آمریکا می بایست تا سال ۱۹۸۰ به ۴۰ میلیارد دلار برسد. پیش بینی شده بود که میزان واردات غیر نظامی

آمریکا به ایران برای سال ۱۹۸۵ به ۲۴ میلیارد دلار برسد. روزنامه انگلیسی «تایمز» در ۶ مه سال ۱۹۷۷ ضمن تحلیل این قرارداد نوشت که ایران به «بزرگ‌ترین بازار کالاهای غربی در آسیا» تبدیل شده است.

برشمردن فهرست کامل واردات کالاهای آمریکایی به ایران، از حوصله این مقال خارج است. نکته شایان ذکر این است که انحصارهای آمریکایی علاوه بر سودهای حاصله از کالاهای معیشتی و اشیاء لوکس، میلیاردها دلار نیز از طریق ساختمان مؤسسات مختلط آمریکا و ایران به‌چنگ می‌آوردند. بارزترین نمونه آن صنعت اتومبیل‌سازی ایران است که ۱۳ مؤسسه مونتاژ اتومبیل را در برمی‌گیرد. در سال ۱۹۶۸ کارخانه بزرگ «ایران جیپ» که در واقع به کنسرن «آمریکن موتورز» تعلق داشت، به کار افتاد، در این کارخانه مونتاژ اتومبیل‌های «آریا» و «شاهین» نیز که قطعات آن‌ها بدون گمرک از آمریکا وارد می‌شد، انجام می‌گرفت. رژیم شاه برای اتومبیل‌های «پیکان» که در مؤسسات «ایران ناسیونال» تولید می‌شود، تبلیغات پُرسر و صدا به‌راه انداخت. ولی این اتومبیل هم مونتاژی است از قطعات ساخت کارخانه‌های شرکت انگلیسی «روتس‌گروپ» که به‌نوبه خود به کنسرن کلان اتومبیل‌سازی آمریکایی «کرایسلر» تعلق دارد.

در بسیاری از رشته‌های دیگر صنایع ایران نیز تا این اواخر وضع بر همین منوال بود. مثلاً بیش از نیمی از سهام مؤسسه بزرگ ایرانی «کالینگس» و دیگر مؤسسات پتروشیمی ایران به شرکت‌های کلان آمریکایی «دائو کمپاز» و «یونیون کاربید» تعلق دارد. مجله فرانسوی «لوموند پیلما تیک» در شماره ماه مه سال ۱۹۷۵ خود ضمن مقاله مفصلی به قلم مارسل باران یادآور

شد که شعار عمده رژیم شاه در رشته صنعت، ایجاد «شرکت‌های مختلط» بود و این شرکت‌ها برای غارت ایران به دست سرمایه داران آمریکایی آزادی‌های وسیعی تأمین می‌کردند. مارسل باران ضمن توصیف چگونگی جاذبه بازار ایران برای انحصار های آمریکایی، نوشت: «فقدان محدودیت برای خارج کردن سود حاصله، معافیت پنج ساله از پرداخت مالیات برای مؤسساتی که در خارج از محدوده تهران ساخته می‌شوند، نیروی کار نسبتاً ارزان همراه با کارگران بسیار مطیع و حلیم و وجود ذخایر مواد خام در محل، تمام شرایط لازم برای حد اعلای نفوذ خارجی را فراهم می‌سازند».

امپریالیسم آمریکا به کمک کارخانه‌های مونتاژ و مؤسسات مختلط نه تنها میلیاردها دلار از ثروت مردم ایران را به تاراج می‌برد، بلکه از رشد و پیشرفت صنایع ملی نیز جلوگیری می‌کرد. به یک نکته دیگر هم باید توجه داشت و آن این که شاه مخلوع به دستور واشنگتن میلیاردها دلار از درآمد نفت را در «مجتمع نظامی، صنعتی» غرب سرمایه گذاری کرد. مثلاً طبق نوشته مجله مطلع ایتالیایی «تمپو» ریچارد هلمز سفیر آمریکا در تهران که تا سال ۱۹۷۲ رئیس سازمان جاسوسی «سیا»ی آمریکا بود، شاه را متقاعد کرد که صدها میلیون دلار از سهام کنسرن کروپ یکی از بزرگ‌ترین ستون‌های «مجتمع نظامی-صنعتی» بلوک نظامی «ناتو» را خریداری کند. همین هلمز شاه را راضی کرد تا بخش بزرگی از سهام متعلق به انحصار آمریکایی رسوای «لکهید» را به دست آورد. این عمل در دورانی انجام می‌گرفت که شرکت‌های یادشده با وضع بسیار دشواری روبه‌رو بودند. در سال ۱۹۷۶ که انگلیس در نتیجه بحران مالی شدید تهدید می‌کرد که نیروهای مسلح خود را در سازمان «ناتو»

کاهش خواهد داد، ریچارد هلمز شاه را متقاعد کرد که یک میلیارد دلار وام به انگلیس بدهد.

واقعیات و ارقام و نکاتی که در بالا ذکر شد به روشنی نشان می‌دهند که رژیم ضد ملی آفریده کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران را به تیول سرمایه‌های کشورهای غربی و به منبع سرشار نفت و میلیاردها دلار درآمد برای انحصارهای آمریکایی و به عرصه بسیار پر صرفه‌ای برای سرمایه‌گذاری و بازار فروش کالاهای آمریکایی بدل کرد و به «مجتمع نظامی-صنعتی» آمریکا و همه کشورهای دیگر عضو «ناتو» امکان داد تا مبالغ هنگفتی از دلارهای نفتی ایران را برای رفع نیازمندی‌های خود به مصرف برسانند.

مجموع این عوامل برای مردم ایران بسیار گران تمام شد. اقتصاد ایران به وضع فلاکت‌بار دچار گردید. کشاورزی به تباهی گرایید. به صنایع ملی که با هزاران رشته به غرب وابسته بود ورش ناهنجار و ناهماهنگ داشت، زیان‌های عظیم وارد آمد. در سال ۱۹۷۸ سطح زندگی ۵۴ درصد از مردم ایران «رسمًا پایین‌تر از مرز فقر» شناخته شد. و چنین بود ره‌آورد فجیع و ننگین یک دوران بیست و پنج‌ساله از فرمانروایی رژیم غیرقانونی شاه و انحصارهای آمریکایی حامی آن.



۱۱. جای ایران در نقشه‌های استراتژیک نظامی امپریالیسم آمریکا

تاریخ غم‌انگیز و تیره‌وتار ایران در ربع قرن پس از سقوط دولت قانونی مصدق که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجام گرفت، با تبدیل کشور به یکی از ارقام نظامی و سیاسی امپریالیسم آمریکا همراه بوده است.

مطبوعات آمریکا اکنون با تمام قوا می‌کوشند تا نقشه‌ها و مقاصد واقعی محافل حاکمه آمریکا را در مورد ایران، پرده پوشی کنند و لبه تیز انتقادهای خود از دستگاه ریاست جمهوری و از وزارت دفاع و وزارت خارجه آمریکا را فقط به مسائل درجه دوم محدود سازند. نیکسون و کیسینجر و جانشینان آنها را به‌طور عمده فقط از این جهت قابل انتقاد می‌دانند که چرا شاه را متقاعد نکردند تا توجه بیش‌تری به اصلاحات اجتماعی معطوف دارد و چرا جلوی اشتهای حریصانه او را برای دستیابی به مقادیر روزبه‌روز بیش‌تر سلاح‌های مدرن آمریکا، نگرفتند. ضمناً مبلغان آمریکایی چنین جلوه می‌دهند که «شوق و شیفتگی» شاه به تکنیک جنگی فقط از سال ۱۹۷۳ که درآمدهای نفتی ایران به‌میزان عظیم رسید، آغاز شد.

ولی در واقعیت امر پیروی ایران از نقشه‌های دستگاه نظامی امپریالیسم آمریکا پس از کودتای اوت ۱۹۵۳ و به‌بیان دقیق‌تر پس از ورود ایران به پیمان نظامی سنتو و پس از امضای قرارداد دوجانبه آمریکا و ایران در ۵ مارس سال ۱۹۵۹ که برای انواع مستشاران و رایزنان نظامی آمریکا امتیازهای بی‌سابقه‌ای قائل

می‌شد، آغاز گردید. آیت‌اله امام خمینی در روزهای ۳-۵ ژوئن سال ۱۹۶۳ ضمن سخنرانی‌هایی در قم رژیم شاه را به علت پیروی از سیاسی ضد ملی مسلط ساختن مستشاران آمریکایی بر ارتش ایران و واگذاری حق کاپیتولاسیون به آنان و معاف کردن آن‌ها از حضور در دادگاه‌های ایران شدیداً مورد انتقاد قرار داد.

شاه مخلوع در سال ۱۹۶۵ به بهانه جنگ میان هند و پاکستان که ضمناً در نتیجه دسایس دستگاه‌های دیپلماسی آمریکایی و مائوئیستی برپا شده بود، برنامه گسترش و تقویت سریع نیروهای مسلح ایران را به میان کشید. تصمیم به خرید تعداد زیادی هواپیمای جنگی گران قیمت «فانتوم» آمریکایی در همان موقع گرفته شد. در سال ۱۹۷۴ نیروی هوایی ایران بیش از ۳۰۰ فروند هواپیمای جنگی ساخت آمریکا در اختیار داشت. می‌دانیم که شاه در آن زمان «لزوم» افزایش سریع نیروی هوایی ایران را ناشی از «خطر»ی جلوه می‌داد که گویا از جانب کشور همسایه‌اش عراق علیه ایران متوجه شده بود. ولی درست یک سال بعد وقتی قرارداد مرزی ایران و عراق به امضاء رسید، در تهران و واشنگتن اعلام شد که شمار هواپیماهای جنگی نیروی هوایی ایران در سال‌های آینده نزدیک، از پانصد فروند بیش‌تر خواهد شد. به بیان دیگر قدرت نیروی هوایی ایران پس از پایان مرحله سوم مدرنیزه شدن خود، می‌بایست از قدرت نیروی هوایی کشورهای چون جمهوری فدرال آلمان و فرانسه، فراتر رود؛ در سال‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۰ نیروی هوایی ایران به وسیله هواپیماهای آمریکایی «اف-۸۶» و در سال‌های ۱۹۶۰-۱۹۷۰ به وسیله هواپیماهای «فانتوم» تکمیل می‌شد و در آغاز سال‌های دهه هفتاد بر سر این مسئله که از این پس کدام یک از تازه‌ترین

هوایماهای جنگی آمریکایی باید تا آغاز سالهای دهه هشتاد اساس نیروی هوایی ایران را تشکیل دهند، مبارزه شدیدی در تهران در گرفت. نخست اولویت در این زمینه به شرکت «ماکدونل دوگلاس» داده شد که توانسته بود «موافقت» ارتشبدطوفانیان معاون تسلیحاتی وزارت دفاع ایران را برای خرید هوایمای «اف-۱۵» ساخت این شرکت جلب کند. در این هنگام شرکت دیگر آمریکایی به نام «گرومن» نیز وارد نبرد شد و به نوبه خود کوشید تا هوایماهای «اف-۱۴ تومکت» ساخت خودش را اساس نیروی هوایی ایران قرار دهد.

شرکت «گرومن» که اکنون در ایران رسوا شده است، در سال ۱۹۷۳ به وضع بسیار دشواری دچار شده بود. مطلب از این قرار بود که بدعلت سقوطهای متعدد هوایمای «اف-۱۴»، سناتور پروکسمایر در کمیسیون نیروهای مسلح سنای آمریکا پیشنهاد کرد که قرارداد ۶/۴ میلیارد دلاری منعقد شده توسط نیروی دریایی آمریکا درباره تحویل ۳۹۰ فروند هوایمای «اف-۱۴»، فسخ شود. بلافاصله پس از آن بهای سهام شرکت «گرومن» که با وزارت دفاع آمریکا رابطه نزدیک داشت، در بورس نیویورک تنزل کرد. شرکت «گرومن» در معرض خطر ورشکستگی قرار گرفت.

ولی «مجتمع نظامی-صنعتی» آمریکا به رونق این شرکت علاقه بسیار داشت. بدین جهت طرحی ریخته شد که اقدامی به عمل آید تا دولت ایران برای خرید پارتی بزرگی از هوایمای «اف-۱۴» سفارش بفرستد و بدین طریق اعتبار هوایمای مزبور بالا رود و وضع مالی شرکت تحکیم گردد. از پی آن تهران زیر فشار قرار گرفت. برای تسریع این معامله شرکت «گرومن» شخصی به نام هوشنگ لاوی را که در ایالت لاونگ آیلند آمریکا

دفتر مخصوص خرید و فروش اسلحه داشت، به‌عنوان دلال وارد کار کرد. شخص اخیر با ارتشبد محمد خاتمی فرمانده نیروی هوایی ایران - شوهر فاطمه خواهر شاه، - رابطه نزدیک داشت. لاوی با ارتشبد حسن طوفانیان معاون وزیر دفاع ایران نیز که قبلاً از او یاد شد، ارتباط داشت. در نتیجه این امر دولت ایران مذاکرات خود را با شرکت «ماکدونل-دوگلاس» درباره خرید هواپیمای «اف-۱۵» قطع کرد و شرکت «گرومن» دوفسارش برای تحویل ۸۰ فروند هواپیمای «اف-۱۴» جمعاً به‌بهای دو میلیارد و دویست میلیون دلار، دریافت داشت. علاوه بر آن بانک ملی ایران وامی به‌مبلغ ۲۰۰ میلیون دلار در اختیار شرکت آمریکایی «گرومن» گذاشت و شرکت مزبور توانست خود را از ورشکستگی ناشی از لغو سفارش‌های نیروی دریایی آمریکا نجات دهد. ارتشبد خاتمی و ارتشبد طوفانیان در ازاء این معامله که با پادرمیانی شرکت لاوی انجام گرفته بود، مبلغ ۲۸ میلیون دلار «حق کمیسیون» دریافت داشتند. «ژنرال های زرننگ» ایرانی برای تسهیل این عملیات مالی، با همکاری مالی برخی از اعضای دیگر خانواده شاه، شرکت قلابی خاصی به‌نام شرکت «ایرتاکسی» («تاکسی هوایی») در تهران تأسیس کردند. به‌طوری که بعدها در جریان بازرسی معلوم شد، رشوه‌های شرکت «گرومن» به حساب جاری همین شرکت واریز شد. دیری نگذشت که نخستین ۸۰ فروند هواپیمای مدرن «اف-۱۴» تو مکت» به نیروی هوایی ایران رخنه کرد.

بدین سان در سال ۱۹۷۵ یعنی هنگامی که درآمد نفت ایران برای نخستین بار کاهش یافته بود و بودجه کشور ۲/۵ میلیارد دلار کسری پیدا کرد و دولت ایران به بحث و مذاکره در باره دریافت یک وام بزرگ از خارج پرداخته بود و ۵۴ درصد

از مردم ایران در وضع «پایین تر از مرز فقر» به سر می بردند، مقامات عالیه رژیم شاه به نجات شرکت «گرومن» یکی از مهم ترین شرکت کنندگان «مجتمع نظامی - صنعتی» آمریکا شتافتند.

دستگاه ریاست جمهوری آمریکا پس از مذاکرات محرمانه ماه مه سال ۱۹۷۲ نیکسون و کیسینجر در تهران و پس از دیدار سال ۱۹۷۶ کیسینجر از تهران، تصمیمی اتخاذ کرد که در اسناد شورای امنیت ملی آمریکا ثبت است و به موجب آن ارسال تسلیحات و از جمله هواپیماهای جنگی به ایران، از هرگونه محدودیتی که به ملاحظات سربت و امنیت نظامی برای ارسال تکنیک جنگی آمریکا به خارجه، حتی برای کشورهای ناتو، وجود داشت، معاف بود. در نتیجه این امر ایران امکان یافت هواپیماهای «اف-۱۴» را به موشک مدرن «فنیکس» که در آن واحد شش هدف هوایی را نابود می کرد، مجهز سازد. قرارداد دیگری نیز امضاء شد که طبق آن شرکت «بوئینگ» متعهد می شد ده فروند هواپیمای سیستم «آواکس» مجهز به دستگاه جاسوسی رادار الکترونیک، به ایران تحویل دهد (سه هواپیما از این نوع، هر یک به بهای ۲۰۰ میلیون دلار به ایران تحویل شد). همین شرکت ۶ هواپیمای «ث-۱-۹» مخصوص بنزین رسانی هوایی به دشکاری ها و بمب افکن ها، به ایران فروخت. شرکت «نورتروپ» که ایضاً با «مجتمع نظامی - صنعتی» آمریکا ارتباط نزدیک داشت، بیش از ۱۰۰ بمب افکن «اف-۱۵» به ایران تحویل داد. شرکت «بل هلیکوپتر کمپانی» که از شرکت های بانفوذ آمریکاست، سفارش بسیار پرسودی برای تحویل هلیکوپتر از رژیم شاه دریافت داشت.

قرارداد سری میان آمریکا و ایران درباره استقرار سیستم

«آی بکس» که به کمک انحصارهای بزرگ آمریکایی انجام می‌گرفت در نقشه‌های تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا نقش خاصی بازی می‌کرد. این سیستم که به ماهواره‌ها و دستگاه الکترونیک خاصی برای زیر نظر گرفتن مناطق عظیمی از خاورمیانه، مجهز بود، طبق اطلاع مجله «آئوسن پلیتیگ» آلمان غربی بیش از ده میلیارد دلار قیمت داشت و می‌توانست کلیه امواج رادار و موشک و غیره را شناسایی و ضبط کند. طبق نوشته همین مجله معامله یاد شده در نوع خود بی‌همتا بود، زیرا در آن پیش‌بینی می‌شد که کارمندان آژانس امنیت ملی آمریکا که سری‌ترین اطلاعات نظامی آمریکا را در اختیار داشت، برای استفاده از سیستم «آی بکس» به کار گرفته شوند. یکی از روزنامه نگاران ایرانی ضمن تفسیر خبر مربوط به تدارکات پرتب و تاب که تا نوامبر سال ۱۹۷۸ برای ایجاد سیستم «آی بکس» در ایران انجام گرفت، در مجله «لوموند دیپلماتیک» (شماره اکتبر سال ۱۹۷۸) نوشت که احداث سیستم «آی بکس» در ایران نقض فاحش قراردادی است که در ۱۵ سپتامبر سال ۱۹۶۲ میان ایران و اتحاد شوروی به امضا رسید و به موجب آن دولت ایران متعهد می‌شد به هیچ دولت خارجی اجازه ایجاد پایگاه در خاک خود ندهد.

تلاش‌های پرتب و تاب برای ایجاد یک نیروی هوایی عظیم کاملاً غیردفاعی، بی‌آن که ایران پرسنل فنی لازم برای آن داشته باشد، سیل بی‌پایان مهندسان نظامی و تکنیسین‌ها و مستشاران نظامی و غیرنظامی آمریکایی را به سوی ایران سرازیر کرد. بخش بزرگی از آن ۵۰ هزار مستشار آمریکایی که در نیمه دوم سال‌های دهه هفتاد سعی داشتند ایران را به یک مستعمره کامل بدل کنند، در نیروی هوایی ایران خدمت می‌کردند و عملاً بر آن فرمان

می‌رانند.

این واقعیات نشان می‌دهند که محافل حاکمه آمریکا به کمک رژیم ضدملی و ضددمکراتیکی که پس از کودتای تدارک شده به وسیله «سیا»، در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران روی کار آوردند، ایران را به پایگاه هوایی عظیم آمریکا و به عرصه پهناوری برای آزمایش سیستم‌های جدید هواپیماهای جنگی خود، تبدیل کرده بودند. ده‌ها میلیارد دلار از درآمد نفت که مردم ایران برای رشد اقتصاد و فرهنگ خود نیاز حیاتی بدان داشتند، برای نجات انحصارهای نظامی - صنعتی آمریکا از ورشکستگی و برای ثروت‌اندوزی درباریان و تیمساران خود فروخته ایران به مصرف می‌رسید. چنین وضعی طبعاً جمعیت ۳۵ میلیونی ایران را شدیداً خشمگین می‌ساخت و این یکی از علل مهم انقلاب همگانی مردم بود که طومار رژیم پوسیده شاه را درهم پیچید.

مسابقه تسلیحاتی دیوانه‌وار رژیم شاه در سال‌های دهه هفتاد به گسترش عظیم نیروی هوایی ایران محدود نمی‌شد. به نیروهای زمینی نیز توجه فراوان معطوف می‌گردید. در نیمه سال‌های دهه هفتاد نیروهای زمینی ایران سه لشکر تانک، لشکر چتر باز و یک تیپ عملیات مخصوص در اختیار داشت. دو واحد اخیر طبق الگوی واحدهای آمریکایی مشابهی سازمان یافته بودند که در دوران تجاوز امپریالیسم آمریکا به ویتنام تشکیل شده و برای عملیات «ضدچریکی» و به بیان صحیح‌تر برای عملیاتی در نظر گرفته شده بودند که کم‌ترین رابطه‌ای با دفاع کشور نداشتند و هدف از ایجاد آن‌ها فقط سرکوب خلق‌های داخل و خارج کشور بود. رژیم شاه از سال ۱۹۷۳ به بعد به نوسازی کامل لشکرهای تانک می‌پردازد و این تنها عرصه‌ای بود که آمریکایی‌ها از رقیبان انگلیسی خود شکست خوردند. تانک‌های آمریکایی کهنه شده

«ام - ۴۷» و «ام - ۶۰» با تانک‌های انگلیسی «چیفتن» تکمیل شدند. در سال ۱۹۷۵ ارتش ایران ۷۶۰ تانک از این نوع داشت که به سیستم تکمیلی هدایت آتش‌لیزر مجهز بودند. ولی مطلب بدین‌جا نیز پایان نمی‌پذیرفت. در ماه مه سال ۱۹۷۵ دولت شاه قراردادی برای خرید ۱۲۰۰ تانک «چیفتن» دیگر امضا کرد. ارتشبد طوفانیان معاون تسلیحاتی وزارت دفاع ایران بدون مضایقه از پرداخت پول (والبنه بادیافت «حق کمیسیون»های کلان) با طرف‌های انگلیسی معامله قرار گذاشت که نوع تکمیل شده‌ای از تانک «چیفتن» به نام «چیفتن شیر» با زره مخصوص و موتور جدید «رولس رویز» تولید کنند. این معامله به‌تنهایی برای خزانه ایران بیش از سه میلیارد دلار تمام می‌شد. پروفیسور کوتترل کارشناس امور تسلیحاتی ایران در او نیورسیتته جرج تائون که با اطرافیان شاه روابط نزدیک داشت، در کتاب «ایران در چنگ قدرت پهلوی» نوشت که نیروی تانک‌های ایران پس از تحویل دومین پارتی تانک‌های «چیفتن» می‌بایست به‌دو برابر نیروی تانک‌های ارتش خود انگلیس برسد و با نیروی تانک ارتش فرانسه برابر شود. و این در کشوری بود که بخش بزرگی از مردم آن باشکم گرسنه زندگی می‌کردند و یا در معرض خطر گرسنگی بودند.

طبق دستور وزارت دفاع آمریکا آموزش نیروهای زمینی ایران در جهت عملیات پیاده کردن نیرو و مأموریت جنگی در کرانه‌های دریایی دوردست، انجام می‌گرفت. به‌همین جهت در ارتش ایران، همان‌گونه که قبلاً یاد آور شدیم، یک لشکر چتر باز و یک تیپ عملیات مخصوص وجود داشت و نیز در چارچوب فرماندهی نیروهای زمینی یک فرماندهی هوایی خاص عمل می‌کرد که بزرگ‌ترین نیروی هلیکوپتر جهان مرکب از بیش

از ۲۰۰ هلیکوپتر توپ‌دار و ۲۸۷ هلیکوپتر نوع هوانیروز در اختیار داشت. ساختمان این هواپیماها میلیاردها دلار سود برای شرکت «بل هلیکوپتر کمپانی» تأمین می‌کرد. نمایندگان این شرکت با رفتار زننده و گستاخانه و تحریک‌آمیز خود در اصفهان به‌هنگام احداث مؤسسات مونتاز برای شرکت، خشم تمام مردم این مرکز کهن فرهنگ ایران را علیه خود برانگیخته بودند. رژیم شاه همزمان با آماده‌سازی نیروهای مسلح خود برای عملیات تعرضی، بزرگ‌ترین ناوگان «هاورکرافت» جهان مرکب از کشتی‌های پرنده را، نیز ایجاد کرد.

نیروهای ارتش ایران نخستین بار از هلیکوپترها و کشتی‌های پرنده در نوامبر سال ۱۹۷۱ یعنی هنگامی استفاده کردند که شاه طبق قرار سری با لندن و واشنگتن، ناگهان جزایر ابوموسی و تنب‌کوچک و بزرگ را که پیش از آن در تصرف شیخ‌نشین‌های شرحه و رأس‌الخیمه بود، اشغال کرد.

محافل حاکمه آمریکا ضمن پشتیبانی از نقشه‌های توسعه طلبانه شاه به‌یک تیر دوشان می‌زدند. آن روزها کار خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس که استعمارگران انگلیسی صدوپنجاه سال تمام آن را «دریاچه انگلیس» می‌نامیدند، به‌پایان می‌رسید. قطر و بحرین که طی صدسال تحت‌الحمایه انگلیس بودند، مستقل اعلام شدند. برای تبدیل شیخ‌نشین‌های عمان به امارات متحده عربی مستقل تدارک دیده می‌شد. در سراسر این منطقه روحیات ضدامپریالیستی قوت می‌گرفت و اعتبار عراق و جمهوری دمکراتیک خلق یمن بالا می‌رفت. در بحرین و امارات متحده عربی مسئله استقرار روابط سیاسی با اتحاد شوروی مورد بحث قرار گرفته بود.

این وضع واشنگتن را ناراضی کرد. ایالات متحده آمریکا

با تشویق شاه با اشغال ابوموسی و تنب بزرگ و تنب کوچک، کرانه‌های جنوبی تنگه هرمز را زیر کنترل ارتش ایران که به سلاح آمریکایی مجهز بود و مستشاران آمریکایی بر آن فرمان می‌راندند، قرارداد. از آن جا که درست در همین موقع ایجاد سریع پایگاه نظامی دریایی و هوایی بندرعباس واقع در کرانه شمالی تنگه هرمز آغاز شد، تنگه هرمز که به‌عنوان یگانه راه خروج نفت از خلیج فارس به اقیانوس هند، اهمیت استراتژیک عظیم دارد، زیر کنترل ایران و بالنتیجه آمریکا قرار گرفت.

این امر طبق نقشه استراتژی پردازان واشنگتن می‌بایست بار انجام آن وظایف نظامی و سیاسی مربوط به خلیج فارس را که قبلاً توسط استعمارگران ضعیف شده انگلیسی انجام می‌گرفت، به دوش ایران بیاندازد. نیروهای ایران در جزایر ابوموسی و تنب بزرگ و کوچک و نیروی هوایی ایران در تنگه هرمز می‌بایست از برقراری تماس میان عراق و جمهوری دمکراتیک خلق یمن جلوگیری کنند و زمام‌داران بحرین و قطر و امارات متحده عربی را زیر فشار قرار دهند تا فکر برقراری مناسبات سیاسی با اتحاد شوروی نداشته باشند.

علاوه بر آن حضور نیروهای مسلح ایران در کرانه جنوبی تنگه هرمز می‌بایست به محافل حاکمه آمریکا کمک کند تا نفوذ خود را در سلطان نشین عمان که از نظر استراتژیک اهمیت بسیار دارد، تشدید کنند. یک سال پیش از آن عمال انگلیسی در عمان با توسل به کودتای نظامی، سلطان قابوس - فارغ‌التحصیل دانشکده «سند هرست» انگلیس را به حکومت رساندند و مسقط تحت الحمایه سابق خود را که نام عمان بدان داده بودند، وارد مجمع کشورهای عربی و سازمان ملل متحد کردند و از این راه کوشیدند تا بازمانده نفوذ انگلیس را در شبه جزیره عربستان و نیز انحصار

شرکت‌های نفتی انگلیسی را در زمینه اکتشاف و استخراج منابع نفت خیز عمان، حفظ کنند.

تسلط خونین برده‌داران مسقط بر خلق آزاده عمان از ده‌ها سال پیش واکنش‌های شدید برمی‌انگیخت. طی این سال‌ها جنبش خلق عمان به کمک نیروهای مسلح انگلیس سرکوب می‌شد. پس از خروج استعمارگران انگلیسی از منطقه خلیج فارس جنبش آزادی‌بخش عمان و از آن جمله مبارزه خلق ظفار به سرعت قوت گرفت. نیروهای سلطان قابوس هم ضعیف بودند و هم غیرقابل اعتماد. نیروهای مسلح انگلیس نمی‌توانستند دامنه عمل خود را در عمان زیاد گسترش دهند، زیرا با مخالفت شدید زحمت‌کشان انگلیسی که حاضر به تحمل فشارهای ناشی از جنگ‌های استعماری بی‌پایان نبودند، روبه‌رو می‌شدند. محافل حاکمه آمریکا در آن زمان به جنگ کثیف علیه مردم ویتنام مشغول بودند. نیم‌میلیون تن از سربازان آمریکایی را به هندوچین فرستاده بودند.

در چنین اوضاع و احوالی شاه برای کمک به کشورهای امپریالیستی در سال ۱۹۷۲، با سلطان قابوس برای مبارزه مشترک علیه خلق ظفار یک قرارداد سری امضا کرد. واحدهای بزرگی از نیروهای زمینی و هوایی و دریایی ایران به منطقه جنوب غربی عمان واقع در مجاورت مرزهای عمان با جمهوری دمکراتیک خلق یمن اعزام شدند. بدین‌سان برای استفاده از لشکر چترباز و تیپ عملیات مخصوص که شاه آن‌ها را در اوایل سال‌های هفتاد به‌دستور مستقیم واشنگتن تشکیل داده بود، فرصت مناسبی پیدا شد.

طبق اعتراف پروفیسور کوتزل، شاه، عمان را به میدان خاصی برای آزمایش سلاح‌های مدرن آمریکایی و تمرین نیروهای

مسلح ایران تبدیل کرد. نیروهای عملیاتی ارتش ایران در منطقه ظفار هر سه ماه یک بار عوض می‌شدند. این تعویض‌های گران قیمت به دو منظور انجام می‌گرفت: یکی برای جلوگیری از نارضایتی سربازان ایرانی از انجام وظایف دشواری در حق خلق ظفار و دیگری تعلیم عده هرچه بیشتری از سربازان برای عملیات جنگی در مناطق کوهستانی و صحرایی.

شایان توجه است که بیش‌ترین عده سربازان ایران و تکنیک جنگی در بهار سال ۱۹۷۵ به ظفار فرستاده شد و این هنگامی بود که مطبوعات آمریکا چپ و راست خبر می‌دادند که ایالات متحده در تدارک اجرای نقشه‌هایی برای اشغال مناطق چاه‌های نفت کویت و عربستان سعودی به وسیله نیروهای چتر باز آمریکا است. همان زمان نیز ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی که با دیپلماسی مزورانه کیسینجر در زمینه برقراری صلح جداگانه میان مصر و اسرائیل، شدیداً مخالفت می‌کرد، در قصر خود در ریاض به قتل رسید. استقرار نیروهای مسلح ایران در نزدیکی مرزهای جنوبی عربستان سعودی، در چنین شرایطی بی‌گمان به تحقق نقشه‌های جنگ روانی که وزارت دفاع و «سیا»ی آمریکا علیه اعراب تهیه کرده بودند، کمک می‌کرد.

حتی در بهار سال ۱۹۷۸ که خشم مردم ایران از بیدادگری‌های رژیم شاه و تبعیت سیاست داخلی و خارجی ایران از منافع امپریالیسم آمریکا شکل پیکارهای خیابانی آشکار علیه رژیم را به خود گرفت، طبق نوشته مجله «میدل ایست» در مقاله یاد شده، نزدیک به ۱۵ هزار افسر و سرباز ایرانی همچنان در ۶۲ پایگاه و پاسگاه نظامی عمان مستقر بودند و هر روز عده‌ای از آنان کشته و زخمی می‌شدند تا عمان به پایگاه نظامی امپریالیسم آمریکا و ارتجاع سلطنتی ایران در مجاورت خلیج باب‌المندب،

تبدیل گردد.

مداخله نظامی ایران در عمان که هزاران تن از ایرانیان و اعراب را به خاک هلاک افکند و برای خزانه ایران به قیمت چندین میلیارد دلار تمام شد، میان ایران و همسایگان عربش در منطقه خلیج فارس بیگانگی پدید آورد. سوءظن متقابل به مسابقه تسلیحات انجامید و زمامداران عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی در این مسابقه به شرکت فعال پرداختند. این امر برای «مجتمع نظامی - صنعتی» آمریکا سوده‌های هنگفتی در برداشت و در عین حال وابستگی ایران و یک سلسله از کشورهای عربی را به سیاست خارجی و نظامی امپریالیسم آمریکا، تشدید می‌کرد. تحلیل جامع نقش و جای ایران در نقشه‌های تجاوز کارانه دنیایی محافل حاکمه آمریکا در اواخر سال‌های دهه هفتادم، بدون بررسی دقیق فعالیت تب‌آلود رژیم شاه در زمینه ایجاد نیروی دریایی تعرضی، ممکن نیست.

در سال‌های ۱۹۶۵ - ۱۹۶۹ به ابتکار شخص شاه یک ناوشکن کهنه شده انگلیسی به نام «آرتمیز» و دو ناوشکن آمریکایی به نام «بیر» و «پلنگ» خریداری شد. محافل حاکمه انگلیس و آمریکا از این معامله سه‌جانبه سود بردند یعنی به جای تحویل این کشتی‌ها به انبار آهن‌پاره‌ها، آن‌ها را به ایران فروختند و علاوه بر این کارخانه‌های کشتی‌سازی آنان مبالغ هنگفتی بابت مدرنیزه کردن این کشتی‌ها دریافت کردند و آن‌گاه هجوم مستشاران خارجی و در درجه اول آمریکایی به نیروی دریایی ایران آغاز شد. ایران هم‌زمان با خرید این ناوشکن‌ها عده زیادی ناوهای کشتی و ناوچه نیز خریداری کرد. مجموع این کشتی‌ها به اضافه کشتی‌های «هاورکرافت» ناوگان جنگی ایران را که در خلیج فارس موضع مسلط داشت، پدید آورد.

ولی انحصارهای آمریکایی به این هم اکتفا نکردند. در آغاز سال‌های هفتاد که محافل حاکمه انگلیس امتناع خود را از ادامه انجام وظایف نظامی - پلیسی در مناطق واقع در شرق سوئز اعلام داشتند، شاه به دستور واشنگتن به ایجاد ناوگان اقیانوس پیما پرداخت. سه زیر دریایی از نوع «تنگ» به آمریکا سفارش داده شد. این زیر دریایی‌ها به علت کم عمق بودن آب‌های خلیج فارس، فقط می‌توانستند از روی آب‌های آن عبور کنند. با توجه به این امر و نیز با توجه به شعاع عمل این زیر دریایی‌ها کاملاً پیداست که آن‌ها را، نه برای دفاع از خلیج فارس که شاه غالباً از آن سخن می‌گفت، بلکه برای مقاصد تجاوز کارانه در نظر گرفته بودند. شایان ذکر است که حتی در ناوگان آمریکا فقط شش زیر دریایی از نوع «تنگ» وجود دارد.

شش ناوشکن آمریکایی موشک‌دار نوع «اسپرو آنس» که شاه در آغاز سال‌های هفتاد سفارش داده بود، تاریخچه جالب‌تری دارند. این کشتی‌ها که به اصطلاح ناوشکن نام داشتند، در واقعیت امر رزمناو‌هایی به ظرفیت ۷۸۰۰ تن و مجهز به موشک‌های ضد هوایی «سی اسپاروئو» و موشک‌های ضد زیر دریایی «آسروک»، بودند. شعاع عمل «اسپرو آنس» به اندازه‌ای بود که این ناوشکن‌ها می‌توانستند بدون سوخت‌گیری سراسر اقیانوس هند را بپیمایند. بهای يك ناوشکن از این نوع به صد میلیون دلار می‌رسید. ناگفته نماند که «اسپرو آنس» در آغاز سال‌های هفتاد کامل‌ترین نوع کشتی‌های روی آبی بود و ضمناً در همان حال که شاه شش ناوشکن از این نوع سفارش داده بود، خود نیروی دریایی ایالات متحده توانست فقط پنج کشتی از این نوع را، سفارش دهد. ایجاد ناوگان بزرگ برای خلیج فارس و اقیانوس هند نوسازی پایگاه‌های دریایی پیشین واحداث پایگاه‌های تازه را

ایجاب کرد. مثلاً رژیم شاه به کمک آمریکا به ایجاد يك پایگاه بزرگ دریایی در جزیره خارک برای کشتی‌های «هاور کرافت»، يك پایگاه در جزیره قشم برای ناوهای سبک و يك پایگاه در بوشهر برای هلیکوپترهای نیروی زمینی و نیروی هوایی ساخت. علاوه بر این يك پایگاه عظیم هم در بندرعباس احداث شد که برای ناوهای سنگین و شش زیردریایی سبک سفارشی به آلمان غربی و نیز برای هواپیماهای نیروی زمینی و دریایی، در نظر گرفته شده بود. ساختمان پایگاه بندرعباس به تنهایی برای ایران ۸۰۰ میلیون دلار هزینه برداشت.

برای تجهیز کامل این پایگاه و برای رساندن نیروهای زمینی مأمور اشغال عمان بدان جا، با خرج صدها میلیون دلار، راه آهنی میان بندرعباس و اصفهان احداث شد، ولی باز هم کار بدین جا پایان نیافت.

در اواسط سال‌های هفتاد طبق طرح پیشنهادی آمریکا ساختمان بزرگ‌ترین پایگاه دریایی و هوایی در بندر چاه‌بهار مکران چسبیده به مرز پاکستان، در کرانه دریای عرب، بانهایت سرعت آغاز شد. این پایگاه که يك میلیارد دلار هزینه برداشت، برای ناوشکن‌های موشک‌دار «اسپرو آنس» و زیردریایی‌های «تنگ» و هواپیماهای اکتشافی دور پرواز «اوربون پ - ۳» که بیش از ۱۷ ساعت می‌تواند در هوا بماند، در نظر گرفته شده بود. طبق گفته سه کارشناس مشهور: ۱- پروفیسور سوتلر نگارنده فصل «نیروهای مسلح ایران» از کتاب «ایران در چنگ قدرت پهلوی»، ۲- پروفیسور دلتاشتینن نگارنده کتاب «اسلحه در اقیانوس هند» و ۳- مایکل کلیر نگارنده مقاله «اسلحه برای شاه» که در مجله «نیشن» انتشار یافت، ساختمان پایگاه بندرعباس و به‌ویژه چاه‌بهار، پیدایش زیردریایی‌های «تنگ» و ناوشکن‌های

موشك دار «اسپرو آنس» و تجهيز نیروی هوایی ایران به هواپیما های اکتشافی دور پرواز «اوربیون پ - ۳» و هواپیماهای بنزین رسان هوایی به شاه امکان می داد که پهنه آب های بخش غربی اقیانوس هند راتا جمهوری افریقای جنوبی کنترل کند و در صورت لزوم «به قاهره و دهلی و استانبول هجوم برد».

همان گونه که در صفحات پیش یاد آور شدیم در لحظه سفارش شش ناوشکن آمریکایی «اسپرو آنس»، قیمت هر یک از آنها صد میلیون دلار و کل بهای آنها به اضافه لوازم یدکی ۷۰۰ میلیون دلار معین شده بود. ولی در سال ۱۹۷۲ اطلاع داده شد که ارزش يك ناوشکن موشك دار در حدود ۱۷۵ میلیون دلار است. در اواخر سال ۱۹۷۵ شرکت «لیتون اینداستریز» اعلام کرد که قیمت يك فروند ناوشکن موشك دار «اسپرو آنس» تا ۳۸۰ میلیون دلار افزایش یافته است. این افزایش قیمت ها که نقض فاحش قرارداد و تعهدات آمریکا بود، حتی شاه را مجبور کرد که در قبال آن به نوعی واکنش نشان دهد. در ۱۳ ژانویه سال ۱۹۷۶ شاه ضمن گفت و گو با پروفیسور کوتزل که به عنوان رئیس مرکز پژوهش های استراتژیک بین المللی دانشگاه جرج تائون با وزارت دفاع آمریکا در ارتباط نزدیک است، گفت در نتیجه این افزایش بی سابقه قیمت ناوشکن های موشك دار و نیز به علت کسر بودجه ایران، من مجبور خواهم شد از سفارش کشتی های نوع «اسپرو آنس» صرف نظر کنم، ساختمان پایگاه چاه بهار را متوقف سازم و استراتژی خود را در مورد اقیانوس هند مورد تجدید نظر قرار دهم. سه روز پس از این گفت و گو معاون تسلیحاتی وزارت دفاع ایران - ارتشبد حسن طوفانیان که سه سال پیش به اتفاق ارتشبد خاتمی شوهر خواهر شاه و فرمانده نیروی هوایی از شرکت «گرومن» در ازاء سفارش پارتی اول

هوایماهای «اف - ۱۴» ۲۸ میلیون دلار رشوه گرفته بود، توسط واشنگتن فوراً به آمریکا احضار شد. در نتیجه مذاکرات طوفانیان درواشنگتن، طبق نوشته پروفیسور کوترل، در ژانویه سال ۱۹۷۶ قرار گذاشتند که ایران سفارش خود را از شش فروند ناوشکن موشک‌دار به‌چهار فروند برساند (ولی شرکت «لینتون اینداستریز» قیمت‌ها را کاهش نداد) منابع آمریکایی در آن هنگام دعوی می‌کردند که در نتیجه این سازش چون تعداد ناوشکن‌ها کاهش یافته، پولی که از خزانه ایران بابت خرید آن‌ها پرداخته می‌شود، زیادت‌ر نشده است. ولی این به‌کلی خلاف حقیقت بود. ایران بابت چهار ناوشکن «اسپرو آنس» به‌جای ۷۰۰ میلیون دلاری که در سال ۱۹۷۲ برای شش ناوشکن در نظر گرفته شده بود، می‌بایست یک میلیارد و پانصد میلیون دلار بپردازد! پس از این «سازش» شاه از تهدید خود برای متوقف کردن ساختمان پایگاه چاه‌بهار دست برداشت و احداث این پایگاه با آهنگی سریع تا پاییز سال ۱۹۷۸ ادامه یافت.

چنین است برخی از ویژگی‌های گسترش نیروهای مسلح ایران در سال‌های هفتاد که شاه بیش از ۲۵ میلیارد دلار خرج آن کرد. از سال ۱۹۷۳ در سخنرانی و مصاحبه‌های متعدد شاه و دریا سالارها و تیمسارهای نزدیک به او تصریح می‌شد که وظیفه عمده نیروهای مسلح ایران تأمین جریان بی‌وقفه نفت به آمریکا و اروپای غربی و ژاپن و دفاع از نفت‌کش‌ها در قبال خطر خارجی است. آن زمان هر ۷ دقیقه یک نفت‌کش از طریق تنگه هرمز وارد اقیانوس هند می‌شد. در کنفرانس‌هایی که سال ۱۹۷۵ پیرامون مسائل خلیج فارس و اقیانوس هند در مرکز تحقیقات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی در تهران برگزار شد، سخنرانان ایرانی و کشورهای غربی تلاش بسیار به‌کار می‌بردند تا ثابت

کنند که چنین خطری برای جریان نفت از وجود نیروی دریایی شوروی ناشی می‌شود. با آن که یاوه‌بودن این دعوی عیان بود، بیان آن در سال‌های بعد ترجیح‌بند دستگاه‌های تبلیغات غرب و مائوئیستی را تشکیل می‌داد.

بر همه جهانیان و از جمله بر مردم کشورهای خاور نزدیک و میانه و البته ایران روشن است که اتحاد شوروی هیچ‌گاه کسی را تهدید نکرده است و علت عمده دوباره بسته شدن کانال سوئز و ایجاد تنش بزرگ در سراسر منطقه خاور نزدیک و بحر احمر سیاست متجاوزان اسرائیلی بود که از پشتیبانی همه‌جانبه محافل حاکمه آمریکا برخوردار بودند. ولی حتی اگر هم چنین فرضی را محتمل بگیریم که خطر موهومی از سوی فلان کشور جریان نفت را به سوی کشورهای غرب و ژاپن تهدید می‌کرد، طبعاً این سؤال پیش می‌آید که ایران در این میان چه کاره بوده است و مردم ایران چرا باید به خاطر دفاع از مصرف‌کنندگان نفت در غرب و در ژاپن بیست میلیارد دلار برای افزایش نیروهای مسلح مجهز به سلاح‌های مدرن، خرج کنند؟ می‌دانیم که بخش اعظم نفت کشورهای خلیج فارس، حتی پس از ملی شدن کلی و جزئی صنعت نفت، به کنسرسیوم بین‌المللی نفت یعنی به «هفت خواهر» کذایی تحویل می‌شد که نقش عمده را در آن‌ها انحصارهای کلان نفت آمریکا بازی می‌کردند که در آمدشان، با وجود چهاربار افزایش قیمت نفت، همچنان روبه‌ازدیاد بود. بنابراین پس از آن که انگلیس در سال ۱۹۷۱ کار دفاع از نفت‌کش‌ها و حفظ منافع این انحصارها را از سر خود باز کرد و آمریکا هم به علت اشتغال به تجاوز به ویتنام و گرفتاری در جنجال واترگیت، کاری در این زمینه از دستش بر نمی‌آمد، رژیم شاه داوطلبانه وظیفه دفاع از این نفت‌کش‌ها و از منافع

انحصارهای نفت‌خوار را به‌عهده گرفت. سرانجام باید گفت که رژیم شاه تمام بار کمرشکن هزینه حفاظت بی‌جهت حمل نفت از منطقه خلیج فارس را به‌دوش مردم ایران انداخت و حال آن‌که ایران فقط یک‌چهارم نفتی را که از خلیج فارس به‌اروپای غربی و آمریکا و ژاپن می‌رفت، استخراج می‌کرد.

بنابراین با حقانیت کامل می‌توان گفت که وجود رژیم شاه برای محافل حاکمه آمریکا در درجه اول از آن‌جهت لازم بود که بار سنگین مادی ناشی از خروج انگلیس از خلیج فارس و کنترل خلیج فارس و اقیانوس هند را در زمانی که محافل اجتماعی آمریکا به‌علت جنگ ویتنام و رسوایی واترگیت با افزایش اعتبار برای گسترش نیروهای مسلح آمریکا و افزایش مداخلات نظامی آمریکا در منطقه اقیانوس هند، مخالفت می‌کردند، به‌دوش مردم ایران بگذارد.

رژیم شاه در لحظه‌ای که «قرقی»‌های آمریکایی با وضع دشوار روبه‌رو بودند، به‌آن‌ها کمک کرد تا بخش معینی از هزینه‌های چندین میلیاردی لازم برای اجرای سیاست نواستعماری آمریکا در منطقه غربی اقیانوس هند و دریای احمر و خلیج فارس را از دوش مالیات دهندگان «اعتصاب‌گر» آمریکایی بردارد و به‌مردم بلاکشیده ایران تحمیل کند. علاوه‌براین همان‌گونه که پروفیسور کنتر مجبور شد در کتاب خود: «ایران در دوران سلطنت پهلوی» اعتراف کند، سفارش‌های عظیم ایران برای دریافت انواع مدرن هواپیماها و ناوهای جنگی و موشک‌ها و دستگاه‌های الکترونیک و غیره، نه‌تنها میلیاردها سود برای «مجتمع نظامی-صنعتی» آمریکا تأمین کرد، بلکه موجبات لازم را نیز فراهم آورد تا شرکت‌های بزرگ اسلحه‌سازی آمریکا اولاً انواع تسلیحات مدرن را با پرداخت هزینه‌های گران‌قیمت

تحقیقات علمی، طرح‌ریزی کنند و ثانیاً از طریق دریافت سفارش برای پارتی‌های بزرگ اسلحه قیمت‌های تمام شده آن‌ها را کاهش دهند و بنابراین قدرت رقابتی خود را فزونی بخشند و ثالثاً ایران با سفارش‌های خود و با واگذاری وام به این شرکت‌ها کمک کرد تا در دوران سخت نیمه سال‌های هفتاد روی پای خود بند شوند.

باید در نظر داشت که رژیم شاه در انجام يك وظیفه بسیار دشوار و پر دردسر دیگر نیز به محافل حاکمه آمریکا کمک می‌کرد. ایران کار ارسال نفت به متجاوزان اسرائیلی و نژاد پرستان آفریقای جنوبی را به عهده خود گرفت. با وجود برآشفستگی سراسر جامعه ترقی‌خواه بشری و از آن جمله نیم میلیارد سکنه آفریقا و کشورهای عربی، ۹۵ درصد نفت مورد نیاز جمهوری آفریقای جنوبی و ۶۵ درصد نفت اسرائیل به دستور واشنگتن از طریق ارسال نفت از ایران تأمین می‌شد. نفت ایران نخست وارد لوله نفت آمریکا - اسرائیل میان‌عیلات (واقع در خلیج عقبه) و آشکلون می‌شد و از طریق این لوله سپس در اختیار ناوگان ششم آمریکا و نیروهای مسلح اشغال‌گران اسرائیلی قرار می‌گرفت. این مطلب نیز بر همگان روشن است که رژیم شاه طی چندین سال تمام مخفیانه با دستگاه دیپلماسی و جاسوسی اسرائیل برای تضعیف جبهه واحد خلق‌های عرب که در راه تحقق قطعنامه‌های ۲۴۲ و ۳۳۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد درباره آزاد کردن سرزمین‌های عربی تحت اشغال اسرائیل، مبارزه می‌کردند، همکاری داشت.

رژیم شاه در سال‌های هفتاد اقدامات خود را با واشنگتن و پکن هماهنگ می‌ساخت و از حل و فصل سیاسی در آسیای جنوبی ممانعت به عمل می‌آورد. این رژیم در سال‌های ۱۹۷۷ -

۱۹۷۸ همراه با دستگاه دیپلماسی آمریکا و در برخی موارد به دستور مستقیم واشنگتن در تصادمات شاخ آفریقا، بی پروا مداخله می کرد. در سپتامبر سال ۱۹۷۸ شاه موفقیت واشنگتن را در مورد بندوبست جداگانه در کمپ دیوید که لبه تیز آن علیه وحدت خلق های عرب و علیه حق موجودیت مستقل خلق فلسطین بود، تبریک گفت.

فاکت ها و نکاتی که شرح آن رفت گواه انکار ناپذیری است بر این که طی ربع قرن پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به دست «سیا» صورت گرفت، امپریالیسم آمریکا ایران را به مهم ترین پایگاه نظامی - سیاسی خود در خاورمیانه و اقیانوس هند و حتی سراسر آسیا بدل کرد. ایران دوران رژیم شاه مهم ترین تکیه گاه در زنجیره بلوک های نظامی، سیاسی ناتو - سنتو - سیتو بود که محافل حاکمه آمریکا به وسیله آن می کوشیدند کشورهای رو به رشد را در بند نگاه دارند و از اتحاد شوروی دور سازند. رژیم شاه به دستیار صغیر «مجتمع نظامی - صنعتی» آمریکا بدل شد. کل درآمد عظیم دو میلیارد تن نفت استخراج شده از چاه های ایران در طول یک ربع قرن برای خرید اسلحه آمریکایی، برای ثروت افزایی انحصارهای آمریکایی و شاه و اطرافیان، برای افزایش و گسترش نیروهای مسلحی که می بایست تا حدودی جای آمریکایی ها را در عملیات نظامی - پلیسی در منطقه اقیانوس هند، بگیرند، به مصرف رسید. رژیم شاه به دستور واشنگتن از متجاوزان اسرائیلی و نژادپرستان آفریقای جنوبی پشتیبانی می کرد، در ایجاد تفرقه میان جنبش های

آزادی بخش خلق‌های کشورهای عربی می‌کوشید و از حل و فصل عادلانه و مسالمت‌آمیز مناقشات در خاور نزدیک و میانه و آسیای جنوبی جلوگیری می‌کرد. این رژیم کشور را به مستعمره بیش از ۷۰ هزار کارشناس و مستشار خارجی و از جمله تقریباً ۵۰ هزار نماینده وزارت دفاع و «مجتمع نظامی - صنعتی» آمریکا تبدیل کرده بود.

این وضع نشان می‌دهد که چرا محافل حاکمه آمریکا با نقض حقوق بین‌المللی و اصول منشور سازمان ملل متحد بی‌شرمانه و بی‌پروا در امور داخلی ایران مداخله می‌کرد و برای حفظ رژیم شاه در پاییز سال ۱۹۷۸ برای مداخله نظامی در ایران آماده شده بود تا بدین وسیله انقلاب ایران را خفه کند و رژیم شاه را محفوظ نگاه دارد. فقط در پرتو وحدت مردم ایران و اتحاد همه نیروهای ترقی‌خواه کشور در پیکار علیه رژیم شاه و امپریالیسم آمریکا بود که نقشه‌واشنگتن برای مداخله نظامی عقیم ماند.

ولی آمریکا حتی پس از آن که مجبور شد از مداخله نظامی مستقیم صرف‌نظر کند، باز هم به تلاش‌های نومیدانه برای حفظ رژیم شاه ادامه داد. در دسامبر سال ۱۹۷۸ ریچارد هلمز، رئیس سابق «سیا» که در سال‌های ۱۹۷۳-۱۹۷۶ سفیر آمریکا در تهران بود، اظهار داشت که به عقیده من برای رژیم شاه نعم‌البدلی غیر از خود او وجود ندارد و بنابراین ایالات متحده باید تمام تلاش خود را به کار برد تا شاه برمسند قدرت باقی بماند. او افزود که: «شاه به‌هراونس از پشتیبانی معنوی و سیاسی ما نیاز حیاتی دارد». اظهارات کارتر رئیس‌جمهور آمریکا درباره این که واشنگتن از حوادثی که در ایران می‌گذرد، نظرش نسبت به مردم ایران برگشته است، نیز نشانگر بی‌اعتنایی



او به اراده مردم قهرمان ایران بود که با جان‌بازی و از خود گذشتگی کم‌نظیر به پیکار علیه رژیم دست‌نشانده شاه برخاستند و با پی‌گیری و سخت‌کوشی خود که جهانیان آن را آفرین گفتند، طومار این رژیم را درهم پیچیدند.

آمریکا به نیرو و دامنه عظیم و فراگیر جنبش انقلابی مردم ایران علیه رژیم شاه پی‌نبرد. این جنبش به گفته رهبر انقلاب ایران آیت‌الله خمینی «تجلی اراده مردم ایران بود که دیگر نمی‌توانستند رژیم شاه را تحمل کنند».

اکنون که مردم ایران انقلاب خود را علیه رژیم شاه و امپریالیسم انجام داده و به برانداختن پی‌آمد های موحش فرمانروایی ده‌ها ساله سلطنت پهلوی و امپریالیسم آمریکا بر سرزمین باستانی خویش پرداخته‌اند، بار دیگر راهزنان آمریکای جهان‌خوار ناوها و ناوگان‌های خود را برای اخافه این خلق قهرمان در آب‌های مجاور کرانه‌های ایران به جولان درآورده است و با توسل به توطئه‌های شیطانی و دسیسه و تحریک و تحریف واقعیات می‌کوشد تا شاید بتواند دست‌آوردهای انقلاب تاریخی خلق دلاور ایران را که خون ده‌ها هزار شهید پشتوانه آن است، از میان ببرد. ولی این مردم که به گفته امام خمینی با دست خالی بر طاغوت و زورمندان جهان‌خوار غالب آمدند، این بار نیز با ایثار و فداکاری در راه حفظ دست‌آوردهای انقلابی، در برابر زورگویی و قلدری امپریالیسم آمریکای تجاوزگر راهزن و ژاندارم جهانی، بزرگ‌ترین و غدارترین دشمن خود، قهرمانانه مقاومت می‌کنند و این بار برای همیشه به آزادی و استقلال سیاسی و اقتصادی میهن خویش تحقق خواهند بخشید. سراسر جامعه ترقی‌خواه بشری در این پیکار تاریخی، پشتیبان مردم ایران خواهند بود.